

# پانزده درس برای اطفال

کلاس سوم درس اخلاق

متعددی در باره نفوس تشنه علم و دانش و متحزی حقیقت وجود دارد که کودکان می توانند آنها را بازی کنند. در هر دیانتی داستانهایی در باره کسانی که در جستجوی مظاهر ظهور عصر خود برآمدند و به مقصود خود رسیدند، وجود دارد. البته در تاریخ اولیه امر مبارک شما داستانهای زیادی از این قبیل خواهید یافت. ممکن است مایل باشید با بعضی از اعضاء جامعه ملی خود صحبت کنید و دریابید، در زمانی که اکثریت مردم هیچ اطلاعی در مورد یوم جدید الهی نداشتند، چگونه معدود مؤمنین اولیه کشور مقام حضرت بهاءالله را شناختند. همچنین، داستانهایی در باره دانشمندان بزرگی وجود دارد که در باره اسرار عالم به جستجو و تحقیق پرداختند و اکتشافاتی انجام دادند. وضعیتهای متعددی از زندگی خود کودکان نیز وجود دارد که می توان مورد بحث قرار داد و به صورت نمایش اجرا کرد.

سرود خواندن و نقاشی کردن نیز، طبق معمول، باید بخشی از کلاس را تشکیل دهد. شما باید به دقت چند سرود را که برای کلاس مناسب باشد انتخاب کنید و به فکر تصویر یا صحنه ای باشید که متریان بتوانند نقاشی کنند و نظراتی را که سعی می کنید تعلیم دهید تقویت نماید.

بالاخره، یک مرتبه دیگر بر این نکته باید تاکید کرد ایجاد شور و اشتیاق در کودکان برای کسب دانش و کمک به آنها برای پرورش استعداد خود جهت تحزی حقیقت اهدافی نیستند که بتوان در طی یک یا دو درس به آن دست یافت. آنها در زمره مهمترین اهداف کل مساعی آموزشی شما هستند. کلاسهای کودکان بهایی طالب القائات جزمی به کودکان نیستند. برعکس، آنها فرصتهایی عالی برای بیدار کردن عشق به دانش، نگرشی باز و روشن نسبت به یادگیری و میل مداوم جهت تحزی حقیقت در آنها است. با در نظر داشتن این افکار، شما وارد مجموعه پانزده درس دوم می شوید که معرفتی را نسبت به دو مظهر ظهور منتقل می کنند.

## درس شانزدهم

همانطور که در بخشهای مقدماتی این کتاب ذکر شد، هر یک از پانزده درس دوم بر موضوعی مربوط به زندگی یکی از دو مظهر ظهور الهی در این عصر و زمان متمرکز است. پنج درس اول به شخص حضرت باب مربوط می شود در حالی که ده درس باقیمانده بر زندگی و رسالت حضرت بهاءالله تمرکز دارد.

اگرچه ساختار در سها شبیه پانزده درس اول است، اما از نظر محتوا به نحوی بارز از آنها دور می شوند و تا حدی سخت تر و وقت گیر تر می شوند. پس حائز اهمیت است که شما مطالب را کاملاً مرور نمایید تا با آن آشنا شوید و بتوانید تصمیم بگیرید که چگونه آن را با شرایط خاص متریان خود وفق دهید و به کار ببرید.

## الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

مثل همیشه، اولین فعالیت کلاس عبارت از حفظ کردن مناجاتها و ادعیه است. بنا بر این، بعد از آنکه مناجاتهای شروع به روش معمول تلاوت شد، می‌توانید به اطفال در یادگیری دعای زیر نازله از قلم حضرت اعلی، کمک کنید. اکثر آنها قادر خواهند بود در مدتی کوتاه آن را حفظ کنند، گو اینکه شما باید از آنها بخواهید در هفته‌های آینده چندین مرتبه آن را تکرار کنند تا کلمات کاملاً در ذهن آنها حک شود.

قُلِ اللَّهُ يَكْفِي كُلَّ شَيْءٍ عَن كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي عَنِ اللَّهِ رَبِّكَ مِنْ شَيْءٍ لَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا مَا بَيْنَهُمَا إِنَّهُ كَانَ عَلَماً كَافِياً قَدِيراً (۲۵)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بگو خداوند همه چیز را از همه چیز بی‌نیاز می‌سازد ولی هیچ چیز در آسمان و زمین و مابین آن نیست که از خدای بی‌نیاز سازد.)

## ب - مقدمه درس

هدف از این درس فراهم آوردن فرصتی برای مترتبان شما است که به این عبارت فکر کنند: «حضرت باب مظهر ظهور الهی هستند.» نظریه‌های زیر ممکن است به شما کمک کند که این عبارت را برای مترتبان خود توضیح دهید. البته، شما باید اطمینان حاصل کنید که توضیحات خود را به کلامی بیان می‌کنید که آنها به راحتی درک می‌کنند.

آینه نور خورشید را منعکس می‌کند. انعکاس عبارت از «ظهور» خورشید در آینه است. پس، «ظاهر شدن چیزی» به معنی نشان دادن صفات و خصوصیات آن شیء یا پدیدار شدن ویژگیهای آن است. مظهر ظهور الهی خصوصیات خداوند را ظاهر و صفات الهی او را برای نوع بشر پدیدار می‌سازد. مثلاً خداوند بسیار مهربان است؛ بنا بر این، مظاهر ظهور او باید نسبت به ما محبت نامحدود نشان دهند. خداوند مقتدر است؛ مظاهر ظهور او باید قدرت و عظمت زیاد نشان دهند. خداوند علیم است؛ مظاهر ظهور او نیز باید منابع علم بی‌پایان برای کسانی باشند که به ایشان توجه می‌نمایند. ما مظاهر ظهور الهی را از سایر مردم، با کلام آنها و صفات استثنایی و فوق العاده ایشان تشخیص می‌دهیم.

حضرت باب یکی از دو مظهر ظهوری هستند که خداوند برای هدایت بشر در این زمان خاص از تاریخ فرستاده است. مادر قدرت و عظمت ایشان، نشانی از قدرت و عظمت خداوند می‌بایم. و در آیات الهی که ایشان نازل فرمودند، از حکمت و دانش بی‌پایان خداوند نصیب

می‌بریم.

### ج - سؤالات

- قبل از ارائه نص برای حفظ کردن، توصیه می شود چند مورد، را از کودکان سؤال کنید. مثلاً
- سؤالات زیر را برای آنها مطرح کنید تا اطمینان حاصل کنید نظرات فوق را بخوبی دریافته اند:
- ۱ - آینه ای که به طرف خورشید گرفته شده چه چیزی را منعکس می کند؟
  - ۲ - کلمه «ظاهر شدن» به چه معنی است؟
  - ۳ - معنی عبارت «مظهر ظهور الهی» چیست؟
  - ۴ - مظهر ظهور الهی چه چیزی را ظاهر می سازد؟
  - ۵ - ما چگونه مظهر ظهور الهی را تشخیص می دهیم؟
  - ۶ - یکی از دو مظهری که خداوند برای هدایت نوع بشر در این زمان خاص از تاریخ فرستاده کیست؟

### د - حفظ کردن نصوص

در نصی که ذیلاً ذکر می شود، حضرت بهاء الله در مورد مظاهر ظهور مطلبی را برای ما بیان می فرمایند. ایشان توضیح می دهند که مظاهر ظهور الهی چیزی جز صفات الهی را منعکس نمی سازند. شما باید به اطفال کمک کنید که بیان زیر را حفظ کنند و به خاطر داشته باشید که لغات مشکل و نا آشنا را با مثالهای ملموس برای آنها توضیح دهید:

حضرت بهاء الله در مورد مظاهر ظهور الهی می فرمایند: **كَلَّمَهُمْ مَرَايَاءَ اللَّهِ بِحَيْثُ لَا يُرَى فِيهِمْ إِلَّا نَفْسُ اللَّهِ وَجَمَالُهُ وَعِزُّ اللَّهِ وَبِهَائِهِ لَوْ أَنْتُمْ تَفْقَهُونَ (۲۶)**

(ترجمه بیان مبارک به فارسی چنین است: همه ایشان آینه های خداوندند به طوری که در ایشان بجز نفس خداوند و جمال او و بزرگی و جلال او دیده نمی شود اگر شما بفهمید.)

### ه - سرودها

در حین مرور سرودهای مجموعه ای که برای این درسها فراهم آمده، متوجه شده اید که چند سرود مربوط به تاریخ امرالله و طلعات مقدسه آن است. یک یا دو سرود را که احساس می کنید امروز نظرهای تدریس شده در این درس را تقویت می کند انتخاب کنید و آنها را با کودکان بخوانید.

### و - وقایع تاریخی

واقعه تاریخی مربوط به این درس حکایتی است که چگونه اولین و آخرین حرف حتی موفق به شناختن حضرت باب و پی بردن به مقام ایشان شدند. شما قبل از کلاس باید تصمیم بگیرید که چگونه به این قسمت پردازید. کاری که ما کرده ایم این است که تاریخچه ای طولانی برایتان فراهم آورده ایم که به زبانی که برای شما کاملاً مفهوم اما برای کودکان احتمالاً خیلی مشکل است، نوشته

شده است. اینکه آن را همانطور که هست بیان کنید، یا کاملاً ساده نمایید، بستگی به میزان درک مرتبیان شما دارد. این نکته را نیز به خاطر داشته باشید که قبلاً ذکر کرده‌ایم که شما ممکن است مایل باشید فقط بخشی از واقعه را در وقت تعیین شده بازگو کنید. (در اینجا فی المثل داستان جناب ملاحسین یا جناب قدوس است.)

مادر زمانی استثنایی و فوق العاده عالی زندگی می‌کنیم. هزاران هزار سال عالم انسانی در انتظار روزی بوده که جمیع اهل عالم متحد شوند، جنگها و بدبختی‌ها از بین بروند، و صلح بر روی زمین برقرار شود. ما خوشبختیم که می‌دانیم این یوم جدید طلوع کرده و زمان ساختن دنیایی جدید فرار سیده است. این روز آنقدر استثنایی و مخصوص است که خداوند برای هدایت عالم انسانی به ملکوتش، به جای یک مظهر ظهور، دو مظهر ظهور فرستاده است. حضرت باب و حضرت بهاءالله دو مظهر ظهور الهی برای امروز هستند.

قبل از آنکه حضرت باب رسالت خود را اعلام کنند، چند نفر در اطراف جهان در اعماق قلب خود می‌دانستند که قائم موعود، یعنی کسی که برپای می‌خیزد، بزودی ظاهر خواهد شد. یکی از این افراد مقدس سید کاظم بود. سید کاظم شاگردان زیادی داشت که آنها را برای ظهور قائم که مدتها همه منتظرش بودند، آماده می‌کرد. وقتی که کارش تمام شد و مأموریتش پایان یافت و زمان ترک این جهان برای او فرار سید، به شاگردانش گفت دوره آماده‌سازی آنها تمام شده و شخص مقدسی که منتظرش بودند بزودی ظاهر خواهد شد و آنها باید به جستجو بپردازند و نیاید استراحت کنند تا وقتی که به حضور او برسند. بعد از درگذشت سید کاظم، بسیاری از شاگردانش رهسپار جستجوی مقصود قلبشان شدند. از آن جمله دو تن از بزرگترین قهرمانان امر ما، یعنی جناب ملاحسین و جناب قدوس بودند.

اگر شما یکی از شاگردان سید کاظم بودید و مشتاق یافتن قائم موعود بودید و نمی‌دانستید او چه کسی است یا در چه شهری ساکن است چه می‌کردید؟ اولین قدمی که ملاحسین برداشت این بود که مدت چهل روز را به دعا و تفکر پرداخت. او خیلی کم می‌خورد و کم می‌خوابید و بندرت با کسی حرف می‌زد؛ او بطور مداوم دعا می‌خواند و قلبش را برای نزول الهام الهی باز می‌کرد. بعد برای جستجوی خود عازم سفر شد. گویی نیرویی او را به سمت مشخصی هدایت می‌کرد. پس به سمتی که قلباً به آن جذب می‌شد روانه شد و به رفتن ادامه داد. آنقدر پیاده راه رفت تا بالاخره به شهر شیراز رسید. در این شهر، خداوند به دعاهای او پاسخ داد. دم دروازه شیراز، چند ساعت مانده به غروب آفتاب، با جوانی ملاقات کرد. جوان به او خوشامد گفت و او را به خانه‌اش دعوت کرد تا بعد از سفری طولانی و سخت ساعتی بیاساید. این جوان شگفت‌انگیز آنقدر متین و باشکوه بود که ملاحسین دعوتش را پذیرفت. آن شامگاه میزبانش او را مورد محبت فراوان قرار داد. آب بر دست و پایش ریخت تا غبار سفر را بشوید.

میزبان شخصاً جای فراهم آورد و به او داد و بعداً در موقع نماز مغرب در کنارش ایستاد و با هم نماز خواندند.

البته تا به حال متوجه شده‌اید که این شخص مقدس کسی جز خود حضرت باب نبود. آن شامگاه، وقتی آنها در حال صحبت بودند، حضرت باب رو به ملاحسین کرده فرمودند: و بعد از سید کاظم چه کسی را جانشین او و رهبر خود می‌دانید؟ ملاحسین توضیح داد که سید کاظم جانشینی برای خود تعیین نکرد، بلکه از شاگردانش خواست که در جستجوی قائم موعود راهی سفر شوند. حضرت باب سؤال فرمودند: و آیا معلم شما نشانه‌هایی برای شما تعیین کرده که به وسیله آن شخص موعود را بشناسید؟ ملاحسین گفت که شخص موعود باید از سلالة حضرت محمد باشد؛ سن او باید بین بیست و سی باشد؛ علم او باید لدنی باشد؛ قد او متوسط است؛ دخان استعمال نمی‌کند و هیچ گونه نقص جسمانی ندارد. حضرت باب دمی مکث کردند و بعد بالحنی برطینین و مهیمن فرمودند: و نگاه کن، تمام این علائم در من ظاهر است. بعد ایشان حقایق عالیة روحانی را برای ملاحسین توضیح دادند و حتی اولین فصل از یکی از کتب مقدسه خود را در حضور او نازل کردند. آن شب ملاحسین به حضرت باب اقبال کرد و اولین کسی شد که به مقام ایشان پی برد. آیا می‌توانید سروری را مجسم و احساس کنید که آن شب قلب ملاحسین را انباشت؟

البته ملاحسین می‌خواست خبر این واقعه استثنایی و عالی را به اطلاع دیگران، بخصوص شاگردان سید کاظم برساند. اما حضرت باب او را هدایت فرمودند که چنین کاری نکند. ایشان توضیح دادند که هجده نفر اول باید خودشان ایشان را پیدا کنند، و با بینش و بصیرت روحانی خودشان مستقیماً به سوی ایشان هدایت شوند، و تنها زمانی که تعداد مورد نظر تکمیل شد، امر جدید را می‌توان به سایرین ابلاغ نمود. حضرت باب این هجده نفس مقدس را حروف حی نامیدند.

بتدریج، در هفته‌هایی که به دنبال آمد، شانزده نفر دیگر، بعضی در اثر رؤیا، برخی در اثر دعا، برخی در حال تفکر و تعمق، به مقام حضرت باب پی بردند و به ایشان ایمان آوردند. تعداد حروف حی تقریباً کامل شده بود. اما چه کسی هجدهمین حروف حی می‌شد؟ یک روز حضرت باب و جناب ملاحسین در یکی از خیابانهای شیراز قدم می‌زدند که جناب ملاحسین یکی از دوستانش را که از شاگردان برجسته سید کاظم بود دید. ما امروزه او را به عنوان جناب قدوس می‌شناسیم. جناب قدوس هم مانند جناب ملاحسین خانه و زندگی اش را ترک کرده بود و شهر به شهر می‌گشت به امید آنکه به حضور قائم موعود برسد. او نیز ساعتهای زیادی را به دعا و تفکر گذرانده و از خدا خواسته بود که او را به مقصود آرزوهایش برساند. او نیز به دست اسرار آمیز خداوند به شهر شیراز هدایت شده بود.

جناب قلدوس، جناب ملاحسین را در آغوش گرفت و مشتاقانه از او پرسید که آیا به هدف و مقصود خود رسیده است. ملاحسین نمی دانست چه جوابی به او بدهد. پس سعی کرد دوستش را آرام کند. به او گفت که بعد از سفری چنین طولانی، او باید استراحت کند و بعداً در مورد این موضوع به بحث و گفتگو بپردازند. اما جناب قلدوس رانمی شد به این راحتی آرام کرد. قلب او از سرور آکنده بود. چشمانش به حضرت باب که چند قدم جلوتر از آنها بودند خیره ماند. بی صبرانه به ملاحسین گفت: «چرا می خواهی او را از من پنهان کنی؟ من می توانم او را از طرز راه رفتنش بشناسم. در کمال اطمینان شهادت می دهم که کسی جز او، چه در شرق و چه در غرب، نمی تواند ادعا کند که حق است. هیچ کس دیگر نمی تواند قدرت و عظمتی را که از این نفس مقدس ساطع می شود ظاهر کند.» ملاحسین نزد حضرت باب رفت و ایشان را از مکالمه ای که با جناب قلدوس داشت آگاه کرد. حضرت باب جواب دادند: «از رفتار عجیب او تعجب نکن. در عالم روح با آن جوان مکالمه کردیم. ما او را از قبل می شناسیم. منتظر آمدنش بودیم. برو و او را نزد ما بیاور.» ملاحسین شادمان برگشت و جناب قلدوس را به حضور حضرت باب برد. به این ترتیب در آن روز تاریخی، تعداد حروف حتی تکمیل شد. طولی نکشید که پیام حضرت باب در جمیع جهات منتشر شد.

## ز - نکات و اطلاعات

کودکان با سرور تمام در بازیهایی که به آنها کمک کنند نکات و اطلاعات را به خاطر بسپارند، شرکت می کنند. بازیهایی که در کلاسها انجام می دهیم مبتنی بر همکاری است و روح رقابت را پرورش نمی دهد. یکی از بازیهایی که می توان به صورت جمعی و مشارکتی انجام داد جور کردن کارت است. در هر درسی فهرستی از نکات مربوطه به شما داده می شود. شما می توانید جملاتی را که منتقل کننده اطلاعات هستند به دو قسمت تقسیم کنید و نیمی از هر کدام را روی یک کارت بنویسید. مثلاً روی یک کارت بنویسید: «حضرت باب در تاریخ ... متولد شدند.» و روی کارت دیگر می نویسید: «۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ (اول محرم ۱۲۳۵)». کارتهای مشابهی برای تمام نکاتی که می خواهید آموزش دهید تهیه و در میان کودکان توزیع می گردد. بعد، آنها باید راه بیفتند و شخصی را پیدا کنند که کارت دیگر را در دست دارد که نیمه دیگر جمله رویش نوشته شده است. متعاقباً، از آن دو نفری که همدیگر را پیدا کرده اند خواسته خواهد شد به کلاس نشان دهند که چه نکته ای را با هم پیدا کرده و یاد گرفته اند.

اگر مهارت کودکان در قرائت هنوز در سطحی نیست که این کار را بکنند، شما باید طرح یا حاشیه ای را به کارتها اضافه کنید تا آنها بتوانند به راحتی دو کارت را در کنار هم قرار دهند. وقتی که آنها کارتها را در کنار هم قرار می دهند، آن دو را به شما ارائه می کنند. شما تلاشهای آنها را مورد تأیید

قرار می‌دهید و بعد جمله را بلند برای گروه می‌خوانید. برای این درس می‌توانید اطلاعات زیر را روی کارتها بنویسید:

- ۱ - در اول محرم ۱۲۳۵ مطابق ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ حضرت باب متولد شدند.
- ۲ - شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ مطابق ۲۳ مه ۱۸۴۴ حضرت باب اظهار امر کردند.
- ۳ - اولین کسی که به حضرت باب ایمان آورد جناب ملا حسین بود.
- ۴ - کلمه «باب» به معنی دروازه است.
- ۵ - جناب ملا حسین توسط حضرت باب به «باب‌الباب» ملقب شدند که به معنی دروازه دروازه است.
- ۶ - هجده نفر اولی که به حضرت باب ایمان آوردند «حروف حتی» نامیده شدند.
- ۷ - آخرین و برجسته‌ترین نفر از حروف حتی جناب قدوس بود.

### ح - نمایش

در بخشهای مقدماتی این کتاب، راههای مختلفی که کودکان می‌توانند داستانی از تاریخ امر را به نمایش در آورند توضیح داده شد. از راههای مختلفی که ارائه گردید، یکی را که با واقعه مربوط به درس امروز بهتر وفق پیدا می‌کند انتخاب کنید و به کودکان کمک کنید آن را به نمایش در آورند. در هر راهی که انتخاب کرده‌اید، آنچه که مهم است به خاطر سپردن این نکته است که هیچ کس نباید نقش حضرت باب را بازی کند. ما هرگز نباید سعی کنیم مظاهر ظهور الهی را در نمایش یا تقلید و طنز آمیز به تصویر بکشیم. چون چنین کاری بی احترامی است.

### ط - نقاشی

برای درس امروز پیشنهاد می‌شود که از کودکان بخواهید تصویری را بکشند که به طریقی دیدگاه آینه را که منعکس کننده نور خورشید است نشان دهد. این باعث تقویت درک آنها از مفهوم «مظهر ظهور الهی» خواهد شد.

### ی - مناجاتهای خاتمه

### درس هفدهم

### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس با مناجاتهایی که توسط شما و دو تن از مترتبان از حفظ خوانده می‌شود آغاز می‌گردد.



بعداً، باید همراه با کودکان به مرور کردن مناجاتی بپردازید که در درس ۱۶ یاد گرفتند و بعد به آنها کمک کنید دعای زیر را که از قلم حضرت باب نازل شده حفظ کنند:

هَلْ مِنْ مُفْرَجٍ غَيْرُ اللَّهِ؟ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ، هُوَ اللَّهُ. كُلُّ عِبَادٍ لَهُ وَكُلُّ بِأَمْرِهِ قَائِمُونَ  
(۲۷)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: آیا گشاینده‌ای غیر از خدا هست؟ بگو خداوند پاک و مقدس است. او خداست. همه بندگان اوئیم و همه به امر او ایستاده‌ایم.)

### ب - مقدمه درس

هدف از این درس کمک به کودکان است که درک کنند رسالت حضرت باب عبارت از آماده کردن عالم انسانی برای ظهور حضرت بهاء‌الله بود. از این لحاظ ما می‌گوییم که حضرت باب مبشر حضرت بهاء‌الله بودند. شما می‌توانید از نظرات زیر جهت معرفی این موضوع به مترتبان خود استفاده کنید:

- حضرت بهاء‌الله مظهر ظهور کلی الهی هستند که عالم انسانی هزاران سال منتظر ظهورش بوده است. قبل از ظهور ایشان، خداوند حضرت باب را فرستاد تا مردم را، بخصوص در ایران، محل تولد ایشان، آماده کند که پیام حضرت بهاء‌الله را دریافت و به ایشان اقبال کنند.
- کلمه «باب» به معنی دروازه است، و حضرت باب برآستی مانند دروازه‌ای بودند که راه را برای جمیع مردم برای ورود به حضور حضرت بهاء‌الله باز کردند. حضرت باب به پیروان خود توصیه فرمودند که قلوب خود را از نفس و نفس پرستی، جاه طلبی، حسادت، نفرت و تعلقات دنیوی پاکیزه سازند، فروتن، پاک و به حالت دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند باشند تا چشمان روحانی آنها بتواند مظهر ظهور کلی الهی را در زمان ظهورش بشناسد. حضرت باب در آثار خود به حضرت بهاء‌الله به عنوان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» اشاره فرمودند.

### ج - سؤالات

با پاسخ دادن به سؤالاتی از قبیل آنچه که در زیر آمده است، کودکان درک بهتری نسبت به

نظرات فوق خواهند یافت:

- ۱ - حضرت بهاء‌الله کیستند؟
- ۲ - چه کسی قبل از حضرت بهاء‌الله ظاهر شد؟
- ۳ - رسالت حضرت باب چه بود؟
- ۴ - کلمه «باب» به چه معنی است؟
- ۵ - حضرت باب به پیروان خود انجام دادن چه کاری را توصیه فرمودند؟

۶ - حضرت باب در آثار خود چگونه به حضرت بهاء‌الله اشاره می‌کردند؟

#### د - حفظ کردن نصوص

حضرت باب در طی دوران کوتاه زندگی خود، کتابها و توقیعات زیادی شامل هزاران آیه الهی نازل فرمودند. نام کتاب مقدس ایشان «بیان» است. برای کمک به کودکان جهت حفظ کردن کلام حضرت باب که ذیلاً نقل می‌شود، باید برای آنها توضیح دهید که این کلمات به حضرت بهاء‌الله اشاره دارد و در عظمت و جلال حضرت بهاء‌الله نازل شده است:

فَإِنَّ كُلَّ مَا رَفَعَ الْبَيَانَ كَخَاتِمِ فِي يَدِي وَإِنِّي أَنَا خَاتِمُ فِي يَدِي مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ  
(۲۸)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بدرستی که هر آنچه بیان بلند نمود مانند انگشتی در دست من است و بدرستی که من انگشتی در دستان من *يُظَهِّرُهُ اللَّهُ* هستم.)

#### ه - سرودها

#### و - وقایع تاریخی

واقعه تاریخی امروز حکایت سفر ملاحسین به شهر طهران است. او مأموریت دارد که در این شهر بعضی از آثار حضرت باب را به حضرت بهاء‌الله برساند. مانند واقعه قبلی، این نیز به زبانی نوشته شده که برای معلم قابل فهم است. شما ممکن است مجبور باشید آن را ساده کنید تا به سطحی مناسب مترتبان کلاس شما برسد. قبل از آنکه شروع به تعریف این داستان بنمایید، سعی کنید جوی از انتظار را در کلاس به وجود آورید و از کودکان بخواهید آرام بنشینند و به دقت گوش کنند.

دفعه قبل کمی درباره هجده نفر اولی که به حضرت باب ایمان آوردند و حروف حی نامیده شدند تعریف کردم. وقتی تعداد آنها تکمیل شد، همه چیز برای رساندن پیام حضرت باب به تمام مردم آماده شد. فکر می‌کنید بعدش چه اتفاقی افتاد؟ حضرت باب همه حروف حی را به حضور خودشان فرا خواندند و به هر کدام از آنها مأموریتی دادند. آنها می‌بایست در جهات مختلف پراکنده شوند و مزده ظهور قائم موعود را به مردم تمام شهرها و روستاهای بین راهشان برسانند. اما حضرت باب به جناب ملاحسین و جناب قلدوس مأموریت‌های جداگانه و بسیار استثنایی دادند. ایشان به جناب قلدوس فرمودند که همراه آن حضرت برای سفر حج به شهر مقدس مکه بروند و جناب ملاحسین را به طهران فرستادند و فرمودند که در آنجا رازی مهم و شگفت انگیز پنهان است. حضرت باب فرمودند: «این سر مکنون وقتی که ظاهر شود زمین را به بهشت تبدیل خواهد کرد. امید من آن است که از این فضل سهمی بیری و جلال و شکوه آن را

جناب ملاحسین بلافاصله امر مولای محبوبش را اطاعت کرد و شیراز را ترک گفت. در طی سفرش، از شهرها و روستاهای زیادی گذشت و در بعضی از آنها نفوس پاکی را یافت که آمادهٔ اقبال به امر جدید بودند. وقتی که بالاخره به طهران رسید، اتاق کوچکی در یکی مدرسهٔ تحصیلات مذهبی گرفت و تمام فکر و ذکرش پیدا کردن شخص خاصی بود که پیام حضرت باب را می‌بایست به او می‌رساند. در ضمن شروع به انتشار بشارت ظهور قائم موعود کرد و در جستجوی افرادی مستعد بود تا دیانت حضرت باب را به آنها ابلاغ کند. مثل همیشه، اوقاتی را به دعا و تفکر می‌گذراند و از خداوند تقاضای کرد او را راهنمایی کند.

در همین مدرسه، مرد جوانی زندگی می‌کرد و درس می‌خواند. قوهٔ روحانی جناب ملاحسین او را به خود جذب کرد و آرزو داشت با ایشان دوست شود. وقتی فرصتی دست داد، او با ادب تمام خود را به جناب ملاحسین معرفی کرد و نام خود و محل تولدش را به ایشان گفت. جناب ملاحسین وقتی شنید او اهل ناحیه‌ای به نام نور است، شور و شوق زیادی از خود نشان داد و از او پرسید: «به من بگو آیا امروزه در میان خاندان مرحوم میرزا بزرگ نوری کسی هست که به اخلاق و آداب، جذایب و دستاوردهای هنری و فکری معروف باشد، کسی که لایق حفظ سنتهای عالی آن خاندان بزرگوار باشد؟» مرد جوان جواب داد که براستی یکی از پسران میرزا بزرگ علائمی از بزرگواری غیر قابل تصور از خود نشان داده است. ملاحسین پرسید: «به چه کاری مشغول است؟» مرد جوان جواب داد: «بیچارگان را پناه است و گرسنگان را غذا می‌دهد.» جناب ملاحسین پرسید: «چه مقام و رتبه‌ای دارد؟» مرد گفت: «مقامی ندارد جز آنکه پناه و یاری دهندهٔ فقرا و نیازمندان است.» ملاحسین پرسید: «نام او چیست؟» گفت: «حسین علی.» ملاحسین با هر جواب او گویی جانی جدید در کالبدش دمیده می‌شد. وقتی که برای تمام سؤالاتش جوابهای رضایت بخش دریافت کرد، آثار حضرت باب را که در قطعه پارچه‌ای پیچیده شده بود به طلبهٔ جوان داد و از او خواست که آن را به این پسر بزرگوار و مشهور میرزا بزرگ بدهد.

البته شما می‌دانید که این شخص بزرگوار کسی جز حضرت بهاءالله نبود. حسین علی نامی بود که در زمان تولد به ایشان داده شده بود و بهاءالله لقبی است که ایشان به عنوان مظهر ظهور الهی در این یوم دارند. وقتی حضرت بهاءالله آثار حضرت باب را دریافت کردند شروع به خواندن آنها نمودند. ایشان عمیقاً تحت تأثیر محتوای آن قرار گرفتند و بلافاصله پیام حضرت باب را قبول کردند و محبوب‌ترین و محترم‌ترین فرد در میان پیروان حضرت باب شدند. برای چند سال، وقت و نیروی خود را صرف تبلیغ و دفاع از امر جدید نمودند. رسالت خود ایشان هنوز شناخته شده نبود. عالم انسانی باید انتظار می‌کشید تا لحظهٔ دقیقی که خداوند برای پدیدار

شدن مظهر ظهور کلی تعیین کرده بود فرارسد.

### ز - نکات و اطلاعات

ممکن است مایل باشید اطلاعات زیر را در بازیهایی که برای کمک به کودکان جهت حفظ نکات مهم در نظر گرفته شده، بگنجانید:

- ۱ - جناب ملاحسین حامل پیام حضرت باب برای حضرت بهاءالله بود.
- ۲ - جناب قدوس حضرت باب را در سفر حج به شهر مقدس مکه همراهی کرد.
- ۳ - نام حضرت بهاءالله حسین علی بود.
- ۴ - خانواده حضرت بهاءالله، اهل ناحیه نور بودند.

### ح - نمایش

از طرق مختلفی که در مقدمه این دروس توصیف شد یکی را انتخاب کنید تا کودکان واقعه تاریخی درس امروز را به نمایش در آورند. به خاطر داشته باشید که هیچ کس نباید نقش حضرت بهاءالله یا حضرت باب را در نمایش بازی کند. یکی از طرق مناسب این است که از کودکان بخواهید در گروههای سه نفره همکاری کنند. یک کودک از هر گروه داستان را تعریف کند. وقتی او به آنجا می رسد که طلبه جوان خودش را به ملاحسین معرفی می کند، دو کودک دیگر بیا می خیزند و مکالمه بین آن دو را بازسازی می کنند. بعد، گوینده داستان ادامه می دهد و داستان را به آخر می رساند. البته شما باید کل داستان را چند بار مرور کنید تا یک کودک از هر گروه بتواند بخوبی آن را تعریف کند. اگر فکر می کنید مترتبان شما توانایی لازم را هنوز ندارند که واقعه را بطور کامل تعریف کنند، می توانید نقش گوینده داستان را خودتان به عهده بگیرید.

### ط - نقاشی

امروز شما می توانید از کودکان بخواهید دروازه زیبایی را نقاشی کنند که به باغ زیبایی باز می شود. در این داستان یاد گرفتند که حضرت باب مانند دروازه های بودند که راه را برای ورود مردم به حضور حضرت بهاءالله باز می کرد، این کار به تقویت این دیدگاه کمک می کند.

### ی - مناجاتهای خاتمه

درس هجدهم

## الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را طبق معمول با تلاوت مناجاتها شروع کنید و بعد با مترتبان مناجاتهایی را که در دو درس گذشته یاد گرفته‌اند مرور نمایید.

## ب - مقدمه‌ای بر این درس

هدف از این درس برای کودکان این است که دریابند حضرت باب مبشر به عصری جدید بودند. مطالب زیر به شما کمک خواهد کرد این مفهوم را به کلام خود برای کودکان توضیح دهید:

در طول میلیونها میلیون سال، عالم انسانی از لحاظ تعداد، تجربه و دانش رشد کرده است. زمانی بود که انسان در غارها زندگی می‌کرد و در گروههای کوچک روی زمین پرسه می‌زد. موقعی که تفکر انسانها پیشرفت کرد، در قالب قبیله به هم پیوستند؛ بعضی از آنها شروع به ساختن روستاها، و بعد از آن، شهرهای کوچک و بزرگ نمودند. بتدریج تمدنهای بزرگ بوجود آمد که هر یک از آنها در پیشرفت عالم انسانی تأثیر گذاشتند. در چند صد سال گذشته، دنیا شاهد تولد کشورهای زیادی بود که اکنون باید یاد بگیرند که در صلح و آرامش در کنار هم زندگی کنند.

در طی این تاریخ طولانی، عالم انسانی به موفقیت‌های شگفت‌انگیزی نائل شده، اما غالباً زندگی اش پر از ترس و ناراحتی بوده است. تنها در دورانی کوتاهی عدالت بر مردم زمین حاکم بوده است. اقدامات وحشتناک ظالمانه‌ای صورت گرفته است. جنگها بطور مداوم موجب بدبختی در جهان شده است. فقر و ضعف همیشه از دست نفوس خدانشناس رنج برده‌اند و درد کشیده‌اند. با این حال، تا وقتی که عالم انسانی وجود داشته، این امید هم وجود داشته که روزی جهانی جدید ساخته شود، اشتباهات گذشته از میان برود و عصری باشکوه و جلال در زندگی بشریت رخ بگشاید. ما می‌دانیم که این بوم جدید طلوع کرده است. ما می‌دانیم که حضرت بهاءالله آمده‌اند تا عالم انسانی را به عصر صلح اعظم و خوشبختی هدایت کنند. این بوم جدید در سال ۱۸۴۴ وقتی که حضرت باب اظهار امر فرمودند شروع شد. حضرت باب آمدند تا شروع زندگی جدیدی را برای عالم انسانی اعلام کنند. حضرت باب مبشر عصری جدید بودند.

## ج - سوالات

- ۱ - انسان در ابتدای تاریخ خود چگونه زندگی می‌کرد؟
- ۲ - آیا یک خانواده می‌تواند به اندازه چند خانواده متحد در یک قبیله به موفقیت نائل شود؟
- ۳ - آیا بهتر است که قبیله‌ها از هم جدا باشند، یا متحد شوند و یک کشور را تشکیل دهند؟
- ۴ - کشورهای امروز چه باید بکنند؟

- ۵ - بعضی از کارهای خوبی که عالم بشری در گذشته انجام داده چه هستند؟
- ۶ - آیا زندگی عالم انسانی همیشه توأم با سعادت بوده است؟
- ۷ - آیا اکنون عصری جدید آغاز شده است؟
- ۸ - آیا این عصر جدید با عصرهای گذشته تفاوت دارد؟
- ۹ - چه کسی مبشر این عصر جدید بود؟

#### د - حفظ کردن نصوص

بیان زیر از آثار حضرت بهاءالله به عصر جدیدی که حضرت باب اعلام فرمودند اشاره دارد. حضرت بهاءالله از اهل عالم می خواهند که قیام کنند و وارد این عصر جدید شوند. کسانی که اهمیت این یوم جدید را درک نکنند، مسلماً مرتکب اشتباهی بزرگ می شوند.

أَنْ أَرْتَقِبُوا يَوْمَ آيَاتِ الْعَدْلِ وَإِنَّهَا قَدْ آتَتْ بِالْحَقِّ إِيَّاكُمْ أَنْ تَحْتَجِبُوا مِنْهَا وَتَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۹)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای قوم منتظر ایام عدل باشید و همانا برآستی این روز فرا خواهد رسید. مبادا از آن محتجب شوید و از غافلین باشید.)

#### ه - سرودها

#### و - وقایع تاریخی

واقعه تاریخی درس امروز مربوط به حضرت طاهره، شاعره بزرگ و قهرمان امر تساوی حقوق مردان و زنان است. مانند دو درس قبلی، شما باید قبل از شروع کلاس تصمیم بگیرید که چگونه این واقعه را برای کودکان تعریف خواهید کرد؛ آیا آن را ساده می کنید و یا قسمتهایی از آن را در صورت لزوم خلاصه خواهید نمود؟

یکی از هجده حرف حق، زنی برجسته و شگفت انگیز بود که همیشه به عنوان شجاع ترین قهرمان امر تساوی حقوق مردان و زنان در خاطره ها باقی خواهد ماند. نام او طاهره بود. او در یک خانواده معروف از روحانیون مسلمان متولد شد. خود او بسیار دانشمند و موفق بود. او اشعار بسیار زیبایی می سرود؛ وقتی روزی اشعار او را بخوانید یا بشنوید، روح او را همانند دریایی بزرگ، عمیق و پراز مرواریدهای بسیار گرانبها در نظر خواهید آورد.

از هجده حرف حق، فقط جناب طاهره بود که بدون اینکه به حضور حضرت باب برسد به مقام ایشان پی برد و ایمان آورد. او قلباً می دانست که قائم موعود ظاهر شده است و قبلاً او را در رؤیا دیده بود. وقتی شوهر خواهرش تصمیم گرفت به جستجوی قائم موعود بپردازد، جناب

طاهره نامه‌ای سر به مهر به او داد و از او خواست آن را به شخص موعود، که مطمئن بود شوهر خواهرش به حضور او خواهد رسید، بدهد. جناب طاهره گفت: «از طرف من به او بگو:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی

ز چه رو آشتی برتکم نرنی بزن که بلی بلی

شوهر خواهر جناب طاهره به حضور حضرت باب رسید، به ایشان ایمان آورد و نامه حضرت طاهره را تقدیم ایشان کرد. حضرت باب با سروری عظیم جناب طاهره را یکی از حروف حی اعلام فرمودند.

هر زمان که مظهر ظهور الهی روی زمین ظاهر می شود، مردم بی انصاف و خدا شناس علیه او قیام می کنند ورنج و عذاب عظیم بر او و کسانی که به او ایمان دارند وارد می کنند. موقعی که شهرت حضرت باب در سراسر کشور بیچید، همین اتفاق برای آنها هم افتاد. تعداد بابیان به سرعت زیاد می شد، اما مخالفت و حشیانه رهبران طالب قدرت و پیروان نادان آنها نیز افزایش می یافت. بابیان به ظالمانه ترین صورت اذیت و آزار می شدند. خود حضرت باب به کوههای دور دست در گوشه شمال غربی کشور تبعید شدند. مقامات دولتی فکر می کردند که با فرستادن حضرت باب به چنین نقطه دور دستی، می توانند نور امر جدید را خاموش کنند. اما البته هیچ کس نمی تواند نوری را که دست خداوند روشن کرده است خاموش نماید. هر چه اذیت و آزارها بیشتر می شد ایمان و اشتیاق بابیان بیشتر می شد.

در این دوران اذیت و آزارها بود که بعضی از پیروان حضرت باب برای یک اجتماع تاریخی معروف به اجتماع بدشت دور هم جمع شدند. حضرت بهاء الله یکی از حاضرین در این اجتماع بودند. جناب قدوس و جناب طاهره نیز حضور داشتند. یک روز شما خودتان گزارش اجتماع بدشت را خواهید خواند و به جزئیات آن پی خواهید برد، اما الان کافی است گفته شود که در واقعه مزبور پیروان حضرت باب شجاعانه استقلال خود را از دیانت اسلام که دیانت رسمی کشور بود، اعلام کردند. آنها، با هدایت حضرت بهاء الله که هنوز مقامشان به عنوان مظهر ظهور الهی شناخته شده نبود، متوجه شدند که برآستی روز جدیدی طلوع کرده و آنها باید گذشته را پشت سر بگذارند و وارد عصری جدید شوند.

در جو هیجان انگیز و تکان دهنده اجتماع بدشت، جناب طاهره مطلب مبهوت کننده‌ای را در مورد تساوی حقوق مردان و زنان اعلام کرد. همانطور که می دانید، در سراسر تاریخ، با زنان به عنوان نفوسی پست تر از مردان رفتار می شد و در بعضی جاها به آنها حتی اجازه داده نمی شد صورتشان را به نامحرمان نشان دهند. این آداب امروزه هنوز در بعضی از نقاط دنیا وجود دارد و در زمان حضرت باب در ایران و سایر کشورهای اسلامی کاملاً تثبیت شده بود. هر زمان که زنان می خواستند از خانه بیرون بروند، می بایست خود را در قطعه‌ای پارچه ببیچند که آنها را از

سر تا پانجهان سازد و فقط روزنه‌ای کوچک باقی گذارد که بتوانند ببینند و نفس بکشند. اگر مردی حتی یک تار موی زنی را که عضو خانواده درجه یک او نبود می‌دید بزرگترین گناه را مرتکب شده بود. پس در نظر بگیرید که مردانی که در اجتماع بدشت جمع شده بودند وقتی یک روز جناب طاهره را دیدند که بدون حجابی که صورتش را می‌پوشاند ظاهر شد، چه احساسی به آنها دست داد؟

آشوب عظیمی پیا شد. معلودی از پیروان حضرت باب آنچنان تکان خوردند که فرار کردند. سایرین مبهوت و متحیر ماندند. حتی جناب قنوس از خودش خشم و غضب نشان داد. اما جناب طاهره در کمال وقار و اطمینان در کنار جناب قنوس نشست. احساسی از سرور و پیروزی صورتش را روشن کرده بود. بعد از جای برخاست و شروع به صحبت کرد. کلام او چنان قوی بود که در اعماق قلوب جمیع حاضرین نفوذ می‌کرد. از مؤمنین خواست از گذشته بی‌ترند و به احکام عصری جدید پایبند گردند. جناب طاهره حتی در مورد عظمت حضرت بهاء‌الله نیز نکاتی را بیان کرد که در آن زمان کمتر کسی متوجه شد. او کلامش را با بیان این نکته به پایان رساند که لو همان کلمه‌ای است که قائم قرار بود بر زبان آورد. چه کسی می‌توانست انکار کند که او مانند کلام نیرومندی که حضرت باب بیان فرموده عمل کرد و شروع عصری جدید در عالم انسانی را پیشگویی نمود؟ چه کسی می‌توانست انکار کند که او صور را به صدا در آورد و تساوی حقوق مردان و زنان را اعلام کرد؟

## ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - جناب طاهره هفدهمین حرف حی بود.
- ۲ - استقلال امر حضرت باب از اسلام در اجتماع بدشت اعلام شد.
- ۳ - حضرت بهاء‌الله، جناب قنوس و جناب طاهره در اجتماع بدشت حضور داشتند.
- ۴ - جناب طاهره در اجتماع بدشت حجاب از چهره برداشت و علناً تساوی مردان و زنان را اعلام کرد.

## ح - نمایش

با استفاده از یکی از راههایی که در بخشهای مقدماتی این کتاب توصیف شده، می‌توانید در بازسازی بیانیة شجاعانه جناب طاهره در اجتماع بدشت به کودکان کمک کنید.

## ط - نقاشی

پیشنهاد می‌شود که از کودکان بخواهید از طلوع خورشید تصویری بکشند. این باعث تقویت مطالبی خواهد شد که آنها امروز در مورد طلوع یومی جدید در زندگی عالم انسانی فرا گرفتند.



## ی - مناجاتهای خاتمه

### درس نوزدهم

#### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

بعد از تلاوت مناجاتها، می‌توانید به کودکان کمک کنید مناجات زیر را که حضرت باب نازل فرموده‌اند حفظ کنند. این مناجات را باید در دو جلسه حفظ کنند:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ مُفْرِجُ كُلِّ هَمٍّ وَ مُنْقِضُ كُلِّ كَرْبٍ وَ مُذْهِبُ كُلِّ غَمٍّ وَ مُخَلِّصُ كُلِّ عَبْدٍ وَ مُنْقِذُ كُلِّ نَفْسٍ خَلِصْنِي اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الْمُتَّقِينَ  
(۳۰)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: پروردگارا، همانا تو گشاینده هر اندوه و شکننده هر غصه و زائل کننده هر غم و رها کننده هر بنده و آزاد کننده هر نفسی هستی. پروردگارا، به رحمت خویش مرا رها کن و از بندگان آزاد شده‌ات قرار بده.)

#### ب - مقدمه ای بر این درس

هدف از این درس این است که کودکان یاد بگیرند که حضرت باب عصر رسولی دور بهایی را شروع کردند. شما می‌توانید مقدمه خود بر این موضوع را بر پایه توضیحات زیر بیان کنید. البته می‌توانید آن را طبق توانایی کودکان ساده کنید.

سالهای اولیه هر دور مذهبی با اعمال فخرمانانه بزرگی رقم می‌خورد. در دور بهایی که قرنها طول خواهد کشید، هفتاد و هفت سال اول به عصر رسولی معروف است. این عصر در سال ۱۸۴۴ با اظهار امر حضرت باب شروع شد و با اعمال فداکارانه هزاران هزار نفر از نفوس شجاع متمایز گشت که در مقابل ظالمانه‌ترین اذیتها و آزارها که تاکنون پیروان هیچ دیانتی با آن مواجه نشده‌اند، مقاومت و استقامت کردند. حدود بیست هزار نفر از پیروان حضرت باب و حضرت بهاء الله با شادمانی زندگی خود را فدا کردند تا دیانت الهی برای امروز بتواند در کمال استحکام تثبیت شود. نفوسی که علیه امر جدید قیام کردند غافل و نادان بودند و رهبران آنها که تشنه قدرت و پراز غرور و نخوت بودند، آنها را فریب دادند. آنها به مؤمنین جدید حمله می‌کردند، آنها را کتک می‌زدند، اموالشان را می‌گرفتند، به زندانشان می‌انداختند و امیدوار بودند به این وسیله آنها را اودار کنند که ایمان و عقیده خود را ترک کنند. برای اینکه از ایمان خود تیزی نمایند فقط می‌بایست بگویند: «من معتقد نیستم که باب قائم موعود است.» یا اینکه

بگویند: «من اعتقاد ندارم که بهاء‌الله مظهر ظهور الهی است.» اما ایمان این نفوس مقدس آنقدر قوی، و عشق آنها به خداوند و عالم انسانی آنقدر عظیم بود که آنها از گفتن این کلمات خودداری کردند و در عوض پذیرفتند که در راه مولای خود شهید شوند. این قهرمانان راه خدا با گفتار و رفتار خود میزانی را برای خلوص و استقامت قرار دادند که بهائیان در سراسر اعصار از آن پیروی خواهند کرد.

### ج - سؤالات

- ۱ - عصر رسولی دور بهایی از چه زمانی آغاز شد؟
- ۲ - عصر رسولی چقدر طول کشید؟
- ۳ - چه کسی عصر رسولی دور بهایی را آغاز کرد؟
- ۴ - چه موضوعی عصر رسولی را از سایر عصرها متمایز می‌سازد؟
- ۵ - چرا مؤمنین جان خود را در راه امر خدا فدا می‌کردند؟
- ۶ - اگر مؤمنین اولیه ایمان خود را انکار می‌کردند، آینده جهان چگونه می‌شد؟
- ۷ - از کسانی که جان خود را برای امر الهی فدا کردند چه چیزی را یاد می‌گیریم؟

### د - حفظ کردن نصوص

فقرة زیر از خطابه حضرت باب خطاب به حروف حی است. موضوع آن مقام و جایگاه بلند مرتبه‌ای است که عالم انسانی در این عصر جدید به آن دعوت می‌شود. قبل از کمک به کودکان برای حفظ کردن این فقرة، ممکن است بخواهید تمام خطابه مزبور را بخوانید. می‌توانید آن را در درسی که در کتاب چهارم در باره زندگی حضرت باب مطالعه کردید پیدا کنید:

دوران عبادات کسالت آور و فتور آمیز منقضی شد. امروز روزی است که به واسطه قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی می‌تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود و مقبول افتد.  
(۳۱)

### ه - سرودها

### و - وقایع تاریخی

تاریخ امر پر از داستانهایی است که حکایت از شجاعت و قهرمانی قهرمانان امر عظیمش دارد. برای درس امروز مایکی از اینها را برگزیدیم: قسمت اول واقعه مازندران. تاریخ این واقعه مفضل است

و شما ممکن است بخواهید آن را خلاصه کنید یا ساده نمایید تا مترتبان شما بتوانند آن را کاملاً درک کنند.

تابستان سال ۱۸۴۸ بود، تنها چهار سال بعد از اظهار امر حضرت باب، و تمام ایران دچار آشوب شده بود. هزاران هزار نفر از مردم به امر حضرت باب اقبال می کردند، اما دشمنان ایشان با تمام قدرت برای اذیت و آزار پیروان امر نوزاد قیام می کردند. بسیاری تاکنون جان خود را فدا کرده و خود حضرت باب در قلعه‌ای در دورترین نقطه ایران محبوس بودند. جناب قدوس در خانه امام جمعه استان مازندران محبوس بود، حتی حضرت بهاءالله که از خانواده‌ای اشرافی بودند، به علت حمایت از امر حضرت باب مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. جناب ملاحسین ماههای قبل را در استان خراسان به ابلاغ پیام حضرت باب مشغول و موفقیت زیادی کسب کرده بود. او می خواست سفری طولانی را شروع کند که قاصدی از راه رسید و عمامه حضرت باب را برای او آورد. حضرت باب دستور داده بودند که او پرچم سیاه را برافرازد، به مازندران برود و به کمک جناب قدوس بشتابد. ملاحسین بلافاصله از امر مولای محبوبش حضرت باب اطاعت کرد. عمامه سبز را بر سر گذاشت، پرچم سیاه را برافراشت و همراه دوستان و دو نفر سفرش را از خراسان به مازندران شروع کرد.

در طی مرحله اول این سفر، هر دهکده‌ای که این مردان شجاع و شریف به آن وارد می شدند، با آغوش باز از آنها استقبال می کردند. در هر دهکده‌ای، مردم به خیرهای مسرت بخش ظهور قائم موعود گوش می دادند و تعداد زیادی به امر جدید ایمان می آوردند. حتی عده‌ای هم به آنها که عازم مازندران بودند پیوستند. اما موقعی که آنها به مازندران نزدیک شدند، جناب ملاحسین در باره رنج و آزارهایی که در پیش داشتند به آنها هشدار داد. در حالی که به طرف مازندران اشاره می کرد، به آنها یاد آور شد که این راه به شهادت منتهی می شود. او به آنها گفت هر کس که آمادگی امتحاناتی را که در پیش است ندارد باید آنها را ترک کند و به خانه‌اش باز گردد. چندین مرتبه این هشدار را تکرار کرد. حدود بیست نفر از همراهان ملاحسین بالاخره تصمیم به بازگشت گرفتند، اما اکثریت همراهان به راه خود ادامه دادند چه که مشتاق بودند در راه محبوبشان جان خود را فدا کنند.

موقعی که به بارفروش در مازندران نزدیک شدند، ملاحسین یک مرتبه دیگر نسبت به سرنوشتی که در انتظار آنها بود به همراهانش هشدار داد. بعد، از آنها خواست که هر چه اشیاء قیمتی دارند دور بریزند، مگر اسبها و شمشیرهایشان را، تا آنکه ساکنین روستاها و شهرهایی که از آن عبور می کردند تصور نکنند که آنها به اموال دنیوی علاقه مندند. اولین کسی که از جناب ملاحسین اطاعت کرد یکی از مؤمنینی بود که کیسه‌ای پر از جواهرات گرانبها از معدن پدرش در خراسان به همراه داشت. او حتی یک لحظه درنگ نکرد و آنچه که در آن زمان بسیار قیمتی

به حساب می آمد دور انداخت. سایرین نیز از او پیروی کردند و اشیاء دنیوی را از خود دور کردند.

رهبر علمای بارفروش مردی مغرور و تشنه قدرت بود که از نفوذ بایبان بر کسانی که با آنها ملاقات می کردند، هراس داشت. وقتی که او شنید که جناب ملاحسین و همراهانش به بارفروش نزدیک می شوند، چند نفر را فرستاد تا مردم را در مسجد جمع کنند. آنجا، در مقابل انبوه جمعیت، بر فراز منبر شد، عمامه اش را بر زمین زد، بقیه اش را پاره کرد و اعلام کرد بدترین دشمنان دین خدا در فاصله کمی از شهر قرار دارند. موعظه سر تا سر دروغش آنقدر فصیح بود که جمعیت به خروش آمدند، دستور او را اطاعت کردند، مسلح شدند و به جنگل مجاور رفته تا بر آن نفوس مقدسی که تنها خواسته شان ابلاغ بشارت طلوع عصر جدید بود، حمله ور گردند. وقتی ملاحسین جمعیت را دید، از همراهانش خواست که صبور باشند و امیدوار بود با دلیل و منطق بتواند این مردم نادان را که رهبر جاه طلب و ریاکارشان آنها را فریب داده بود، قانع کند. اما بعد، جمعیت مزبور به روی آنها آتش گشود و هفت نفر از همراهان ملاحسین یکی بعد از دیگری به زمین افتادند. ملاحسین چشم به آسمان دوخت و دعاکنان گفت: «می بینی ای خدای من، ای پروردگار من، مصیبت همراهان برگزیده ات را و مشاهده می کنی استقبالی را که این مردم از دوستان و احبابیت بعمل آوردند. تو می دانی که ما آرزویی نداریم جز آنکه آنها را به راه حق هدایت و به عرفان ظهور تو فائز کنیم. تو خود به ما امر فرموده ای از جان خود در مقابل حمله دشمنان دفاع کنیم. پس به امر تو وفاداریم و اکنون با همراهانم برای مقاومت در مقابل حمله ای که آنها شروع کردند قیام می کنیم. بعد، شمشیرش را کشید و با همراهانش به قلب دشمن حمله برد. شجاعت این گروه مردان خدا ترس قلب مهاجمین را از ترس انباشت. ملاحسین خودش، بدون توجه به گلوله هایی که نمثل باران به سوی او می آمد، از میان دشمنان راه باز کرد و به سوی بارفروش تاخت. مستقیماً به محل اقامت رئیس العلماء رفت و او را به خاطر این واقعه ملامت کرد. سه مرتبه دور خانه اش اسب راند و فریاد زد: «ای شخص پست ترسو، تو که مردم این شهر را به جهاد و ادار کرده ای خودت کجا هستی؟ چرا در نهایت ترس و وحشت خود را پنهان ساخته و پشت دیوارهای منزلت خود را مخفی داشته ای؟ ... گویا فراموش کرده ای کسانی که مردم را به جهاد و ادار می کنند اول خودشان از جان می گذرند تا سایر مردم از مشاهده شجاعت و دلیری آنها قوت گیرند.»

مردم بارفروش از این اعمال قهرمانانه و شجاعانه مبهور شده بودند. آنها چند نفر از رهبران خود را نزد ملاحسین فرستاده امان خواستند و تقاضای بخشش نمودند و فریاد: «صلح، صلح» برآوردند. جناب ملاحسین می دانست که آنها در خواسته خود صادق نیستند و به محض اینکه فرصتی به دست آورند، اعمال ظالمانه خود را تکرار خواهند کرد. با این حال تقاضای آنها را

پذیرفت و حداقل در آن روز صلح برقرار شد. ملاحسین و همراهانش پیروز مندان به کاروانسرای بزرگی که در میدان شهر بود وارد شدند و برای استراحت فرود آمدند. این واقعه شگفت انگیز شروع وقایع مصیبت باری بود که مقدر بود در ماههای آینده بر این گروه کوچک از پیروان حضرت باب در مازندران وارد شود. آنها با هدایت و رهبری جناب قدوس و جناب ملاحسین بارها توسط دشمنان وحشی که تعدادشان بیش از آنها بود، مورد حمله قرار گرفتند. هر از گاهی جناب ملاحسین فریاد می زد: وای قهرمانان خدا، بر اسبان خود سوار شوید، صدای فریاد جناب ملاحسین به گوش دشمنان می رسید و هراس آنها را در بر می گرفت. گروه کوچکی از بابیان به میان سپاه دشمن حمله می کرد و آنها را متفرق می ساخت. با این حال هر بار چندین نفر از این نفوس مؤمن و مخلص به مقصود قلبی خود نائل می شدند و در راه محبوبشان به شهادت می رسیدند. دشمن خائن و حیله گر تقاضای صلح می کرد، اما طولی نمی کشید که وعده خود را فراموش کرده و این قهرمانان دور بایی را که از باده محبت الله سرمست بودند مورد اذیت و آزار قرار می داد. این کار آنقدر ادامه یافت تا بالاخره جناب ملاحسین قربانی گلوله ای شد و جان خود را برای کسی که اول مؤمن به او بود، یعنی قائم موعود و مبشر عصر جدید، فدا کرد. طولی نکشید که جناب قدوس، آخرین حرف حق، به دست دشمن افتاد، به بار فروش آورده شد و در کمال ظلم و ستم توسط ساکنین خائن این شهر به شهادت رسید. وقتی حضرت باب از این وقایع مطلع شدند چنان محزون گشتند که چندین ماه نزول آیات و توفیعات متوقف شد. آیات و توفیعاتی که همیشه از زمان اظهار امر در شیراز با سرعت و فصاحت از قلم ایشان جریان داشت.

## ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - عصر رسولی دور بهایی در سال ۱۸۴۴ آغاز شد.
- ۲ - عصر رسولی دور بهایی هفتاد و هفت سال طول کشید.
- ۳ - ملاحسین و همراهانش زیر پرچم سیاه، که نشان می داد قائم موعود ظاهر شده، از خراسان به مازندران رفتند.
- ۴ - ملاحسین و قدوس هر دو در استان مازندران شهید شدند.

## ح - نمایش

اگر چه حائز اهمیت است که کودکان در مورد غائله مازندران مطالبی بدانند و تحت تاثیر اعمال قهرمانانه بابیان اولیه قرار گیرند، اما بهتر آن است که صحنه جنگ را که مربوط به درس امروز است به صورت نمایش در نیاورند. آنها می توانند صحنه ای که ملاحسین با اسب به سوی محل سکونت

رئیس علمای بارفروش می‌رود و ساکنین بارفروش تقاضای صلح می‌کنند، را بازسازی نمایند. ترتیب و طرح را برای بازسازی مناسب انتخاب کنید.

### ط - نقاشی

امروز می‌توانید از کودکان بخواهید تصویر شخصی را بکشند که در حال انجام دادن یک عمل قهرمانانه است.

### ی - مناجاتهای خاتمه

### درس بیستم

#### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

مثل همیشه کلاس را با تلاوت مناجاتها شروع کنید و بعد از کودکان بخواهید حفظ کردن مناجاتی را که در درس قبل مطرح شد ادامه دهند.

#### ب - مقدمه‌ای بر این درس

هدف از این درس کمک به کودکان در درک این نکته است که حضرت باب در کمال مسرت جان خویش را فدا کردند، زیرا راه را برای ظهور حضرت بهاء‌الله آماده می‌فرمودند. این مفهوم عمیق است که آنها باید در حین رشد و نمو غالباً در باره آن تفکر نمایند. مطلب زیر به شما کمک خواهد کرد امروز این مفهوم را به کودکان منتقل نمایید:

آتشی را که دست انسان برافروخته باشد می‌توان خاموش کرد. اما شعله‌ی محبت الهی که دست خداوند مقتدر برافروخته، خاموش شدنی نیست، حتی اگر جمیع اهل عالم برای این کار متحد شوند. دشمنان حضرت باب بی رحم و قوی بودند. آنها می‌توانستند دستور قتل صدها بابی را صادر کنند و مردم نادان این فرمانها را اجرا نمایند. می‌توانستند ار تشهای عظیم علیه گروه اندک پیروان حضرت باب برانگیزند و برای غلبه بر آنها طریق خیانت و حيله را طی کنند. می‌توانستند پیروان حضرت باب را مسخره کنند، اموال آنها را غارت نمایند، آنها را به زندان بیندازند یا از خانه و خاندان تبعید کنند. تمام این کارها را بارها انجام دادند. اما اذیت و آزارها مانند روغنی بود که باعث اشتعال بیشتر شعله می‌شد؛ شعله‌ی آتش با درخششی بیشتر می‌سوخت و بیشتر انتشار می‌یافت. بعد، حکومت و روحانیون ایران به این نتیجه رسیدند که تنها راه حل، کشتن خود حضرت باب است. آنها تصور می‌کردند این حرکت نقطه‌ی پایانی بر نهضتی خواهد

بود که در طول چندین سال بنیاد حکومت ظلم را تکان داده بود.

البته حضرت باب می دانستند که دور بایی کوتاه است. هدف ایشان آماده کردن راه برای ظهور حضرت بهاء الله بود. محبت ایشان به حضرت بهاء الله آنقدر زیاد بود که هیچ آرزویی جز فدا کردن جان خویش در راه آن حضرت نداشتند. این بالاترین آرزوی قلبی ایشان بود. اگر آرزوی فتح و ظفر و تصرف تمام ایران و برانداختن حکومت و روحانیون فاسد را داشتند، به آسانی می توانستند این کار را انجام دهند. اما به امور بسیار بزرگترین علاقه مند بودند که در آینده رخ می داد. ایشان برای تزکیه قلبها آماده بودند تا این قلوب بتوانند حضرت بهاء الله را بشناسند. آمده بودند تا نزدیکی نزول ملکوت خداوند را اعلام کنند. و برای این هدف بود که در کمال مسرت جان خویش را فدا نمودند. با خون خود درخت امر الله را که خود چند سال قبل کاشته بودند آبیاری فرمودند.

### ج - سؤالات

- ۱ - چه کسی مسؤول بلایایی است که مظاهر ظهور الهی به آن مبتلا می شوند؟
- ۲ - چرا حضرت باب رنجها و آزارهایی را که دشمنانشان بر ایشان روا می داشتند پذیرفتند؟
- ۳ - دشمنان حضرت باب در پایان با ایشان چه کردند؟
- ۴ - نتیجه چه شد؟
- ۵ - آیا رسالت حضرت باب روی زمین موفق بود؟
- ۶ - بزرگترین آرزوی حضرت باب چه بود؟

### د - حفظ کردن نصوص

در بیانی که ذیلاً نقل می شود، حضرت باب با عبارت «بقیة الله» از حضرت بهاء الله یاد می کنند و آرزوی خویش را شهادت در راه او بیان می دارند. از کودکان بخواهید این بیان را حفظ کنند تا همیشه عشق و محبتی را که حضرت باب نسبت به حضرت بهاء الله در قلب داشتند به خاطر داشته باشند:

يا بقیة الله قد فذیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت إلا القتل  
فی محبتک (۳۲)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای بقیة الله (حضرت بهاء الله) خودم را بتمامه فدای تو کرده‌ام و راضی شده‌ام به دشنام در سبیل تو و تمنایی جز کشته شدن در محبت تو ندارم.)

### ه - سرودها

## و- وقایع تاریخی

واقعه تاریخی زیر داستان شهادت حضرت باب و جناب انیس است. جناب انیس از پیروان حضرت باب بود که هیکل مبارک برای سهیم شدن در تاج شهادت او را بر گزیدند. بسیاری از متریان شما ممکن است قبلاً با این واقعه تاریخ امر آشنا باشند و بارها آن را در طول زندگی خود خواهند شنید. شما باید قبل از کلاس تعیین کنید که به چه نحو آن را امروز تعریف خواهید کرد.

در شهر تبریز مرد جوانی زندگی می کرد که تاریخ حیاتش همیشه با لقبش، یعنی انیس، به خاطر سپرده خواهد شد. انیس پیام حضرت باب را در طول مدت کوتاه مسجونیت هیکل مبارک در تبریز از خود ایشان شنید. محبت الهی در قلب او آنقدر شدید و شعله اش آنقدر فروزان بود که جناب انیس هیچ آرزویی جز حصول رضایت مولایش نداشت. ناپدری او، که از عظمت امر مبارک بی خبر بود، از رفتار ناپسندی اش احساس خطر کرد و تصمیم گرفت او را در خانه اش محبوس ساخته و تحت مراقبت شدید قرار دهد. انیس چند هفته ای را به دعا به درگاه خدا پرداخت شاید که بتواند مجدداً به حضور حضرت باب برسد. یک روز در حین دعا، رؤیای عجیبی دید که قلبش را از مسرت و اطمینانی بی پایان انباشت. او در رؤیایش حضرت باب را دید که در مقابل او ایستاده بودند. انیس خود را به پای هیکل مبارک انداخت. حضرت باب در جواب به دعاها و التماسهایش لوز این چنین مخاطب قرار دادند: «خوشحال باش. ساعت موعود نزدیک است. در همین شهر تبریز عنقریب در مقابل مردم شهر مرا مصلوب خواهند ساخت و هدف گلوله های دشمنان خواهم شد. جز تو کسی را در جام شهادت با خود شریک نخواهم نمود. اطمینان داشته باش آنچه را به تو وعده دادم تحقق خواهد یافت.»

پس انیس در کمال صبر و بردباری به انتظار نشست. هر روز که می گذشت، او خود را به هدف زندگیش و رسیدن به سرنوشت شکوهمندش نزدیکتر می یافت. بعد، روزی رسید که حضرت باب را دوباره به تبریز آوردند تا این بار ایشان را شهید کنند. موقعی که حضرت باب را به زندان می بردند، جناب انیس خودش را به ایشان رسانده و به پای مبارک افتاد. او از حضرت باب تقاضا کرد تا اجازه دهند به هر جا که می روند او نیز همراه ایشان باشد. جناب انیس بلافاصله دستگیر شد و به همان حجره زندانی که حضرت باب در آن محبوس بودند، افتاد.

حضرت باب شب قبل از شهادت را در کنار جناب انیس و سه تن از پیروان وفادار خود گذراندند. چهره مبارک از مسرت می درخشید و هیکل مبارک با سرور و شعف صحبت می فرمود. ایشان به همراهان فرمودند: «فردا روز شهادت من خواهد بود. آیا یکی از شما اکنون برمی خیزد تا به دست خود به زندگی من پایان دهد؟ ترجیح می دهم به دست یک دوست کشته شوم تا به دست دشمن. اشک از چشمان چهار مرد محزون و غمزه که اکنون از آنها خواسته



می شد جان محبوبشان را به دست خود بگیرند، جاری شد. آنها نمی توانستند حتی ارتکاب چنین عمل ظالمانه ای را تصور کنند، اگر چه میل خود حضرت باب بود. بعد، ناگهان جناب انیس از جای برخاست و پذیرفت که امر حضرت باب را اجرا کند. اطاعت از مولای محبوبش بزرگترین وظیفه او بود؛ او از خود هیچ اختیاری نداشت جز آنکه دقیقاً کاری را که حضرت باب مایل بودند انجام دهد. حضرت باب اعلام فرمودند: «همین جوان که قیام به اجابت اراده من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهیم گردد.»

صبح روز بعد، حضرت باب با کاتب خود مشغول صحبت بودند که فزاش دولتی گستاخانه صحبت ایشان را قطع کرد. حضرت باب به او اخطار فرمودند تا زمانی که تمام آنچه را که میل داشتند با کاتب خود در میان گذارند به پایان نرسانند، هیچ قدرتی در تمام روی زمین قادر نخواهد بود ایشان را ساکت کند. اما گوش شنوایی نبود که کلام ایشان را بشنود. حضرت باب را از حجره ای که در آن محبوس بودند به خانه روحانیون طراز اول شهر تبریز بردند. آنها بدون کوچکترین درنگی حکم اعدام را نوشتند. بعد، حضرت باب را به میدان عمومی شهر بردند و به دست سامخان، فرمانده فوج سربازانی که برای اعدام کردن ایشان تعیین شده بودند، سپردند. اما خوف و هراس تمام وجود سامخان را در بر گرفت و ترسید که مبادا این عمل موجب خشم خداوند نسبت به او گردد. نزد حضرت باب رفت و گفت: «من مسیحی هستم و هیچ دشمنی با شما ندارم. اگر امر شما حق است، کاری کنید که من از ریختن خون شما معاف شوم.» حضرت باب فرمودند: «تو به آنچه مأموری مشغول باش. اگر نیت تو خالص باشد مطمئناً خدا تو را از این ورطه نجات خواهد داد.»

سامخان به مأموران خود دستور داد بر ستونی میخی کوبیدند و دوریسمان به آن میخ بستند که با یکی حضرت باب و با دیگری جناب انیس را بیاویزند به نحوی که سر جناب انیس روی سینه مولایش قرار گیرد. هفتصد و پنجاه سرباز در سه صف دوست و پنجاه نفره ایستادند. فرمان آتش داده شد. دودی که از شلیک گلوله ها برخاست چنان بود که نیمروز آفتابی را به شام تیره تبدیل کرد. همین که دود فرو نشست صدای حیرت از جمعیت که در میدان و روی بامها ایستاده بودند برخاست چه که نمی توانستند آنچه را که می دیدند باور کنند. جناب انیس بدون اینکه ادنی آسبیدی دیده باشد ایستاده و حضرت باب ناپدید شده بودند.

فزاشان به جستجوی حضرت باب پرداخته و ایشان را در همان حجره در حال صحبت با کاتب خویش یافتند. بعد، حضرت باب فرمودند: «من صحبت خود را تمام نمودم، حال هر چه می خواهید بکنید که به مقصود خود خواهید رسید.» سامخان از اقدام مجدد برای ریختن خون حضرت باب خودداری کرد. فوج جدیدی به میدان آورده شد. حضرت باب و جناب انیس را

دوباره به همان ستون آویختند. سربازان شلیک کردند و این دفعه، همانطور که اراده حضرت باب بود، آنها نیت شوم و شرم آور خود را عملی کردند. دو بدن با گلوله های زیادی پاره شده، اما صورت آنها تقریباً بدون آسیب باقی مانده بود. آخرین بیانات حضرت باب خطاب به انبوه جمعیت این بود: «اگر مرا می شناختید مثل این جوان که جلیل تر و دارای مقامی برتر و بالاتر از شماست، خود را در راه من فدا می کردید. روزی خواهد رسید که پی به مقام من خواهید برد، اما در آن روز دیگر من در میان شما نیستم.»

### ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - فردی از مؤمنین که حضرت باب انتخاب کردند با ایشان شهید شود، به انیس معروف است.
- ۲ - سامخان فرمانده فوجی بود که دستور داشت حضرت باب را اعدام کند.
- ۳ - در اقدام اول برای اعدام حضرت باب، هفتصد و پنجاه سرباز به سوی آن حضرت و جناب انیس آتش گشودند.
- ۴ - در اقدام اول برای پایان دادن به زندگی حضرت باب، هیکل مبارک آسیب ندیدند و ایشان را در حال پایان بخشیدن به صحبت های خود با کاتبشان یافتند.
- ۵ - شهادت حضرت باب در تبریز رخ داد.
- ۶ - شهادت حضرت باب در هنگام ظهر در تاریخ ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ (۲۸ شعبان ۱۲۶۶) رخ داد.
- ۷ - حضرت باب در هنگام شهادت ۳۱ ساله بودند.

### ح - نمایش

در هر طرح و برنامه ای که برای بازسازی وقایع مربوط به شهادت حضرت باب برای کودکان انتخاب می کنید، باید در نظر داشته باشید که هیچ کس نباید نقش حضرت باب را بازی کند.

### ط - نقاشی

پیشنهاد می شود از کودکان بخواهید بذری را نقاشی کنند که درختی از آن در حال رشد است. با این کار، شما می توانید به آنها توضیح دهید که دانه خود را فدا می کند تا درختی بتواند از آن بروید.

### ی - مناجات های خاتمه

### درس بیست و یکم

## الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

بعد از آنکه مناجاتهای شروع تلاوت شد، باید با کودک کان به مرور مناجاتی که حفظ آن، دو جلسه قبل شروع شد بپردازید. بعد، می توانید دعای زیر را به آنها ارائه نمایید. به خاطر سپردن این دعا نباید بیش از سه جلسه طول بکشد.

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَ فَاطِرَ السَّمَاءِ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا عَرَفْتَ عِبَادَكَ هَذَا الْيَوْمَ  
الَّذِي فِيهِ جَرَى كَوْثَرُ الْخَيَوَانِ مِنْ إِصْنَعِ كَرَمِكَ وَ ظَهَرَ زَبِيعُ الْمُكَاشِفَةِ وَ الْإِقْيَاءِ  
بِظُهُورِكَ لِمَنْ فِي سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ (۳۳)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: پاک و مقدسی تو ای خداوند عالم و خالق آسمان شکر و سپاس تو را به آنچه که شناساندی به بندگانت این یوم را که در آن جاری شده است چشمه زندگانی از سرانگشتان بخششت و ظاهر شد به ظهورت بهار مکاشفه و دیدار برای اهل آسمان و زمین.)

## ب - مقدمه ای بر این درس

هدف از این درس فراهم آوردن فرصتی برای مترتبان شماست تا در باره معنی این جمله که «حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای امروز هستند» تفکر کنند. اگرچه آنها هم اکنون کاملاً به مقام حضرت بهاءالله واقفند، اما برای بسیاری از آنها ممکن است این دفعه اول باشد که چنین موضوعی با عمق بیشتر مورد مطالعه قرار می گیرد. شما می توانید مطالب ذیل را با آنها در میان بگذارید:

قبلاً یاد گرفته ایم که مظاهر ظهور الهی نفوسی بسیار مخصوص و استثنایی هستند که هر ار چندگاهی برای هدایت عالم انسانی به راه راست ظاهر می شوند. آنها صفات الهی را مانند آینه که نور خورشید را منعکس می سازد، انعکاس می دهند. شما همچنین آموخته اید که حضرت باب مظهر ظهور الهی بودند که برای آماده کردن راه جهت ظهور حضرت بهاءالله آمدند. حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای امروز هستند؛ به این معنی که ما با شناختن ایشان خدا را می شناسیم و با اطاعت از ایشان مطابق با اراده الهی زندگی می کنیم.

عالم انسانی مانند کودک است که نیاز به تربیت داشته باشد. وقتی کودک تمام آنچه را که در کلاس اول باید یاد بگیرد یاد گرفته، لازم است به کلاس بالاتر برود. در کلاس جدید او دارای معلم دیگری خواهد بود که مانند معلم پیشین فردی استثنایی و غیر از افراد معمولی است و آنچه را که قبلاً نمی توانست درک کند حالا به او می آموزد. اگر کودک از حذب معلم پیشین خود پایبند باشد و تصمیم بگیرد که معلم جدید را نپذیرد، هرگز ترقی نخواهد کرد. به همین ترتیب، وقتی مظهري از مظاهر ظهور الهی روی زمین ظاهر می شود، وظیفه پیروان مظاهر قبلی است که به او اقبال کنند و یاد بگیرند که طبق تعالیم او زندگی کنند. شما اکنون می دانید که مادر یومی خاص، در آغاز عصری جدید در تاریخ طولانی نوع بشر زندگی

می‌کنیم. حضرت بهاء‌الله مظهر ظهور الهی هستند که به ما تعلیم می‌دهند چگونه باید در این عصر زندگی کنیم. حال، وظیفه پیروان هر دینی پیروی از معلم و مربی جدید و ساختن ملکوت موعود خداوند بر روی زمین است.

### ج - سؤالات

- ۱ - چرا مظاهر ظهور الهی هر از چند گاهی در عالم انسانی ظاهر می‌شوند؟
- ۲ - ما چگونه می‌توانیم مطابق اراده الهی زندگی کنیم؟
- ۳ - آیا اسم بعضی از مظاهر ظهور الهی را که قبل از حضرت باب و حضرت بهاء‌الله ظاهر شدند می‌دانید؟
- ۴ - اهل ارض اکنون که مظهر جدید ظهور الهی برای هدایت آنها آمده است، چه باید بکنند؟

### د - حفظ کردن نصوص

در بیانی که ذیلاً نقل می‌شود حضرت بهاء‌الله به خودشان و آنچه انعکاسی از خداوند در ایشان است، اشاره دارند. اگر چه این بیان دارای لغات مشکلی است، معنای آن در حد فهم و درک کودکان می‌باشد.

قُلْ لَا يُرَى فِي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ وَلَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالُهُ وَلَا فِي كَيْنُونْتِي إِلَّا كَيْنُونَتُهُ وَلَا فِي ذَاتِي إِلَّا ذَاتُهُ وَلَا فِي حَرَكَتِي إِلَّا حَرَكَتُهُ وَلَا فِي سُكُونِي إِلَّا سُكُونُهُ  
وَلَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمُهُ الْعَزِيزُ الْمَحْمُودُ (۳۴)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بگو دیده نمی‌شود در هیکل من جز هیکل خداوند، و نه در جمال من جز جمال او، و نه در وجودم جز وجود او، و نه در ذاتم جز ذات او، و نه در حرکت من جز حرکت او، و نه در سکونم جز سکون او، و نه در قلمم جز قلم خداوند عزیز محمود.)

### ه - سرودها

#### و - وقایع تاریخی

وقتی که کودکان خواندن چند سرود را به پایان رساندند، از آنها بخواهید آرام بنشینند تا شما برای آنها توضیح دهید که حضرت بهاء‌الله اولین مرتبه چگونه الهام الهی را دریافت کردند. به خاطر داشته باشید که داستان را مطابق با میزان درک و فهم مترتبان خود ساده و خلاصه نمایید.

تابستان ۱۸۵۲ رنج و عذاب شدیدی را برای پیروان حضرت باب به همراه داشت. خود حضرت باب دو سال قبل شهید شده و بسیاری از پیروان برجسته ایشان نیز جان خود را در راه امر

فدا کرده بودند. گروه کوچکی از بابیان آنقدر از شهادت محبوبشان، حضرت باب، غمگین و افسرده بودند که تصمیم به انتقام گرفتند. اگر چه حضرت بهاء الله به آنها فرمودند دست از افکار احمقانه خود بردارند، اما آنها به سخن ایشان گوش نکرده و توطئه ای چیدند که جان شاه را بگیرند. اقدام اسفناک آنها شکست خورد، اما چنان خشم شاه را برانگیخت که یک بار دیگر حکم به قتل عام پیروان مظلوم حضرت باب داد. اعمال ظالمانه ای که در آن ماهها علیه بابیان صورت گرفت آنقدر تکان دهنده بود که توصیف آنها موجب حزن و ناراحتی بسیار قلوب شما خواهد شد. شما در آینده مطمئناً در باره آنها مطالبی را در طول زندگی خود خواهید خواند و متحیرانه از خود خواهید پرسید چگونه ممکن است دولتی چنین وحشیگری را در حق مردمش انجام داده باشد. اکنون آنچه که باید بدانید این است که این موج اذیت و آزار موجب رنج عظیم حضرت بهاء الله شد، که تا آن موقع به علت مقام و موقعیتی که در جامعه داشتند، از آزادی نسبی برخوردار بودند. دستور صادر شد که ایشان فوراً دستگیر شوند.

روزی که شاه این دستور را صادر کرد، حضرت بهاء الله در روستایی دور از طهران اقامت داشتند. این خبر که ایشان بزودی دستگیر خواهند شد ابتدا آن حضرت را نگران نکرد، و با شهادت معمول خویش با این دستگیری روبرو شدند. زندانی که برای ایشان انتخاب شده بود سیاه چال نامیده می شد. این کلمه را باید شما یاد بگیرید و به خاطر بسپارید. این کلمه به معنی حفره یا چاله سیاه است. سیاه چال قبلاً محل جمع شدن آب حمام عمومی طهران بود و در آن زمان به عنوان زندان زیرزمینی استفاده می شد. زندانی که بدترین نوع جنایتکاران را در آن نگه می داشتند.

حضرت بهاء الله را در راه سیاه چال مجبور کردند تا پای و سر برهنه زیر اشعه سوزان آفتاب وسط تابستان، پیاده راه بروند. جمعیت که در طول راه ایستاده بودند در نهایت بی شرمی و گستاخی با ایشان رفتار می کردند. با این همه چهره حضرت بهاء الله حاکی از آرامش درونی و قلبشان آکنده از محبت بود حتی نسبت به کسانی که آرزوی ناراحتی هیکل مبارک را داشتند. زمانی که ایشان به سیاه چال نزدیک می شدند، پیرزنی فرتوت در حالی که سنگی در دست داشت از میان جمعیت خارج شد. چشمانش با عزمی جزم و تعصبی فراوان برق می زد. او یقین داشت که حضرت بهاء الله شخصی خلافکار هستند و ابتدا از شرافت و بلندی مقام آن حضرت و نیز محبتی که این زندانی استثنایی نشان می داد بکلی بی خبر بود. وقتی که پیرزن جلو می آمد، تمام بدنش از شدت خشم می لرزید. او دستش را با سنگ بالا گرفته بود و وقتی به حضرت بهاء الله نزدیک شد التماس کنان گفت: «به من اجازه بدهید این سنگ را به صورتش بزنم.» موقعی که حضرت بهاء الله پیرزن را دیدند که شتابان به دنبال ایشان می آید به سربازان فرمودند: «او را مایوس نکنید. او را از کاری که تصور می کند موجب رضای الهی است منع نکنید.»

حضرت بهاء الله، حتی در میان رنج و عذابی عظیم، نگران خود نبودند. عشق و محبت ایشان به تمام افراد بشر آنقدر زیاد بود که چنین رفتار ناپسندیده‌ای را می‌پذیرفتند تا قلب پیرزنی گمراه اما صادق را شاد سازند.

سرانجام حضرت بهاء الله به سیاه چال رسیدند. در آنجا با چند نفر دیگر از پیروان حضرت باب زندانی شدند. پاهای آنها در غل و دور گردنشان زنجیری بسیار سنگین بود که نام آن در سراسر ایران شهرت داشت. هوایی که تنفس می‌کردند بسیار بدبو و جایی که می‌نشستند آلوده به کثافت و لجن بود. هیچ نوری به درون آن سیاه چال تاریک نمی‌تابید و سرمای شدیدش را گرمایی نمی‌بخشید. با این همه تعالیم حضرت باب به پیروانشان روشنائی می‌داد و شعله محبت الله قلبشان را گرمایی فراوان می‌بخشید. آنها با شادمانی رنج‌هایشان را تحمل می‌کردند و امیدوار بودند از کسانی باشند که هر روز از زندان فرا خوانده شده و به شهادت می‌رسند.

حضرت بهاء الله و اصحابشان در دو صف روبروی هم قرار داشتند. حضرت بهاء الله آیاتی را به آنها یاد داده بودند که هر شب تا اولین ساعات روز می‌خواندند. یک صف می‌گفت: «هُوَ حَسْبِي وَحَسْبُ كُلِّ شَيْءٍ» و صف دیگر جواب می‌دادند: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ». با چنان مسرت خاطر و شهامتی این آیات را می‌خواندند و صدای آنها چنان بلند بود که به قصر شاه می‌رسید. یک بار شاه با اضطراب سؤال کرد: «این صدا چیست؟» در پاسخ او گفتند: «بایها هر شب به ذکر مشغولند و این صدای ذکر آنهاست.» شاه ساکت شد و دیگر هیچ نگفت.

حضرت بهاء الله مدت چهار ماه در سیاه چال بودند. شرایط زندان بهتر نشد، اما ایشان در کمال آرامش رنج‌هایشان را تحمل کردند. اگرچه جسم ایشان در زیر زنجیر بود، روح ایشان آزاد و رها در حال پرواز در آسمان قرب الهی بود. در همین شرایط رنج و ناراحتی جسمی بود که وحی الهی به حضرت بهاء الله نازل شد. حضرت بهاء الله خودشان آن روزها را این گونه توصیف می‌فرمایند:

«در ایام توقف در سجن ارض طا اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح مُنتَبِه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر می‌ریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه.» (۳۵)

شبی از شبها حضرت بهاء الله در عالم رؤیا این کلمات مهیمن را شنیدند:

«إِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَبِقَلَمِكَ لَا تَحْزَنُ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمْنِينَ. سَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَهُمْ رِجَالٌ يَنْصُرُونَكَ بِكَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَحْيَا اللَّهُ

## أَفِيْدَةُ الْعَارِفِيْنَ ﴿٣٦﴾

چقدر امر الهی عظیم است. چقدر قوت و قدرت خداوند شدید است. ظهور جلیل حضرت بهاء الله که مقدر است سرنوشت نوع بشر را تغییر دهد، در بدترین و ویران ترین زندان و در پر آشوب ترین دوران آغاز شد. شمس حقیقت از پشت ابرهای تیره و تاریک سیاه چال ظاهر شد و نور خود را بر کل عالم انسانی تاباند.

### ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - اصطلاح «سیاه چال» به معنی حفره یا چاله سیاه است.
- ۲ - سیاه چال زندانی زیرزمینی در طهران بود.
- ۳ - حضرت بهاء الله در تابستان ۱۸۵۲ به سیاه چال برده شدند.
- ۴ - حضرت بهاء الله مدت چهار ماه در سیاه چال مسجون بودند.
- ۵ - حضرت بهاء الله هنگامی که در سیاه چال زندانی بودند، نخستین وحی الهی بر روح ایشان نازل شد.

### ح - نمایش

پیشنهاد می شود از مترتبان خود بخواهید صحنه زندانی شدن بایان در سیاه چال و رسیدن صدایشان به قصر شاه را از داستان امروز بازسازی کنند. البته می دانید که به عهده گرفتن نقش حضرت بهاء الله توسط کودکان، بی احترامی محسوب خواهد شد.

### ط - نقاشی

امروز می توانید از کودکان بخواهید تصویری بکشند که نشان دهد از داخل زندان سیاه چال چه تأثیری در وجودشان حاصل شده است. به آنها یادآوری کنید که داخل زندان، تاریک و سرد، هوایش آلوده به بوهای بسیار بد و زمینش پوشیده از کثافت و لجن بود. برای آنها توضیح دهید که آنها نباید هیچ یک از اشخاص را در تصویر خود بیاورند، زیرا ممکن است شخصی با حضرت بهاء الله اشتباه گرفته شود که کاری نادرست است.

### ی - مناجاتهای خاتمه

## درس بیست و دوم

## الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

بعد از آنکه شما و دو یا سه نفر از کودکان مناجاتهای شروع را از حفظ خواندید، آنها باید به حفظ کردن مناجاتی که در کلاس قبل شروع کردند، ادامه دهند.

## ب - مقدمه ای بر این درس

امید چنان است که در این درس کودکان در کی از بیدار شدن عالم انسانی به وسیله ندای حضرت بهاءالله و تأثیر و نفوذ تعالیم ایشان در ایجاد جهانی نو پیدا کنند. مطالب زیر برای کمک به شما جهت توضیح این نظر به آنها تهیه شده است:

حضرت بهاءالله در زمانی ظاهر شدند که عالم انسانی روز بروز از خداوند دورتر و دورتر می شد. اکثریت عظیمی از مردم در خواب غفلت فرو رفته و از ماهیت روحانی خود غافل بوده و هستند. با ظهور شمس حقیقت، کسانی که دارای بصیرت هستند، از خواب غفلت بیدار می شوند. آنها حضرت بهاءالله را می شناسند و حیات جدیدی را آغاز می کنند. با افزایش کسانی که به نور تعالیم حضرت بهاءالله روشن می شوند، این جهان بتدریج تغییر می کند، آسایش و خوشبختی جایگزین رنج و بدبختی می شود. حزن جای خود را به سرور می دهد. غفلت عالم را ترک می کند و دانایی و فرزاندگی جای آن را می گیرد. ظلم و ستم رخت برمی بندد و عدالت بر آن پیروز می شود. حقیقت، راستی، درستی و صلح ظاهر می شود، و وحدت، محبت و شفقت بر قلوب مردم در همه جا حاکم خواهد شد.

اما، گروهی هستند که به علت امیال فاسدشان فاقد بصیرتند. هر قدر اشعه شمس حقیقت درخشان و تابان باشد، آنها بر نادانی و غفلت خود اصرار می ورزند و دیگران را از درخشش جلال آن حضرت محروم نگاه می دارند. اما آنها هرگز موفق نخواهند شد و روز بروز تعداد بیشتری از مردم به نور محبت حضرت بهاءالله منور خواهند شد. و طولی نخواهد کشید که با انتشار تعالیم ایشان در تمام نقاط، و نفوذ و تأثیر آن بر افکار و اعمال همه مردمان، ملکوت الهی بر روی زمین تأسیس خواهد گشت.

## ج - سوالات

- ۱ - این عبارت که مردم «غرق در خواب غفلت» هستند به چه معنی است؟
- ۲ - «شمس حقیقت» کیست؟
- ۳ - وقتی که شمس حقیقت ظاهر می شود، برای کسانی که دارای بصیرت هستند چه اتفاقی می افتد؟
- ۴ - برای کسانی که فاقد بصیرتند چه اتفاقی می افتد؟
- ۵ - وقتی که تعداد کثیری از نفوس به امر حضرت بهاءالله اقبال کنند برای دنیا چه اتفاقی می افتد؟



#### د - حفظ کردن نصوص

در بیانی که ذیلاً نقل می شود و کودکان آن را حفظ خواهند کرد، حضرت بهاء الله از اهل عالم می خواهند که از خواب بیدار شوند و به خداوند توجه کنند. آنها این کار را با شناخت مظهر ظهور الهی برای امروز و پیروی از تعالیم او می توانند انجام دهند.

إِنَّ النَّاسَ نِيَامٌ لَوْ أَنْتَبَهُوا سَرِعُوا إِلَى اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ (۳۷)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: همانا مردمان در خواب غفلتند. اگر بیدار می شدند با قلوب به سوی خداوند علیم حکیم می شتافتند.)

#### ه - سرودها

#### و - وقایع تاریخی

امروز شما وقایع مربوط به اقامت حضرت بهاء الله در بغداد را برای کودکان تعریف خواهید کرد. داستان اظهار امر ایشان در باغ رضوان، درست قبل از حرکت به استانبول، به درس بعد موکول خواهد شد. به هر ترتیبی که بخواهید این واقعه تاریخی را تعریف کنید، باید اطمینان حاصل کنید که کودکان بارقه‌ای از تأثیر تعالیم حضرت بهاء الله بر عالم انسانی را دریافت خواهند کرد.

حضرت بهاء الله مدت چهار ماه در سیاه چال محبوس بودند. بالاخره ایشان آزاد و با خانواده به بغداد که در امپراطوری عثمانی واقع بود، تبعید شدند. در ابتدا، زندگی ایشان در بغداد پر از مشکلات بود. بعد از شهادت حضرت باب و بسیاری از بابیان، سایر پیروانشان سرگردان و پریشان بودند. آنها نمی دانستند به کجا روی بیاورند و به کدام جهت توجه کنند. متأسفانه، برخی از آنها معیارهای عالی حضرت باب را فراموش کردند. آنها شروع به نزاع نمودند و اقتی نامتحد و پراکنده شدند. بزرگترین مشکل حضرت بهاء الله نابرداری ایشان میرزا یحیی بود. مردی ترسو و جاه طلب که به نفوذ و تأثیر حضرت بهاء الله بر جمیع نفوسی که با ایشان ملاقات می کردند، حسادت می ورزید. میرزا یحیی با همکاری شخصی بی شرم تر از خود، سعی کرد مؤمنین را علیه حضرت بهاء الله تحریک کند. وضعیت روز بروز وخیم تر می شد و وجود حضرت بهاء الله مملو از حزن و اندوه می گردید.

یک سال بعد از ورود به بغداد، یک روز صبح که خانواده حضرت بهاء الله از خواب برخاستند دریافتند که ایشان رفته اند، بدون اینکه به کسی بگویند که به چه علت شهر را ترک می کنند و به کجا می روند. حضرت بهاء الله که مشاهده می کردند میرزا یحیی باعث جدایی و تفرقه می شود، تصمیم گرفتند به کوه‌های کردستان در شمال شرقی بغداد هجرت نمایند. خود

ایشان بعدها فرمودند: «مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم.» (۳۸)

در صحرا بی، خارج از شهر سلیمانیه، حضرت بهاءالله تنها زندگی می کردند. ایشان به غذایی اندک قانع بودند. گاهی اوقات مقداری شیر از شبانان اطراف می گرفتند و هر از گاهی به شهر می رفتند تا حداقل نیازهای زندگی را تهیه نمایند. شرایط بسیار سخت بود، اما ایشان خوشحال بودند که با خداوند مصاحبند. ایشان سختی جسمانی آن ایام، این گونه توصیف می فرمایند:

«از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سردر بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر؛ چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلا یای نازله و رزایای متواتره «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ» کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود.» (۳۹)

همانطور که می توانید تصور نمایید، عظمت حضرت بهاءالله رانمی شد مدتی طولانی از چشم مردم پنهان کرد. مثلاً یک روز ایشان دانش آموز خردسالی را دیدند که در کنار جاده نشسته گریه می کرد. ایشان علت این اندوه را پرسیدند و در جواب شنیدند که سایر بچه های مدرسه هر کدام از معلم سرمشق گرفته اند اما او هیچ سرمشقی ندارد. حضرت بهاءالله با مهربانی و شفقت سرمشقی برای او نوشتند. وقتی که پسرک خردسال سرمشقی را که از ایشان گرفته بود به معلم مدرسه نشان داد، همه از زیبایی و حسن خط حضرت بهاءالله در عجب ماندند. این خبر در تمام سلیمانیه پخش شد.

بتدریج تعداد بیشتر و بیشتری از ساکنین سلیمانیه حضرت بهاءالله را شناختند و به ایشان احترام گذاشتند. برخی از پیشوایان دانای شهر طالب حضور ایشان شدند و تقاضا کردند که به حل مشکلاتشان بپردازند. کلام حضرت بهاءالله تأثیر معمول را بر این مردم گذاشت. بسیاری از قلوب، با محبتشان دگرگون شد و بسیاری اذهان، به معرفتشان روشن گشت. شهرت ایشان در مناطق اطراف انتشار یافت. خبر وجود شخصی با دانایی و فصاحت فوق العاده که در ناحیه کردستان زندگی می کند بالاخره به بغداد رسید. خانواده، متوجه شدند که این شخص نمی تواند کسی جز حضرت بهاءالله باشد لذا یکی از مؤمنین مورد اعتماد را نزد ایشان فرستادند و تقاضا کردند که مراجعت نمایند. حضرت بهاءالله تقاضای آنها را پذیرفتند و به این ترتیب هجرت دو ساله ایشان پایان یافت.

در طی دو سال غیبت حضرت بهاءالله از بغداد، وضعیت بایبان به مراتب بدتر شده بود. میرزا یحیی بی لیاقتی کامل خود را نشان داده و برای جلوگیری از این انحطاط سریع هیچ کاری

انجام نداده بود. حضرت بهاء‌الله شروع به تربیت بابیان و تجدید روح ایمانی در آنان نمودند، روحی که در طول سالها، با محبت و حکمت، و قوه بیان رفتار پیروان حضرت باب را تغییر دادند. تحت هدایت حضرت تشان، بابیان یک بار دیگر به نفوسی در ستکار تبدیل شدند که خواهان سعادت و خوشبختی نوع بشر بودند. آنها نزاع و اختلاف را کنار گذاشتند و مروج وحدت و صلح شدند.

با گذشت زمان، جامعه بایی از لحاظ روحانی زندگی جدیدی یافت و ستایش نسبت به حضرت بهاء‌الله فزونی گرفت. ساکنین بغداد ایشان را دوست داشتند و به آن حضرت احترام می گذاشتند. در طی این دوران، اطرافیانشان از میوه‌های بهشت می چشیدند. محبت حضرت بهاء‌الله کل را دربر گرفت و آنها در دریای بیانات مبارکش مستغرق شدند. نبیل اعظم، موزخ بزرگ امر بهایی، آن روزها را این گونه توصیف می کند:

«اکثر شبها راده نفر به یک قمری خرمای زاهدی می گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قبایی که در آن منازل است صاحبش کیست. هر کس که در بازار کار داشت کفش به او تعلق داشت و هر کس به حضور مبارک مشرف می شد عبا و قبا به او تعلق داشت. حتی اسمای خود را فراموش کرده بودند و جز هوای جانان چیزی در دل و جانان باقی نمانده بود ... چه خوش ایامی بود.» (۴۰)

چقدر خوشبخت و سعادت‌مند افراد بشر وقتی که بتوانند در دریای رحمت الهی غوطه‌ور شوند و با محبت مظهر ظهورش متحد گردند. چقدر نیرومند است کلام الهی برای متحول کردن نفوسی که با بشارت طلوع یومی جدید بیدار شده‌اند. با این همه، اگر چه اطرافیان حضرت بهاء‌الله از موهبت حضور ایشان برخوردار بودند و اهالی بغداد مجذوب اصالت و حکمت و علو طبع ایشان بودند، اما رهبران آنها، به علت جاه طلبی و غرورشان، عظمت هیکل مبارک را نمی دیدند. آنها افزایش احترام حضرت بهاء‌الله را تهدیدی برای قدرت خود مشاهده می کردند. بنا بر این مخالفت با امر جدید افزایش می یافت.

برای مثال یک بار گروهی از رهبران مذهبی تصمیم گرفتند یکی از علما را نزد حضرت بهاء‌الله بفرستند و برای امتحان ایشان سؤالاتی چند را مطرح نمایند. وقتی حضرت بهاء‌الله به تمام سؤالات مزبور پاسخ رضایت بخش دادند، مرد دانشمند از طرف گروه مزبور وسعت علم و دانش حضرت بهاء‌الله را پذیرفت. بعد به نمایندگی از آن گروه از حضرت بهاء‌الله معجزه‌ای تقاضا کرد تا برایشان ثابت شود که حضرتش دارای قوای خارق العاده هستند.

حضرت بهاء‌الله پاسخ دادند: «اگر چه حق ندارید چنین تقاضایی بنمایید، زیرا خداوند باید مخلوقاتش را امتحان کند، نه آنها خداوند را، با این حال به شما اجازه می دهم و این تقاضا را می پذیرم.» ایشان به آن مرد فرمودند که ابتدا آن گروه باید معجزه‌ای را انتخاب کنند و کتباً اعلام

نمایند که بعد از ظهور معجزه، دیگر تردیدی در مورد حضرت بهاءالله نخواهند داشت و ایشان را تصدیق خواهند نمود و حقیقت امر را خواهند پذیرفت. آنها باید این سند را مهر نمایند و نزد حضرت بهاءالله بیاورند. مرد عمیقاً تحت تأثیر این جواب روشن و صریح قرار گرفت. بلافاصله برخاست، زانوی ایشان را بوسید و خارج شد. او این پیام را رساند. چند روزی آن افراد تشنه قدرت به بحث پرداختند تا جوابی بیابند، اما نتوانستند تصمیمی بگیرند. بالاخره، چاره‌ای نیافتند جز اینکه موضوع را به فراموشی سپارند. افسوس! آنها آنقدر نزدیک شده بودند که ممکن بود با نوری که حضرت بهاءالله بر جمیع می‌تاباندند بیدار شوند. اما جاه طلبی و ترسشان مانند حجابی مانع از مشاهده و شناخت شمس حقیقت شد.

### ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - حضرت بهاءالله در سال ۱۸۵۳ از ایران تبعید شدند.
- ۲ - سفر بسیار سخت حضرت بهاءالله از ایران به بغداد سه ماه طول کشید.
- ۳ - حضرت بهاءالله در ماه آوریل ۱۸۵۴، بغداد را به مقصد کردستان ترک کردند.
- ۴ - حضرت بهاءالله روی هم رفته ده سال در بغداد بودند که شامل دو سال سلیمانیه نیز می‌شد.
- ۵ - در طی مدت اقامت حضرت بهاءالله در بغداد، جامعه بانی با محبت و حکمت و قوه بیان حضرت بهاءالله روحی جدید یافت.

### ح - نمایش

حداقل دوره برای این بخش از کلاس امروز وجود دارد. شما می‌توانید از کودکان بخواهید در باره حالت مؤمنینی که در دوران اقامت حضرت بهاءالله در بغداد در بحر محبتشان مستغرق بوده و همه چیز را فراموش کرده بودند فکر کنند. برای کمک به آنها، می‌توانید دوباره توضیح دهید که چگونه جناب نبیل آن دوره را توصیف می‌کند. بعد، از آنها بخواهید صحنه‌ای را که نشان می‌دهد زندگی برای اجبای اولیه چگونه بوده، بازی کنند. راه دیگر برای آنها این است که صحنه کلاسی را بازسازی کنند که در آن، شاگرد خردسال سرمشق خطاطی را که حضرت بهاءالله نوشته بودند به معلمش نشان می‌دهد.

راه شما هر چه که باشد بهتر آن است که از کودکان خواسته شود نقشهای رهبران فاسد بغداد را که علیه حضرت بهاءالله توطئه می‌کردند بازی نکنند، زیرا منجر به ارتقاء روحانی آنها نخواهد شد.

### ط - نقاشی

کودکان را تشویق کنید تصویر شخصی را بکشند که در طلوع روزی جدید در حال قدم زدن

است تا درک خود نسبت به مفاهیمی را که در این درس بیان شد تقویت نمایند. البته شما می‌توانید به تصاویر سودمند دیگری نیز بیندیشید.

## ی - مناجات‌های خاتمه

### درس بیست و سوم

#### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

مثل همیشه، کلاس با تلاوت چند مناجات از حفظ شروع می‌شود. تمام کودکان باید بتوانند حفظ کردن مناجاتی را که در درس ۲۱ ارائه شد امروز به پایان برسانند.

#### ب - مقدمه‌ای بر این درس

اگر چه مترتبان شما قبلاً فهمیده‌اند که مقصود ما از اینکه حضرت بهاء‌الله موعود جمیع اعصارند که برای تأسیس وحدت عالم انسانی ظاهر شده‌اند، چیست اما امید می‌رود در درس امروز به آنها کمک کند از این مفهوم برداشتی عمیق‌تر داشته باشند. شما می‌توانید در آغاز، مطالب ذیل را برای آنها بیان کنید:

تمام ادیان بزرگ گذشته از زمانی سخن می‌گویند که خداوند مظهر ظهورش را برای نوع بشر می‌فرستد تا صلح و اتحاد را در زمین تأسیس کند. بی‌عدالتی، نفرت و جنگ محو شود، و کشورهای جهان در کمال دوستی و شفقت در کنار یکدیگر زندگی کنند. قرن‌ها، مردم در همه جا مشتاقانه منتظر ظهور یوم موعود الهی بودند. ما خوشبختیم که در این روز زندگی می‌کنیم. حضرت بهاء‌الله موعود جمیع اعصار هستند، و تعالیم ایشان عالم انسانی را قادر خواهد ساخت که از جنگ دوری کند و صلح پایدار تأسیس نماید. ایشان آمده‌اند تا انتهای جهان را مانند یک خانواده، متحد سازند.

حضرت بهاء‌الله به ما می‌فرمایند که صلح تا زمانی که عالم انسانی متحد نشده است تأسیس نخواهد شد. تعالیم ایشان موجد محبت در قلوب جمیع انسانها است. ما سایر مردم رانه به عنوان غریبه‌ها بلکه به عنوان دوستان مشاهده می‌کنیم. به گل‌های یک باغ فکر کنید. هر گلی دارای رنگ، عطر و بافت متفاوتی است. این تفاوتها باغ را زیباتر می‌سازد. اگر چه به ظاهر ما با یکدیگر متفاوتیم، اما همه فرزندان یک خدا هستیم که به ما عشق می‌ورزد، به ما اهمیت می‌دهد، و میل دارد که اتحاد و اتفاق در میان ما فزونی یابد. ما براستی برادران و خواهران یکدیگر هستیم، و اگر محبتی را که خداوند به هر یک از ما دارد به خاطر داشته باشیم، هر کاری

را انجام می‌دهیم تا در وحدت زندگی کنیم. حضرت بهاء‌الله مایلند پیروانشان نسبت به تمام عالم انسانی، از هر نژاد، ملت و دینی، محبت و حسن نیت نشان دهند.

### ج - سوالات

- ۱ - موعود جمیع اعصار کیست؟
- ۲ - حضرت بهاء‌الله برای انجام دادن چه کاری ظاهر شده‌اند؟
- ۳ - ما نسبت به یکدیگر چه احساسی باید در قلبمان داشته باشیم؟
- ۴ - نتیجه تنوع و رنگارنگی گلها در یک باغ چیست؟
- ۵ - نتیجه تنوع نژاد انسان چه باید باشد؟
- ۶ - اگر ما محبتی را که خداوند نسبت به هر یک از ما دارد به خاطر داشته باشیم، با یکدیگر چگونه رفتار می‌کنیم؟
- ۷ - حضرت بهاء‌الله از پیروان خود می‌خواهند که نسبت به همه نژادها، ملت‌ها و ادیان چه احساسی را نشان دهند؟

### د - حفظ کردن نصوص

تمام مردم دنیا می‌خواهند در صلح و اتحاد بسر ببرند، اما اجازه داده‌اند که بین آنها اختلاف ایجاد شود. بنا به بیانی که ذیلاً از آثار حضرت بهاء‌الله ذکر می‌شود و کودکان باید امروز آن را حفظ کنند، زمان مقتضی فرارسیده که مردم چنین اختلافاتی را کنار بگذارند، در صلح و آرامش زندگی کنند و برای خیر و صلاح یکدیگر فعالیت نمایند:

باید کل بکمال اتحاد و اتفاق در ظل سدره عنایت الهی ساکن و مستریح باشند  
و تمسک نمایند به آنچه الیوم سبب عزت و ارتفاع است. (۴۱)

### ه - سرودها

### و - وقایع تاریخی

همانطور که می‌دانید دوران اقامت حضرت بهاء‌الله در بغداد با اظهار امر ایشان در باغ رضوان به اوج خود رسید. امروز شما وقایع مربوط به اظهار امر را برای کودکان تعریف خواهید کرد. با این کار، شما باعث تقویت درک آنها از این مطلب خواهید شد که حضرت بهاء‌الله موعود جمیع اعصار می‌باشند که برای متحد ساختن جمیع مردم در یک دیانت جهانی آمده‌اند.

می‌دانید که حضرت بهاء‌الله در مدت اقامت در بغداد، سرنوشت و آبنده جامعه بایی را با

محبت و حکمت، و قوه بیان خود احیاء کردند. قلوب اطرافیان ایشان به محبت الهی مشتعل بود، و همراهان و اصحاب احساس می کردند که گویی به بهشت وارد شده اند. اما مسرت آن ایام مقدر نبود ادامه یابد. دشمنان امر مبارک از توطئه های خود علیه حضرت بهاء الله دست برنداشتند و در نهایت به مقصود خویش رسیدند.

حدود ده سال از ورود حضرت بهاء الله به بغداد گذشته بود که هیکل مبارک شروع به صحبت در باره امتحانات و مشکلاتی که در پیش بود نمودند. زمانی رؤیایی را برای یکی از اجزاء تعریف کردند که باعث نگرانی عظیم دوستان شد. ایشان در یکی از الواح مرقوم فرمودند:

«رَأَيْتَ بَانَ اجْتَمَعَتْ فِي حَوْلِي النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ وَهُمْ قَدْ جَلَسُوا فِي اطْرَافِي وَكُلُّهُمْ يَنْوَحُونَ وَيَبْكُونَ وَيَصْرَخُونَ وَيَصِحُّونَ وَأَنِّي تَحَيَّرْتُ فِي نَفْسِي فَسَلْتُ عَنْهُمْ إِذَا أَشْتَدُّ بُكَائُهُمْ وَصَرَخُهُمْ وَقَالُوا لِنَفْسِكَ يَا سِرَّ الْعَظْمِ وَيَا هَيْكَلِ الْقَدَمِ وَبَكَوْا عَلَيَّ شَأْنَ بَكَيْتَ بِبُكَائِهِمْ وَإِذَا سَمِعْتَ بِكَاءِ أَهْلِ مَلَاءِ الْأَعْلَى وَفِي تِلْكَ الْحَالَةِ خَاطِبُونِي وَقَالُوا ... سَوْفَ تَرَى بِعَيْتِكَ مَا لَا رَأَى أَحَدٌ مِنْ مَعْشَرِ النَّبِيِّينَ ... فَصَبِرْ صَبِيْرًا ... وَكُنْتُ مَعَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ خَاطِبُهُمْ وَخَاطِبُونِي إِلَى أَنْ قَرَّبَ الْفَجْرَ» (۴۲)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: دیدم که انبیا و مرسلین در اطراف من اجتماع نموده اند و آنها در اطراف من نشستند و تماماً نوحه و گریه و آه و ضجه می نمایند و من از این حالت متجیر بودم. پس از ایشان علت را سؤال نمودم. در این هنگام گریه و ناله شان شدیدتر شد و گفتند برای تو گریه می کنیم ای سر اعظم و هیکل قدم و می گریستند به حالتی که من هم از گریه آنها گریستم و در این زمان گریه اهل ملاء اعلی را هم شنیدم و در این حالت مرا مخاطب قرار داده و گفتند: ... به چشم خود چیزی را خواهی دید که چشم احدی از پیامبران ندیده است. پس باید صبر کنی صبر زیادی و من در آن شب با ایشان بودم. من با آنها صحبت می کردم و آنها با من تا اینکه فجر نزدیک شد.)

بهار ۱۸۶۳ تازه شروع شده بود که یک روز قاصدی نامه ای را به حضور حضرت بهاء الله آورد و در آن تقاضا شده بود ملاقاتی بین ایشان و حاکم بغداد صورت گیرد. روز بعد، نامه ای از صدر اعظم امپراطوری عثمانی که خطاب به حاکم بود به حضرت بهاء الله تسلیم شد. در این نامه که بسیار با احترام نوشته شده بود، از حضرت بهاء الله دعوت شد که به استانبول، پایتخت عثمانی سفر کنند. دستور داده شد گروهی سواره ایشان را همراهی کنند تا در بین راه گزندی به هیکل مبارک نرسد. حضرت بهاء الله بلافاصله با این تقاضا موافقت کردند اما از قبول هر گونه وجهی از دولت که برای مخارج سفر پرداخت می شد خودداری فرمودند. نماینده دولت اصرار ورزید و گفت که مقامات کشور اگر ایشان وجه را نپذیرند، آزرده خاطر خواهند شد. بنا بر این حضرت بهاء الله وجه را پذیرفتند و بلافاصله در میان فقرای شهر تقسیم کردند.

خبر تبعید حضرت بهاء الله از بغداد جامعه بابی را تکان داد. اجزاء شدیداً محزون و متأثر

شدند و ابتدا هیچ کس نمی توانست چیزی بخورد و یا لحظه ای بیار آمد. اما، تدریجاً با کلمات محبت آمیز و تسلی دهنده حضرت بهاء الله آرام شدند. هیکل مبارک به عنوان نشانی از محبت بیکران خود، لوحی به خط خویش برای هر یک از اجنبی که در شهر می زیستند، اعم از مرد، زن یا کودک مرقوم فرمودند.

نزدیک بغداد باغ زیبایی وجود داشت که امروزه به باغ رضوان معروف است. بعد از ظهر ۲۲ آوریل ۱۸۶۳ حضرت بهاء الله شهر را ترک فرمودند و وارد باغ شدند. این مقدر بود اولین مرحله از سفری باشد که ایشان را به استانبول می رساند. جامعه بایی شدیداً محزون و غمزه بود. حال که حضرت بهاء الله را دوباره تبعید می کردند، آینده این دیانت جوان چه خواهد شد؟ بایان دلشکسته و اندوه زده ای که جمع شده بودند تا با حضرت بهاء الله خدا حافظی کنند نمی دانستند خداوند چه سعادت را برای آنها مقدر کرده بود.

حضرت بهاء الله دوازده روز در باغ رضوان اقامت کردند. دشمنان ایشان سعی کردند، با جدا کردن آن حضرت از اکثریت مؤمنین، لطمات مرگباری بر پیکر امر الله وارد کنند. اما خداوند این وداع را به شادمانی عظیم تبدیل کرد. در طی آن روزهای فراموش نشدنی، حضرت بهاء الله به حاضرین اعلام کردند که موعود حضرت باب و جمیع اعصار هستند. پرچم وحدت عالم انسانی اینک برافراشته شده بود تا همه آن را ببینند.

اظهار امر حضرت بهاء الله حیاتی جدید در کالبد همراهان و اصحاب دمید. این بوم الا ایام بود که حضرت باب آنها را برای آن آماده کرده بودند. حضرت بهاء الله فرموده اند که آن روز «قَدْ انعمت الاشياء فی بحر الطهاره» (۴۳)

متأسفانه از جزئیات مکالمات حضرت بهاء الله با بسیاری از کسانی که در باغ رضوان به حضور مبارک رسیدند، اطلاع چندانی در دست نیست. کلمات زیر را موزخ نامی جناب نبیل برای ما به یادگار گذاشته که تنها گوشه ای از جلال و شکوه آن روزها را بازگو می کند:

«هر روز صبح باغبانها گلهای زیادی از چهار خیابان باغ می چیدند و در میان خیمه مبارک خرمن می نمودند، چنان خرمنی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می نشستند، آن خرمن گل مانع از آن بود که یکدیگر را ببینند و به دست مبارک به جمیع نفوسی که بعد از صرف چای مرخص می شدند گل عنایت شده برای اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم نیز گل می فرستادند ... شب نهم بنده در رضوان توقف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک می کشیدیم. قرب سحر جمال ایهی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پر گل، شب مهتاب مشی می فرمودند و مرغان بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند سرو روان در تغنی بودند. در وسط یک خیابان توقف نمودند و



فرمودند ملاحظه کنید این بلبلها که محبت به این گلها دارند از سر شب تا صبح از عشق نمی خوابند، دائم در تفتنی و سوز و گدازند؛ پس چگونه می شود که عاشقان معنوی و شیدائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند. سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور می نمودم هیکل قیوم را لایتم می دیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجایی نه. (۴۴)

امروزه، بهائیان عالم دوازده روز را از ۲۱ آوریل تا ۲ مه به عنوان جشن رضوان برگزار می کنند که مقدس ترین و مهمترین عید بهایی است.

### ز - نکات و اطلاعات

- ۱- حضرت بهاءالله بعد از ده سال اقامت در بغداد به استانبول تبعید شدند.
- ۲- حضرت بهاءالله قبل از عزیمت به طرف استانبول، دوازده روز در باغ رضوان بودند.
- ۳- باغ رضوان خارج از شهر بغداد واقع است.
- ۴- در باغ رضوان، حضرت بهاءالله رسالت خود را اعلام فرمودند.
- ۵- بهائیان هر سال، دوره اول تا ۱۲ اردیبهشت را به عنوان جشن رضوان برگزار می کنند.
- ۶- جشن رضوان مهمترین و مقدس ترین عید بهائیان است.

### ح - نمایش

شما می توانید دو صحنه از واقعه تاریخی این درس را برای بازسازی توسط کودکان در نظر بگیرید. آنها می توانند ابتدا صحنه ای که مؤمنین خیر عزیمت قریب الوقوع حضرت بهاءالله از بغداد را تازه دریافت کرده اند، بطور فی البداهه اجرا کنند. قبل از شروع، از آنها بخواهید در مورد حزن و اندوهی که با شنیدن خبر عزیمت حضرت بهاءالله قلوب را انباشته بود، فکر کنند. بعداً، از آنها بخواهید و انمود کنند که در باغ رضوان هستند و از آگاهی از اظهار امر حضرت بهاءالله مسرورند و اهمیت چنین واقعه ای را مورد بحث قرار داده اند.

### ط - نقاشی

پیشنهاد می شود از کودکان بخواهید برای تقویت مطالبی که در مقدمه کلاس در مورد وحدت عالم انسانی بیان گردید، باغی را ترسیم کنند. می توانید به آنها یادآوری کنید که تنوع گلها باغ را زیباتر می سازد.

## ی - مناجاتهای خاتمه

### درس بیست و چهارم

#### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را با مناجاتهای شروع آغاز کنید و بعد با کودکان مناجاتی را که در سه جلسه گذشته مشغول حفظ کردندش بودند مرور نمایید. بعد، می‌توانید مناجات زیر را به آنها ارائه و کمک کنید که آن را یاد بگیرند. بیشتر مترتبان باید بتوانند این مناجات را در سه جلسه حفظ کنند.

الها کریمارحیما تویی آن سلطانی که به یک کلمات وجود موجود گشت و تویی آن کریمی که اعمال بندگان، بخششت را منع نمود و ظهورات جودت را بازداشت. از تو سؤال می‌نمایم این عبد را فائز فرمایی به آنچه سبب نجاتست در جمیع عوالم تو. تویی مقتدر و توانا و تویی عالم ودانا (۴۵)

#### ب - مقدمه ای بر این درس

مقصود از درس امروز تقویت درک کودکان از امر حضرت بهاءالله برای تبلیغ امرالله و انتشار تعالیم آن حضرت است. مطالبی ذیلاً فراهم آمده که در توضیح موضوع این درس برای کودکان به شما کمک خواهد کرد. به خاطر داشته باشید که شما باید این مطالب را به زبانی بیان کنید که آنها بتوانند به راحتی درک کنند.

مقصود از رسالت حضرت بهاءالله متحد ساختن عالم انسانی در یک دیانت جهانی و تأسیس جهانی است که مردم بتوانند سعادت و شادی حقیقی را در آن بیابند. تعالیم ایشان باید به جمیع افراد بشر در روی کره زمین برسد، پیر و جوان، زن و مرد، در روستاها و شهرها، در شرق و غرب، همه باید آن را دریافت کنند. بنا بر این وظیفه تمام پیروان حضرت بهاءالله ابلاغ پیام حضرتش و انتشار تعالیم مبارک در اطراف و اکناف جهان است. حضرت بهاءالله خودشان در بسیاری از الواح مبارک از ما می‌خواهند به تبلیغ امرالله بپردازیم و اهمیت این عمل در نزد خداوند را برای ما توضیح می‌فرمایند.

تبلیغ امرالله به این معنی است که بشارت ظهور حضرت بهاءالله را به دیگران بدهیم. وقتی که کلامی الهی را که حضرت بهاءالله برای ما آورده‌اند به دیگران بدهیم در حال تبلیغ امرالله هستیم. با این عمل مقدس، کلماتی که ما استفاده می‌کنیم مانند کلیدهایی هستند که دروازه قلب انسانها را می‌گشایند و آن را قادر می‌سازند که با نور شمس حقیقت روشن شود و به محبت خداوند شعله‌ور گردد. ما تبلیغ می‌کنیم تا قلوب مردم را با ظهور حضرت بهاءالله، که

گرانیهاترین هدیه ایشان به عالم انسانی است، مرتبط سازیم. برای اینکه بتوانیم مبلغین مؤثری بشویم، تنها از کلمات استفاده نمی کنیم. ما باید رفتاری صحیح، شخصیتی سالم داشته باشیم تا کردار ما با گفتار ما مطابق باشد و مردم را به سوی امر مبارک جذب نماید. اگر ما موقع انتشار امر الله با مخالفتی روبرو شدیم، نباید ناراحت شویم، زیرا حضرت بهاء الله ما را اطمینان می بخشند که از تأییدات الهی برخوردار می شویم و نهایتاً قوای ظلمتی که با امر مبارک مخالفت می کنند مغلوب خواهند شد.

### ج - سؤالات

- ۱- هدف از رسالت حضرت بهاء الله چیست؟
- ۲- چه کسی نیازمند این تعالیم است؟
- ۳- وظیفه همه پیروان حضرت بهاء الله چیست؟
- ۴- وقتی که خبر ظهور حضرت بهاء الله را به دیگران می دهیم در حال انجام دادن چه کاری هستیم؟
- ۵- وقتی کلام الهی را که حضرت بهاء الله برای ما آورده اند به دیگران ابلاغ می کنیم در حال انجام دادن چه کاری هستیم؟
- ۶- در موقع تبلیغ چه اتفاقی برای آنچه که می گوئیم می افتد؟
- ۷- اگر بخواهیم مبلغین مؤثری باشیم، غیر از کلمات به چه احتیاج داریم؟
- ۸- حضرت بهاء الله دریافت چه چیزی را در هنگام تبلیغ به ما اطمینان می دهند؟

### د - حفظ کردن نصوص

در بیانی که ذیلاً نقل می شود، حضرت بهاء الله از ما دعوت می کنند که به تبلیغ امر بپردازیم. همه ما وظیفه داریم پیام ایشان را اعلام کنیم. ایشان می فرمایند تبلیغ پیامشان ارزنده تر از هر کار دیگری است.

قُلْ يَا مَلَأَءَ الْبِهَاءِ بَلِّغُوا أَمْرَ اللَّهِ لِإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ لِكُلِّ نَفْسٍ تَبْلِيغَ أَمْرِهِ وَجَعَلَهُ أَفْضَلَ  
الاعمال (۴۶)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بگوای اهل بهاء امر الهی را تبلیغ نمایید زیرا خداوند تبلیغ امرش را بر هر نفسی واجب فرموده و از افضل اعمال قرار داده.)

### ه - سرودها

### و - وقایع تاریخی

واقعه تاریخی امروز متمرکز بر تبعید حضرت بهاءالله به استانبول و ادرنه است. در نقل وقایع این دوره از حیات هیکل مبارک، باید برای کودکان این نکته را روشن کنید که اگرچه دشمنان امر الهی علیه ایشان قیام کردند و باعث رنج شدید ایشان شدند، ولی هیچ کس نتوانست ایشان را از اجرای رسالتشان بازدارد.

حضرت بهاءالله با خانواده خود چهار ماه در استانبول اقامت کردند. در این مدت، سفیر ایران در دربار سلطان، یعنی امپراطور عثمانی، بطور مداوم شایعات و حشتمانی در مورد حضرت بهاءالله منتشر می کرد. اکثر وزرای سلطان و معاشرین آنها نفوسی بی ارزش و در نهایت فساد بودند و حضرت بهاءالله میل نداشتند با آنها ارتباطی داشته باشند. این امر غرور آنها را جریحه دار کرد و باعث شد بیش از پیش به دروغهای سفیر ایران توجه کنند. بالاخره سلطان را تحریک کردند که حکمی صادر کند که حضرتش به ادرنه که از مرزهای ایران دورتر بود تبعید شوند. حضرت بهاءالله به این حکم بسیار شجاعانه جواب دادند. ایشان بلافاصله لوحی نازل فرمودند که خطاب به شخص سلطان بود و او و وزیرانش را به دلیل حکومت ناعادلانه و ناصحیح بر مردم مورد ملامت قرار دادند. این لوح در پاکتی سر به مهر به صدراعظم تسلیم شد. گفته می شود که وقتی او نامه را باز کرد و شروع به خواندن نمود رنگش پرید و گفت: «گویی سلطان سلاطین امریه ای را خطاب به حقیرترین شاهان دست نشانده اش صادر کرده و می خواهد رفتارش را اصلاح کند.»

سفر دوازده روزه از استانبول به ادرنه برای حضرت بهاءالله و خانواده ایشان بی نهایت مشکل و طاقت فرسا بود. آنها به محل سوم تبعید می شدند. ماه دسامبر، وسط زمستان، و هوایی نهایت سرد بود. بیشتر آنها لباس کافی برای حفاظت از سرما نداشتند. حتی برای برداشتن آب از نهرهای سر راه، آنها مجبور بودند آتش روشن کنند تا یخها آب شوند و آنها آب بردارند.

حضرت بهاءالله دوازدهم دسامبر ۱۸۶۳ وارد ادرنه شدند و قدری بیش از چهار سال و نیم در این شهر اقامت گزیدند. مثل همیشه، رنج و عذاب ایشان را دنبال می کرد، اما فتح و ظفر نیز برای امر مبارکش همیشه همراه بود. با افزایش نفوذ حضرت بهاءالله، شعله حسادت با شدتی بیشتر از پیش قلوب بعضی را به آتش کشید. کسی که در میان مردم احمق بیش از همه با حضرت بهاءالله مخالفت می کرد، نابرداری ایشان میرزا یحیی بود که در این تبعید ایشان را همراهی می نمود. میرزا یحیی آنچه در قوه داشت به کار برد و هر راهی را آزمود تا بابیان را از اقبال به مظهر ظهور الهی در این روز منع کند. او مشکلات زیادی برای جامعه فراهم آورد، و اعمال نادرست او باعث تشویق دشمنان امرالله می گشت تا حملات خود به حضرت بهاءالله و پیروان ایشان را افزایش دهند. او حتی تصمیم گرفت که حضرت بهاءالله را مسموم کند و آنقدر توطئه چید تا بالاخره موفق شد. تأثیر سم بر هیکل مبارک حضرت بهاءالله بسیار شدید بود، اگرچه

ایشان شفا یافتند، اما دستشان تا پایان عمر می لرزید.

اما شما می دانید که حضرت بهاءالله ترمسی از رنج و عذاب نداشتند و هیچ کس نمی توانست ایشان را از به اهتزاز در آوردن برچم و حدت عالم انسانی باز دارد. پس در میان این مشکلات حضرت بهاءالله کلام الهی را نازل می فرمودند و به احتیای برجسته و نامی در ایران ارسال می داشتند تا به ملاقات بابیان بروند و بشارت ظهور موعود حضرت باب، یعنی مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ رَا به آنها برسانند.

یکی از مبلغین بزرگی که در آن ایام در سراسر ایران سفر کرد، احمد بود. او در یزد، شهری در مرکز ایران، متولد شد و از زمان کودکی اشتیاق زیادی برای کسب روحانیات نشان می داد. قبل از پانزده سالگی جستجویش را برای یافتن قائم موعود شروع کرده بود. اشتیاق او برای وصول به حضور حضرتش حد و مرزی نمی شناخت؛ ساعتها دعا می کرد، روزه می گرفت، به تعقیق و تفکر می پرداخت که چگونه محبوب قلبش را بیابد. یک روز، لباسهایش را در بقچه کوچکی پیچید و خانه را ترک کرد. او از روستایی به روستای دیگر در جستجوی رهبرانی روحانی که بتواند او را در این جستجو کمک کنند، سفر کرد. اما تمام این تلاش و کوشش، او را به جایی نرساند و بالاخره، غمگین و با قلبی محزون، در شهر کاشان اقامت کرد تا به پارچه بافی بپردازد و گذران زندگی کند. در آن شهر، بازرگان موفق و محترمی شد. اما راحتی های این دنیا او را راضی نمی کرد؛ او خیلی ناآرام بود.

احمد در کاشان، شایعاتی را شنید که شخصی مدعی شده که از طرف خدا آمده است. این خبر باعث شد تا اشتیاق دوران جوانی اش در او بیدار شود. در باره این شخص بزرگ بسیار پرس و جو کرد، اما هیچ کس اطلاعاتی به او نداد. تا اینکه شخصی به او گفت تا به استان دور دست خراسان سفر کند، در آنجا شخصی از روحانیون می تواند جواب سوالات او را بدهد. روز بعد او خانه اش را ترک کرد و به طرف خراسان رفت. وقتی که به آنجا رسید با وجود خستگی و بیماری، قصد استراحت نداشت. شخص روحانی را که او در جستجویش بود در واقع یکی از پیروان حضرت باب بود، اما در آن موقع بابیان آنقدر مورد اذیت و آزار بودند که قبل از اعتماد به غریبه ها مدتی تأمل می کردند. وقتی بالاخره احمد آن شخص را یافت، او را مدتی سر دواندند و آنچه می خواست به او نگفتند. بالاخره او را نزد یکی از پیروان برجسته و دانشمند حضرت باب بردند که در های دانش را به روی او باز کرد.

احمد وقتی به کاشان برگشت کاملاً عوض شده بود. سر کارش برگشت اما تنها کاری که می خواست انجام دهد تبلیغ امرالله بود. می دانست که باید احتیاط کند. مدتی فکر می کرد که او تنها بایی در شهر است، اما در کمال مسرت یکی دیگر از مؤمنین را پیدا کرد. خوشحالی او را مجسم کنیم وقتی که یک روز دوست جدیدش به او گفت که خود حضرت باب در حال عبور

از کاشان هستند و او می تواند به حضور ایشان برسد.

فضل و موهبتی که خداوند نصیب احمد کرده بود به همین جا ختم نشد. بعدها وقتی او به بغداد رفت به حضور حضرت بهاء الله رسید. او در میان نفوس خوشبختی بود که چندین سال در مجاورت مظهر ظهور زندگی کردند. اما هر وصالی به فراق می انجامد. وقتی حضرت بهاء الله به استانبول تبعید شدند، احمد در میان نفوسی که برای همراهی انتخاب شدند نبود.

احمد چند سال را دور از حضرت بهاء الله سپری کرد اما بالاخره نتوانست در دوری را تحمل کند. به امید اجازه سکونت در آن شهر، عازم ادرنه شد. محبوب او قبلاً به این شهر تبعید شده بود. تازه به استانبول رسیده بود که ملاحظه کرد لوحی که از قلم حضرت بهاء الله نازل شده در این شهر در انتظار اوست. در این لوح به او دستور داده بودند به ایران برود و پیام جدید مولای بایبان را به آنها ابلاغ کند. این لوح امروزه در میان بهائیان بسیار معروف است و آن را در اوقاتی که دچار مشکلات می شوند تلاوت می کنند. موقعی که شما بزرگ شوید، احتمالاً این لوح را کاملاً حفظ خواهید کرد. حالا فقط چند سطر اول را یاد بگیرید:

« هُوَ السُّلْطَانُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ هَذِهِ وَرَقَةُ الْفَرْدَوْسِ تُعْتَنِي عَلَى أَفْنَانِ مِيدْرَةَ الْبَقَاءِ بِأَلْحَانِ قُدْسٍ مَلِيحٍ وَتُبَشِّرُ الْمُخْلِصِينَ إِلَى جِوَارِ اللَّهِ وَالْمُؤَحِّدِينَ إِلَى سَاحَةِ قُرْبِ كَرِيمٍ وَتُخْبِرُ الْمُتَقَطِّعِينَ بِهَذَا النَّبَأِ الَّذِي فَضِّلَ مِنْ نَبَأِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْفَرِيدِ وَتَهْدِي الْمُحِجِّبِينَ إِلَى مَقْعَدِ الْقُدْسِ ثُمَّ إِلَى هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُنِيرِ » (۴۷)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: او پادشاه علیم و حکیم است. این کبوتر بهشتی است که بر شاخسار درخت بقا به آوازهای خوش مقدس نغمه سرایی می کند و نفوس مخلصه را به جوار خداوند و موخدان را به آستان قرب الهی بشارت می دهد و نفوس منقطعه را به این خیر بزرگ که از نبأ خداوند سرچشمه گرفته است، اخبار می نماید و عاشقان را به جایگاه مقدس و سپس این منظر روشن هدایت می نماید.)

احمد بی درنگ اطاعت کرد. وظیفه ای که برایش تعیین شده بود چندان آسان نبود. اما این کلمات حضرت بهاء الله در لوح مزبور به او اطمینان می بخشید: «إِنْ يَمَسَّكَ الْحُزْنُ فِي سَبِيلِي أَوْ الذَّلَّةُ لِجَلِّ أَسْمِي لَا تَضْطَرِّبْ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّ آبَائِكَ أَوْلِيْنَ » (۴۸) به این ترتیب او راه بازگشت به ایران را در پیش گرفت و چون باد بدون هیچ توقفی پیام حضرت بهاء الله را به سراسر ایران رساند.

از جمله نقاطی که سفر کرد، خراسان بود، یعنی همان استانی که خیر ظهور حضرت باب را سالها قبل در آن شنیده بود. آنجا به منزل جناب فروغی که یکی از بایبان سرشناس بود رفت. فروغی شخصی جسور و بیباک بود و به آسانی قانع نمی شد. احمد با عباراتی واضح توضیح داد که موعود حضرت باب که با عبارت مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ به او اشاره فرموده اند، حضرت بهاء الله است.

اما فروغی اعتراض و مخالفت می کرد. آنها ساعتها بحث کردند. عاقبت، فروغی عصبانی شد و به دهان احمد زد و یکی از دندانهایش را شکست و او را از خانه اش بیرون انداخت.

البته احمد تسلیم نشد. در لوح مبارک خطاب به او، حضرت بهاء الله فرموده اند که مانند **وَكُوْنُوا اِلَى الْبَقَاءِ لَا حَيَاتِي** باشد. احمد نزد فروغی باز گشت، در زد و دوباره با او وارد بحث شد. او سؤال کرد فروغی چگونه می تواند حضرت بهاء الله را انکار کند در حالی که حضرت باب در بسیاری از آثار خویش به نام عظیم بهاء اشاره کرده اند. فروغی در جواب گفت اگر احمد بتواند این نکته را ثابت کند، او خواهد پذیرفت. در آن زمان آنقدر اذیت و آزار بایان شدید بود که آنها مجبور بودند کتابهایشان را پنهان کنند و معمولاً آنها را در دیوار خانه خود پنهان می کردند. فروغی به طرف دیوار رفت، آن را خراب کرد و بسته ای از آثار حضرت باب را بیرون آورد. فکر می کنید چه اتفاقی افتاد؟ در اولین صفحه ای که آنها باز کردند به کلمه **بهاء** اشاره شده بود. فروغی و تمام خانواده اش بلافاصله به حضرت بهاء الله ایمان آوردند و او یکی از مبلغین بزرگ امر الله شد.

به این ترتیب، در اثر کوششهای بهائیان مشهور و بزرگی چون احمد که از دستور مبارک برای تبلیغ امر مبارک اطاعت کردند طولی نکشید که تعداد زیادی از بایان به حضرت بهاء الله اقبال و از پیروان باوفای ایشان شدند.

## ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - حضرت بهاء الله و خانواده ایشان در تاریخ ۱۶ اوت ۱۸۶۳ به استانبول وارد شدند.
- ۲ - حضرت بهاء الله حدود چهار ماه در استانبول اقامت کردند.
- ۳ - حضرت بهاء الله از استانبول به ادرنه تبعید شدند.
- ۴ - حضرت بهاء الله و خانواده ایشان روز ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ وارد ادرنه شدند.
- ۵ - حضرت بهاء الله اندکی بیش از چهار سال و نیم در ادرنه سکونت گزیدند.

## ح - نمایش

مترتیبان شما از بازسازی برخی از صحنه های داستان احمد لذت خواهند برد. بسته به استعداد و توانایی مترتیبان کلاس، شما می توانید از یکی از آنها بخواهید نقش گوینده داستان را به عهده بگیرد و اگر ممکن نبود خود شما این نقش را به عهده بگیرید. گوینده داستان باید صحنه های مختلف را به هم ربط دهد، در همان حال گروه های کوچک کودکان هر یک از حالات احمد را بازی می کنند. در آغاز این حالات، احمد جوانی است که در جستجوی قائم موعود است و آخر از همه ملاقات پرماجرای او با فروغی است.

## ط - نقاشی

به تصویری فکر کنید که اذهان کودکان را نسبت به مطالبی که در این درس به آنها منتقل شده تقویت می‌نماید و آنها را به کشیدن آن تشویق کنید. مثلاً می‌توانید از آنها بخواهید کلیدی را برای باز کردن در بکشند و به آنها یاد آور شوید که در عمل تبلیغ، کلام ما مانند کلیدی عمل می‌کند که درهای قلوب انسانها را می‌گشاید.

## ی - مناجاتهای خاتمه

## درس بیست و پنجم

### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

بعد از تلاوت مناجاتهای شروع، کودکان می‌توانند با کمک شما به حفظ کردن بخشی از مناجاتی که در جلسه قبل مطرح شد ادامه دهند.

### ب - مقدمه‌ای بر این درس

هدف از این درس کمک به کودکان است تا بفهمند که رنجهایی که حضرت بهاء‌الله تحمل کردند به خاطر ما بوده است. در این درس گوشه‌ای از رنجها و سختی‌هایی را که حضرت بهاء‌الله به خاطر عالم انسانی تحمل کردند به آنها ارائه می‌شود. مطلب زیر به شما در تلاشهایتان جهت بیان این درس به کودکان کمک می‌کند:

تمام مظاهر ظهور الهی به دست رهبرانی که تنها به فکر ثروت و قدرت خود بودند، متحمل رنج و عذاب زیاد شدند. این رهبران خودخواه و خودبین از نفوذ و تأثیر خود بر مردم نادان که کور کورانه از آنها تبعیت می‌کردند استفاده کردند تا آنها را متقاعد کنند که علیه مظاهر ظهور الهی قیام نمایند. حضرت بهاء‌الله هم در رنج و عذاب زندگی کردند. محبوس و تبعید شدند. در باره ایشان دروغها، شایع کردند و به تعالیمشان بی‌اعتنایی نمودند و آنها را مردود شمردند. و پیروان باو فایشان را بپر حمانه مورد اذیت و آزار قرار دادند. ایشان تمام بلاها را پذیرفتند چون برگزیده خداوند بودند و فقط آنچه را که خداوند امر می‌کرد انجام می‌دادند. ایشان به عالم انسانی عشق می‌ورزیدند و می‌دانستند که دانش و معرفتی که ایشان از جانب خدا آورده‌اند بالاخره بر نادانی و غفلت پیروز خواهد شد. ایشان نسبت به هر فرد بشر، حتی بدترین دشمنانشان، ابراز عنایت می‌کردند. ایشان صبورانه بلاها و رنجها را پذیرفتند. حتی یک لحظه



ایشان از تاباندن نور الهی بر تمام عالم باز نایستادند. مدت چهل سال، تحت دشوارترین شرایط، عالم انسانی را هدایت کردند.

به خاطر آوردن مشکلات و ناراحتی هایی که حضرت بهاءالله تحمل کردند ما را در محبت ایشان محکم تر و راسخ تر می سازد. قلوب مادر لحظات دشواری دچار تزلزل نخواهد شد. ما یاد خواهیم گرفت که وقتی نفوس نادان با امر مبارک مخالفت می کنند مانند کوه راسخ و ثابت باشیم.

### ج - سؤالات

- ۱ - چه کسانی مظاهر ظهور الهی را دچار بلا یا ورنجها می کنند؟
- ۲ - چرا حضرت بهاءالله در کمال صبر و بردباری رنجها و بلاهایشان را پذیرفتند؟
- ۳ - حضرت بهاءالله چه مدت و در تحت چه شرایطی عالم انسانی را هدایت فرمودند؟
- ۴ - به خاطر آوردن بلا یا ی حضرت بهاءالله چه تأثیری بر ما خواهد داشت؟

### د - حفظ کردن نصوص

در بیان زیر، حضرت بهاءالله از ما می خواهند بلا یا یی را که ایشان تحمل فرمودند به یاد آوریم و از ما دعوت می کنند که در محبت ایشان راسخ و ثابت بمانیم هر قدر که امتحانات و بلا یا یی که در سبیل الهی بر ما نازل می شود شدید باشد. یاد گرفتن بیان مزبور منبع قوت برای کودکان خواهد بود.

ذَكَرَ أَيَّامِي فِي أَيَّامِكَ ثُمَّ كَرِهْتِي وَغَرَبْتِي فِي هَذَا السَّجْنِ الْبَعِيدِ وَكُنْ مُسْتَقِيمًا  
فِي حُبِّي بِحَيْثُ لَنْ يُخَوَّلَ قَلْبُكَ وَلَوْ تَضَرَّبَ بِسُيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَيَمْنَعُكَ كُلُّ مَنْ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ (۴۹)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ایام مرا در ایام زندگانت بیاد آور. سپس رنج و سختی و تنهایی مرا در این سجن بعید بیاد آور و به شانی بر حب من مستقیم باش که هرگز قلب تو دگرگون نشود ولو آنکه با شمشیرهای دشمنان مضروب گردد و کل اهل آسمانها و زمین تو را از حب من منع نمایند.)

### ه - سرودها

### و - وقایع تاریخی

امروز وقایع مربوط به چهارمین و آخرین تبعید حضرت بهاءالله را که به قلعه و شهر عکا صورت گرفت، برای متریان خود تعریف خواهید کرد. البته شما می دانید که چون بلا یا ی حضرت

بهاء‌الله در اینجا بسیار زیاد و وسیع بود، به عکا به عنوان «اخر بملدن» و «سجن اعظم» اشاره کرده‌اند. تاریخ زیر گرچه مختصر است، توجه کودکان را به خود جلب خواهد کرد. آنچه که فهماندنش به کودکان برای شما مهم است این است که حضرت بهاء‌الله اجازه دادند که مسجونان کنند و این همه رنجها را پذیرفتند تا عالم انسانی به آزادی حقیقی دست پیدا کنند.

در کلاس قبل به اختصار درباره تبعید حضرت بهاء‌الله به استانبول و ادرنه صحبت کردیم. با هر تبعید، رهبران فاسد ایران و امپراطوری عثمانی احمقانه تصور می‌کردند که در پایان بخشیدن به رشد نفوذ حضرت بهاء‌الله در میان مردم موفق می‌شوند. اما می‌دانید که با تلاشهای قهرمانانه مؤمنین بزرگ و نامداری چون احمد، تعداد پیروان حضرت بهاء‌الله روز بروز بیشتر می‌شد. پس مقامات دولتی تصمیم گرفتند که یک بار دیگر ایشان را تبعید کنند، این دفعه به قلعه عکا که شهر و زندان دورافتاده ویرانی بود که آنها اطمینان داشتند امر مبارک در اینجا بزودی از بین خواهد رفت.

ناگهان یک روز صبح، منزل حضرت بهاء‌الله در ادرنه به محاصره سربازان در آمد و به همه گفتند که آماده باشند که فوراً شهر را ترک کنند. مدتی هیچ کس نمی‌دانست که مقصد کجاست. بزرگترین ترس بیشتر اجتناب این بود که از محبوبشان جدا شوند، چون شایع شده بود که حضرت بهاء‌الله و خانواده ایشان را به یک جامی فرستند و بقیه را با اجبار پراکنده می‌کنند. بالاخره معلوم شد که حضرت بهاء‌الله همراه با هفتاد نفر از اصحاب به عکا تبعید شده‌اند.

حضرت بهاء‌الله و خانواده ایشان روز ۱۲ اوت ۱۸۶۸ ادرنه را ترک کردند و بعد از سفری سخت و دشوار در خشکی و دریا، روز ۳۱ اوت به عکا وارد شدند. به ساکنین عکا گفته شد کسانی که تازه وارد شده‌اند نه تنها جنایتکارند بلکه دشمن دین نیز هستند. سلطان دستور داده بود که آنها را در حبس شدید نگاه دارند. فرمان او در مسجد در حضور مردم خوانده شد و همه فهمیدند که این ایرانیان محکوم به حبس ابد شده‌اند و معاشرت با آنها اکیداً ممنوع است.

تبعیدیان موقعی که در عکا پیاده شدند آنها را به قشله عسکر به بردند. قسمتی از سربازخانه زندان آنها بود. شب اول، به آنها آب و غذا دادند و از روز بعد به هر کدام سه قرص نان بسیار بد می‌دادند. طولی نکشید که همه، بجز دو نفر، سخت مریض شدند و بعد از مدت کوتاهی سه نفر در گذشتند. سربازان از دفن اجساد بدون دریافت مخارج، خودداری کردند. سجاده کوچکی موجود بود، فروختند و پول آن را به سربازان دادند. بعداً معلوم شد که آنها به قول خود عمل نکردند و اجساد را بدون اینکه بشویند و بدون تابوت دفن کرده بودند. در حالی که دو برابر پولی که برای کفن و دفن لازم بود به آنها پرداخت شده بود.

غم انگیزترین واقعه این دوران در گذشت ناگهانی پسر جوان و ۲۲ ساله حضرت بهاء‌الله، میرزا مهدی ملقب به غصن اطهر، بود. میرزا مهدی، برادر کوچکتر حضرت عبدالبهاء بود.

وقتی پدرش برای اولین بار از ایران تبعید شد، او آنقدر کوچک بود که نمی‌توانست سفر را تحمل کند و او را نزد منسوبینش در ایران گذاشتند. عاقبت چند سال بعد در بغداد به والدین خود پیوست و بقیه دوران تبعید با حضرت بهاء‌الله همراه بود. او سیرتی زیبا داشت و تمام اجتناب مجذوب روح متعالی او بودند. تا موقعی که او و خانواده‌اش به عکا رسیدند، کاتب پدرش بود و با نوشتن و نسخه برداشتن از الواحی که بدون توقف نازل می‌شد، به پدر خدمت می‌کرد.

غالباً بعد از نوشتن کلمات حضرت بهاء‌الله در شبها، میرزا مهدی به بالای بام زندان می‌رفت، قدم می‌زد و دعا می‌خواند. یک شب، حدود دو سال بعد از آنکه او و خانواده‌اش به آن نقطه متروک رسیده بودند، بالای بام در حال قدم زدن و غرق در حالت دعا بود که متوجه روزنی که در سقف برای ورود نور ایجاد کرده بودند نشد و از این روزن بر روی صندوق چوبی افتاد که سینه‌اش را شکافت. حضرت بهاء‌الله با شنیدن صدای سقوط و فریاد اجتناب به سوی پسر خود دویدند. میرزا مهدی برای پدرش توضیح داد که همیشه قدمهایش را تا کنار آن سوراخ بدون حفاظ می‌شمرده و می‌دانسته که چه زمانی توقف کند. اما این دفعه آنچنان مجذوب دعا شده بود که فراموش کرد قدمهایش را بشمارد. حضرت بهاء‌الله از غضن اطهر پرسیدند که چه آرزویی دارد. او جواب داد: «آرزو دارم که اهل بهاء بتوانند به حضور شما مشرف شوند.» حضرت بهاء‌الله فرمودند: «همینطور خواهد شد و خداوند آرزوی تو را اجابت خواهد کرد.» بیست و دو ساعت بعد از سقوط، روح پاک میرزا مهدی به عالم بقا پرواز کرد. اکنون از دست دادن فرزندی که به این اندازه مورد عشق و محبت حضرت بهاء‌الله بود، بر رنجهای بشمار ایشان افزود. آن سالهای اولیه زندان در عکا از سخت‌ترین دورانها بود. حضرت بهاء‌الله خودشان در خصوص این دوره می‌فرمایند:

«اعْلَمُ أَنَّ فِي وُجُودِنَا هَذَا الْمَقَامَ سَمِّيْنَاهُ بِالسَّجْنِ الْعَظْمِ وَمِنْ قَبْلِ كُنَّا فِي أَرْضِ أُخْرَى تَحْتَ سَلْسِلٍ وَالْأَغْلَالِ وَمَا سُمِّيَ بِذَلِكَ قُلْ تَفَكَّرُوا فِيهِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۵۰)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بدان در وارد شدنمان به این مکان آن را به سجن اعظم نامیدیم و از قبل در سرزمین دیگری در تحت غل و زنجیر بودم و بدین نام (سجن اعظم) نامیده نشد. بگو ای صاحبان دانش در این مطلب تفکر نمایید.)

## ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - حضرت بهاء‌الله و خانواده‌ایشان در سال ۱۸۶۸ از ادرنه به عکا تبعید شدند.
- ۲ - حضرت بهاء‌الله و خانواده‌ایشان روز ۱۲ اوت ۱۸۶۸ ادرنه را ترک کردند.
- ۳ - حضرت بهاء‌الله و خانواده‌ایشان روز ۳۱ اوت ۱۸۶۸ به عکا وارد شدند.
- ۴ - حضرت بهاء‌الله و اصحاب ایشان در عکا در سربازخانه‌ای محبوس شدند.

- ۵ - عبارت «سجن اعظم» اشاره به عکا است.
- ۶ - میرزا مهدی برادر کوچکتر حضرت عبدالبهاء بود.
- ۷ - میرزا مهدی ملقب به غصن اطهر بود.
- ۸ - غصن اطهر در هنگام درگذشت بیست و دو سال داشت.

### ح - نمایش

مانند درس قبل، شما یا یکی از کودکانی که دارای توانایی لازم باشد می‌توانید به عنوان راوی این واقعه تاریخی عمل کنید. وقتی که راوی، صحنه‌های مربوط به ورود حضرت بهاء‌الله به عکا و وقایع مربوط به درگذشت غصن اطهر را تعریف می‌کند، گروه‌های کوچکی از کودکان می‌توانند آنها را بطور مناسب بازی کنند. باید اطمینان حاصل کنید که هیچ کس نقش مظهر ظهور را بازی نکند.

### ط - نقاشی

شما احتمالاً تصاویری از قشله عکا، که حضرت بهاء‌الله و همراهان در موقع ورود به عکا در آن محبوس شدند دیده‌اید. اگر ندیده‌اید، می‌توانید به نقاشی که در کتاب ۴ آمده است مراجعه کنید. قشله را برای کودکان توصیف کنید و از آنها بخواهید آن را نقاشی کنند.

### ی - مناجاتهای خاتمه

## درس بیست و ششم

### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس با تلاوت چند مناجات توسط شما و کودکان شروع می‌شود. آنها باید حفظ کردن مناجاتی را که در درس ۲۴ شروع کرده‌اند به پایان برسانند.

### ب - مقدمه‌ای بر این درس

مقصود درس، افزایش درک کودکان در این رابطه است که ما باید برای انتشار تعالیم حضرت بهاء‌الله کار کنیم تا عدالت در روی زمین برقرار گردد. شما ممکن است مایل باشید برخی از نکاتی را که در زیر آمده برای معرفی این درس مورد استفاده قرار دهید:

عدل و انصاف صفتی است که نزد خداوند بسیار محبوب است. بدون عدالت، ما حقیقت را

نمی بینیم و در طریق نادرست قدم برمی داریم. بدون عدالت، ما ستمگر و نسبت به حقوق دیگران بی اعتنا می شویم. بدون انصاف، ما باعث ناراحتی و بدبختی کسانی می شویم که در اطراف ما هستند. وقتی که دنیا با عدالت اداره نشود، نوع بشر زندگی توأم با بدبختی ورنج فراوان خواهد داشت.

حضرت بهاءالله در زمانی ظاهر شدند که نور عدل و انصاف در جهان در حال خاموش شدن بود. حکمرانان رعیت‌های خود را در نادانی نگه می داشتند و از مقام و موقعیت خود برای جمع آوری ثروت و کسب قدرت استفاده می کردند. حضرت بهاءالله از این حکمرانان خواستند که خود را وقف رفاه امت خویش سازند. افسوس، پس از یک قرن، دنیای ما همچنان مملو از بی عدالتی است و رنج‌های انسانها روز بروز بیشتر می شود. اما وقتی که تعالیم حضرت بهاءالله بیشتر و گسترده تر انتشار یابد و مردم و ملت‌ها بیاموزند که با یکدیگر آنگونه که حضرت بهاءالله میل دارند زندگی کنند، تمام این بلاها خاتمه خواهد یافت. نور عدالت با درخششی بیشتر خواهد تابید. در پرتو این نور، تمام ساکنین دنیا متحد خواهند شد و نظم جهانی حضرت بهاءالله استقرار خواهد یافت.

### ج - سؤالات

- ۱ - چه صفتی نزد خداوند بسیار محبوب است؟
- ۲ - وقتی که از انصاف و عدالت بی بهره باشیم چه اتفاقی برای ما می افتد؟
- ۳ - وقتی که دنیا با عدالت اداره نشود چه اتفاقی برای جهان می افتد؟
- ۴ - وضعیت دنیا در حال حاضر چگونه است؟
- ۵ - وقتی عالم انسانی یاد بگیرد که طبق تعالیم حضرت بهاءالله زندگی کند چه اتفاقی می افتد؟

### د - حفظ کردن نصوص

حال شما می توانید به کودکان کمک کنید نص زیر را حفظ کنند. حضرت بهاءالله در این بیان در مورد اهمیت عدالت و انصاف با ما صحبت می کنند. البته شما می دانید که این قسمت اول یکی از فقرات کلمات مکتوبه حضرت بهاءالله است که ممکن است شما مایل باشید خودتان تمام آن را مرور کنید.

يَا أَبْنَ الرُّوحِ أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الْإِنصَافُ لَا تَرْغَبْ عَنْهُ إِنْ تَكُنْ إِلَيَّ رَاغِبًا وَ  
لَا تَغْفَلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي أَمِينًا ... (۵۱)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای فرزند روح محبوب ترین اشیاء نزد من انصاف است. از آن روی مگردان اگر به من راغب هستی و از آن غفلت مکن برای اینکه امین من باشی.)

## و - وقایع تاریخی

حالا برای کودکان توضیح دهید که می خواهید داستان جناب بدیع، جوان هفده ساله ای که حامل لوح حضرت بهاءالله برای سلطان ایران بود را، برای آنها تعریف کنید. مثل همیشه، شما باید زبان این حکایت را که برای شما فراهم آوردیم مطابق استعداد و ظرفیت مترتبان خود تعدیل نمایید.

از در سهای قبل می دانید که اگر چه حضرت بهاءالله تبعید و زندانی شدند و در معرض امتحانات و بلاهای بسیار سخت قرار گرفتند، اما هرگز دست از اعلان امر خویش و هدایت نوع بشر برنداشتند. به یاد بیاورید که مقام و مأموریت ایشان به عنوان مظهر ظهور الهی در سیاه چال طهران بر حضرتش مکشوف شد. اگر چه به هیچ کس نگفتند که چه اتفاقی افتاد، ولی تولد امر ایشان مانند طلوع فجر نفوس مستعد را تحت تأثیر قرار داد. آنها تدریجاً بیدار و آماده شناختن ایشان شدند. بعد در باغ رضوان، رسالت خود را به تعداد اندکی از کسانی که برای وداع با ایشان گرد آمده بودند ابلاغ کردند، و طولی نکشید که آنها شروع به ابلاغ این پیام به نفوس مستعد نمودند.

بالاخره زمان مقتضی برای اعلان عمومی رسالت ایشان فرارسید. حضرت بهاءالله در استانبول، اما اساساً در ادرنه و بعداً در عکا، الواحی خطاب به پادشاهان و حکام جهان نازل کردند و پیام خود را در اطراف و اکناف جهان منتشر نمودند. در این الواح، ایشان از حکمرانان شرق و غرب خواستند که عدالت را رعایت کنند و برای استقرار وحدت عالم انسانی فعالیت نمایند. کلام حضرت بهاءالله چنین است: «از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرتاً واقع نشده.» (۵۲)

یکی از این الواح خطاب به سلطان ایران است. او شخصی بسیار ظالم و دشمن خونخوار امرالله بود. تسلیم نمودن لوح به این حاکم ظالم و ظیفه ای بسیار خطرناک بود. سفری طولانی لازم، خردمندی بسیار واجب بود تا لوح از دسترس دشمنان امر محفوظ بماند؛ دشمنانی که اگر احیاناً به آن پی می بردند از رسیدن آن به مقصد جلوگیری می کردند. و شخصی که حامل آن می شد می بایست از ایمان و شهامتی فوق العاده برای روبرو شدن با خشم و غضب دریافت کننده ظالم آن برخوردار باشد.

جوانی به نام میرزا بزرگ در ایران رشد و نمو می یافت که بعدها از قلم حضرت بهاءالله به لقب بدیع مفتخر شد. پدر بدیع از مؤمنین مشهور و برجسته بود. اما، بدیع سرکش و نافرمان بود و ابداً علاقه ای به امر مبارک نداشت. اما مقدر چنان بود که او به حق اقبال کند و خود را در راه

محبوبش فدا سازد. وقتی که جناب نبیل، موزخ بزرگ و مبلغ نامی امر بهایی در سفرهایش به دروازه های شهر این جوان رسید، فصلی جدید در زندگی او گشود. جناب نبیل موقع ملاقات با پدر جناب بدیع متوجه اندوه عظیم و عمیق او به علت رفتار پسرش شد و لذا تصمیم گرفت ببیند آیا می تواند به بدیع کمک کند تا به عرفان حضرت بهاء الله نائل گردد. در کمال مسرت متوجه شد که این جوان دارای قلبی پاک و روحی مستعد است. شبی شروع به توضیح بعضی حقایق روحانی برای او نمود و آیات الهی را با او در میان گذاشت. وقتی بدیع آیات مبارک را شنید، گریست و همان شب تحولی در او پدید آمد.

عشق بدیع به حضرت بهاء الله آنقدر زیاد شد که طولی نکشید پای پیاده برای زیارت هیکل مبارک عازم سفر شد. بعد از سفری طولانی و دشوار در کوهها و بیابانها، او بالاخره به مدینه محضه عکار رسید، اما نمی دانست چگونه با سایر اجناب تماس بگیرد. اگر از غربیه ای می پرسید بهائیان کجا هستند، ممکن بود به او خیانت شود و از شهر بیرونش کنند. پس تصمیم گرفت به مسجدی برود و به دعا بپردازد. نزدیک غروب، گروهی از ایرانیان وارد مسجد شدند تا به نماز قیام کنند، و بدیع با خوشحالی حضرت عبدالبهاء را در میان آنها شناخت. به سرعت یادداشتی نوشت و آهسته در دست حضرت عبدالبهاء گذاشت. همان شب ترتیبی داده شد که او به حضور حضرت بهاء الله برسد. بدیع از این موهبت برخوردار شد که دو ملاقات از این دست داشته باشد که بنا به بیان حضرت بهاء الله، در طی این دو ملاقات، او به دست قدرت حق، خلق بدیع شد و چون گلوله آتش به ایران اعزام گردید.

در واقع، حضرت بهاء الله لوح سلطان را سالها قبل نازل فرموده بودند. اما منتظر کسی مانده بودند که مقدر شده بود حامل آن باشد. بسیاری از بهائیان مشتاق بودند که این خدمت را انجام دهند، اما این فضل به هیچ کس اعطاء نشد. وقتی که بدیع از حضرت بهاء الله شنید که چنین لوح مبارکی وجود دارد، تقاضا کرد به او اجازه دهند آن را به سلطان تسلیم کند. پیشنهاد او مورد قبول حضرت بهاء الله قرار گرفت و بدیع راهنمایی شد که از عکا به حیفا برود و در آنجا منتظر دستور العمل باقی بماند. در حیفا مکتوبی از حضرت بهاء الله دریافت کرد که در آن به او فرموده بودند که این قاصد باید «بِمَشِيٍّ مَسْرَعًا إِلَى مَقَرِّ السُّلْطَانِ» و لوح را به او تسلیم نماید. او می بایست خود را از جمیع اشیاء دنیا منقطع سازد و «يُزَيِّنُ قَلْبَهُ بِطِرَارِ الْقُوَّةِ وَالْإِظْمِينَانِ» (۵۳) روح انقطاع می بایست در او چنان باشد که اگر سلطان حکم مرگ او را صادر کند، ابداً مضطرب نشود و به درگاه حق شاکر و حامد باشد که جام شهادت را به او عنایت کرده است. اما اگر سلطان او را رها سازد، باز هم باید خداوند را سپاسگزار باشد و راضی به رضای او، حتی اگر مشتاق فدای جان در راه جانان بوده باشد.

به این ترتیب جناب بدیع سفر دشوارش به ایران را شروع کرد. چند ماه طول کشید تا به

سرحد ایران رسید. یکی از مؤمنین که بخشی از سفر را با جناب بدیع همراه بوده، یادداشت زیر را در مورد این جوان پرفروغ به جای گذاشته است: «او سراپا نشاط و شادی بود و به شکرانه می پرداخت. من فقط می دانستم که به حضور حضرت بهاءالله مشرف شده و اکنون به موطن خود در خراسان برمی گردد. بارها متوجه شدم که در حدود صد قدم، کمتر یا بیشتر، راه می رفت و سپس از جاده خارج شده رویه عکا سجده می نمود و می شنیدم که می گفت: «خدا یا آنچه را که بافضلت به من بخشیدی به عدلت از من مگ...» به من قدرت حفظ آن را عطا بفرما، (۵۴)

وقتی که جناب بدیع به طهران رسید، در جستجوی سایر اجنباء بر نیامد. سه روز و سه شب به حالت نماز و روزه گذراند. روز چهارم بعد از انتظار بردبارانه روی تپه ای کوچک نزدیک اردوی تابستانی سلطان، بالاخره سلطان او را دید و دستور داد او را به حضور بیاورند. جناب بدیع در کمال آرامش به او نزدیک شد و با احترام به او گفت: «یا سلطان قد جئتک من نبأ نبأ عظیم، (۵۵) به این ترتیب لوح حضرت بهاءالله به سلطان ایران رسید.

آنچه که در دنباله این داستان واقع شد ظالمانه تر از آن است که بازگو شود. مسمی که به دستور سلطان به جناب بدیع رو اشد آنقدر وحشیانه بود که اگر امروز آن را برای شما تعریف کنم، شما را به گریه خواهد انداخت. آنچه که مهم است شما بدانید این است که جناب بدیع در کمال استقامت در مقابل خشم سلطان ظالم ایستادگی کرد، سلطانی که ظلم مجسم بود. او هرگز قوت و اطمینان خود را از دست نداد. او در کمال مسرت و شادمانی جانفش را در راه محبوبش فدا کرد و حضرت بهاءالله او را «فخر الشهداء» نامیدند.

## ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - حضرت بهاءالله اعلان عمومی رسالت خود را در استانبول شروع کردند.
- ۲ - حضرت بهاءالله از سلاطین و حکمرانان جهان خواستند عدالت را رعایت کنند.
- ۳ - لقب «بدیع» به معنی جدید و شگفت انگیز است.
- ۴ - جناب بدیع لوح حضرت بهاءالله را در تابستان ۱۸۶۹ به سلطان ایران تسلیم کرد.
- ۵ - جناب بدیع وقتی که لوح را به سلطان ایران تسلیم کرد هفده ساله بود.
- ۶ - جناب بدیع از قلم حضرت بهاءالله به «فخر الشهداء» ملقب شد.

## ح - نمایش

حال می توانید به کودکان کمک کنید قطعه طنزآمیز کوتاهی در مورد داستان جناب بدیع آماده کنند.



## ط - نقاشی

برای درس امروز، می‌توان از مترتبیان خواست که تصویری از جناب بدیع را بکشند که روی تپه‌ای نشسته و لوح حضرت بهاء‌الله را در دست دارد و منتظر است تا سلطان او را ببیند.

## ی - مناجاتهای خاتمه

## درس بیست و هفتم

### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را با مناجاتهای شروع آغاز کنید و بعد مناجاتی را که سه جلسه قبل کودکان حفظ کردند را شروع کردند با آنها مرور نمایید. شما می‌توانید به آنها کمک کنید که چند سطر از مناجاتی را که ذیلاً نقل می‌شود حفظ کنند. آنها تمام این مناجات را باید بتوانند در چهار جلسه حفظ کنند. به خاطر داشته باشید که کلمات و عبارات مشکل را برای آنها توضیح دهید.

رَبِّ وَرَجَائِي اِنِّدُ اجْبَانِكَ عَلَي الثُّبُوتِ عَلَي مِيثَاقِكَ الْعَظِيمِ وَالْاِسْتِقَامَةِ فِي  
اَمْرِكَ الْمُبِينِ وَالْعَمَلِ بِمَا اَمَرْتَهُمْ فِي كِتَابِكَ الْمُنِيرِ حَتَّى يَكُونُوا اَعْلَامَ الْهُدَى وَ  
سُرُجِ الْاَعْلَى وَيَتَابِعُ الْحِكْمَةَ الْكُبْرَى وَنُجُومَ الْهُدَى فِي اَفْقِ الْعُلَى اِنَّكَ اَنْتَ  
الْقَوِيُّ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ (۵۶)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای پروردگار من و رجای من احتیاط را بر ثبوت بر میثاق عظیم و استقامت بر امر آشکارت و عمل به آنچه ایشان را در کتاب منیر امر کردی، تأیید کن. تا اینکه پرچمهای هدایت و چراغهای بلندمرتبه و چشمه‌های حکمت کبری و ستارگان هدایت در افق بلند شوند. به درستی که تو قوی مقتدر و قدیری.)

### ب - مقدمه ای بر این درس

در این جلسه، با صحبت در باره قدرت حضرت بهاء‌الله در ایجاد تحوّل در نفوس انسانی، در بالا بردن درک کودکان نسبت به مقام حضرت بهاء‌الله نقشی بسزا ایفا خواهید کرد. ذیلاً مطالبی نقل می‌شود که ممکن است در بیان موضوع این درس به کودکان به شما کمک کند.

ما اکنون می‌دانیم که مظاهر ظهور الهی تمام اسامی و صفات الهی را برای نوع بشر ظاهر می‌سازند. یکی از این صفات عبارت از محبت بی پایان نسبت به تمام افراد بشر است. حضرت بهاء‌الله به ما فرموده‌اند که خداوند ما را به علت محبتی که به هر یک از ما دارد، خلق کرده است.

اگر حتی یک لحظه از محبت خداوند محروم می شدیم، معلوم شده و دیگر وجود نداشتیم. محبت خداوند در تمام عالم آفرینش رسوخ می کند. به علت محبت جامع و همه گیر اوست که خورشید می درخشد، گیاهان رشد می کنند، حیوانات بچه های خود را بدنیا می آورند و انسانها با هر نفس در زندگی خود مواهبی کسب می کنند. محبت ما به یکدیگر، مهربانی ما به دیگران و عشق آنها به ما، شفقتی که در دل خود نسبت به بسیاری از سایر نفوس احساس می کنیم، تماماً انعکاسی از محبت الهی به مخلوقات است. امروز این محبت توسط حضرت بهاءالله ظاهر شده است. حب ایشان دارای قوه ای است که ما را متحول می سازد.

کلمه «تحوّل» به معنای تغییر از حالتی به حالت دیگر است. مثلاً، کرم پروانه خود را در پیله می بیجد و بعداً به صورت پروانه ای زیبا ظاهر می شود. کرم پروانه به یک پروانه متحول می شود. بعد از یک دوره خشکسالی، باران می بارد و زمین بایر و خشک را به مراتع و دشتهای سرسبز متحول می سازد. همینطور، حضرت بهاءالله اشعه محبت الهی را می تاباند. این اشعه به عالم وجود حیات می بخشد. تعالیم ایشان دارای قوه ای است که نفوس ما را متحول می سازد. ما، با دعا و مطالعه آثار ایشان و تلاش مستمر، می توانیم قلوب خود را آکنده از محبت ایشان سازیم. کلام ایشان دارای قوه ای است که روشنی بخش قلوب و اذهان ماست و در ما استعدادی به وجود می آورد که قادر به انجام کارهای بزرگ در خدمت به نوع بشر شویم.

پس، وقتی که به حضرت بهاءالله فکر می کنید همیشه محبت عظیم ایشان به خود را به خاطر داشته باشید. ایشان را مانند پدری بسیار مهربان در نظر بگیرید که تعالیم و پندهای ایشان شما را هدایت می کند و قدمهای شما را محکم می سزد. به عشق ایشان متکی باشید. بگذارید محبت ایشان در شما شهامتی را ایجاد کند که از تحوّل و تغییر هر اسی نداشته باشید. بگذارید کلام ایشان شما را متحول سازد و باعث رشد شما شود.

### ج - سوالات

- ۱ - مظاهر ظهور الهی چه چیزی را برای نوع بشر ظاهر می سازند؟
- ۲ - چرا خداوند ما را خلق کرد؟
- ۳ - بعضی از علائم محبت خدا چیست؟
- ۴ - اگر محبت خداوند به ما نمی رسید چه اتفاقی برای ما می افتاد؟
- ۵ - منشأ محبت ما به یکدیگر کجاست؟
- ۶ - امروز، چه کسی محبت الهی را برای عالم انسانی ظاهر می سازد؟
- ۷ - کلمه «تحوّل» به چه معنی است؟
- ۸ - آیا می توانید نمونه هایی چند از تحوّل یک شیء به شیء دیگر در عالم جسمانی را ذکر کنید؟

۹- تعالیم حضرت بهاء‌الله قوه انجام دادن چه کاری را دارند؟

#### د - حفظ کردن نصوص

حال که مفهوم تحوّل را برای کودکان روشن کرده‌اید، از آنها بخواهید نصّ زیر را حفظ کنند:  
به تأییدات حضرت بهاء‌الله دلبسته باش زیرا تأییدات او قطره را دریا کند و  
پشه را عنقا نماید. (۵۷)

#### ه - سرودها

#### و - وقایع تاریخی

داستانهای زیادی در تاریخ امر وجود دارد که قوه حضرت بهاء‌الله برای تحوّل نفوس را نشان می‌دهد. دو مورد از این داستانها اینجا ذکر شده است. داستان اول در مورد یکی از اجتهاد موسوم به نبیل اکبر و دیگری در باره مردی سرشناس و صاحب نام در شهر عکا است که در زمان تبعید حضرت بهاء‌الله در این شهر می‌زیست. شما باید قبل از کلاس تصمیم بگیرید که آیا هر دو داستان را بطور کامل برای آنها تعریف خواهید کرد یا آنکه آن را خلاصه می‌کنید و فقط قسمتهای مهم را بیان می‌کنید.

هر روز در گوشه و کنار دنیا، تعداد بیشتری از مردم در مورد حضرت بهاء‌الله و تعالیم ایشان اطلاعاتی پیدا می‌کنند. وقتی که شعله محبت ایشان قلوب آنها را روشن نماید و کلام ایشان ارواح آنها را به اهتزاز آورد، بتدریج قادر می‌شوند عادات دنیای قدیم را کنار بگذارند و صفات مردمی را کسب کنند که لایق اجرای وظیفه‌ای را که عالم انسانی امروز به آن فرا خوانده می‌شود، داشته باشند، یعنی استقرار ملکوت الهی در روی زمین.

در زمان حیات حضرت بهاء‌الله، کسانی که دیده روحانی آنها باز بود از امتیاز و افتخار خاصی برخوردار می‌شدند. موقعی که آنها به حضور حضرت بهاء‌الله می‌رسیدند، بارقه‌ای از چنان محبت و شفقت توأم با عظمت و جلال آنها را در بر می‌گرفت که نفوس آنها متحوّل می‌شد. آنها خلق جدید می‌شدند. امروز داستان یکی از این نفوس، یعنی نبیل اکبر را برای شما تعریف می‌کنم.

جناب نبیل اکبر محقق بزرگ بود که در زمینه‌های زیادی معلوماتی فراوان داشت. از لحاظ فصاحت و شیوایی کمتر کسی به پای او می‌رسید. گفته می‌شود که روزی در یکی از شهرهای دور دست برای گروهی از اهل علم صحبت می‌کرد. آنها از هویت او خبر نداشتند. شنوندگان سخت متحیر بودند و او را بشدت تحسین می‌کردند. آنها از خود می‌پرسیدند: و چه

کسی می تواند اینقدر دانشمند باشد و این چنین توضیحات روشن کننده ای بیان کند. او برآستی مردی بسیار استثنایی است. همه می گفتند تنها کسی که احتمالاً می تواند با او کوس برابری زند نبیل اکبر معروف است. شهرت توفیقات علمی و فکری او این گونه در همه جا پیچیده بود.

نبیل اکبر بعد از اقبال به امر حضرت باب از شخصیت های بسیار برجسته و محترم در میان بایان شد. شش سال بعد از اقبال به امر جدید، موقعی که در بغداد بود به حضور حضرت بهاء الله رسید. در آن زمان، حضرت بهاء الله هنوز رسالت خود را بطور علنی اظهار نکرده بودند و کمتر کسی از بایان از مقام ایشان آگاه بود. حضرت بهاء الله با محبت تمام نبیل اکبر را در خانه خود پذیرفتند و از او دعوت کردند در یکی از اتاقها که برای پذیرایی از مهمانان اختصاص یافته بود اقامت کند.

بعد از ورودش، طولی نکشید که مشاهده کرد یکی از بایان دانشمند و بلند مرتبه خود را به پای حضرت بهاء الله انداخت. این احترام بی اندازه، با وجود اینکه صادقانه بود، مورد رضایت حضرت بهاء الله واقع نشد و از او خواستند که بلافاصله برخیزد. نبیل اکبر احساس کرد حضرت بهاء الله واقعاً مستحق این احترام هستند، اما نمی توانست بفهمد که چرا این بابی دانشمند و محترم باید این چنین ایشان را بپرستد. تصمیم گرفت بدقت مراقب حضرت بهاء الله باشد تا در یابد که آیا ایشان دارای قوه خاصی هستند یا خیر. اما فقط فروتنی و عبودیت را در حضرت بهاء الله دید و هر چه بیشتر ایشان را بررسی کرد بیشتر یقین کرد که از نظر علمی از حضرتش برتر هستند. پس این فکر به او راه یافت که از هر نظر از حضرت بهاء الله برتر و از ایشان بالاتر است.

یک روز بعد از ظهر، حضرت بهاء الله جلسه ای در منزل خود ترتیب دادند. نبیل اکبر در مکانی در خور احترام قرار گرفت، در حالی که حضرت بهاء الله در میان اجتناب نشستند و به دست خود به آنها جای می دادند. در طی جلسه، شخصی سؤالی را مطرح کرد. نبیل اکبر بلافاصله شروع به صحبت نمود، چه که فکر می کرد هیچ کس دیگر قادر نیست به این سؤال بطور کامل جواب دهد. همه اجتناب ساکت بودند، بجز حضرت بهاء الله که گاهی، در عین تأیید توضیحات نبیل اکبر، نظراتی در مورد موضوع مورد بحث اظهار می کردند. وقتی نبیل اکبر اظهار نظرهای حضرت بهاء الله را شنید، تدریجاً ساکت شد و با دقت بیشتر و بیشتر به بیانات حضرت بهاء الله گوش داد. از عمق معانی سخت متحیر شد. بعد از مدت کوتاهی، دیگر نمی توانست بشنود که ایشان چه می فرمایند. عمیقاً احساس شرمندگی می کرد که در چنین جایگاه بلندی نشسته است. وقتی حضرت بهاء الله کلام خود را به پایان رساندند، بلند شد و از اتاق بیرون رفت و سرش را سه بار محکم به دیوار کوبید و از دست خود خشمگین بود که چرا پی به عظمت حقیقی حضرت بهاء الله نبرده است.

بعد از آن، طولی نکشید که او در جلسه دیگری شرکت کرد که حضرت بهاء الله حضور

داشتند. این دفعه به بیانات مبارک گوش داد و برای او معلوم گشت که کلام ایشان جواهرات بی نظیری است که در مقایسه با آن، تمام معلومات پیشین او بی ارزش است. بعد، نامه‌ای به حضرت بهاء‌الله نوشت و در جواب لوحی از ایشان دریافت کرد که در شناخت جلال کامل و عظمت مقام حضرت بهاء‌الله به او کمک می‌کرد.

وقتی دیدگان او به نور هدایت الهی باز شد، چون آتش مشتعل گشت. دیگر آرام و قرار نداشت. به امر حضرت بهاء‌الله به ایران بازگشت و شروع به تبلیغ امر مبارک نمود. در زادگاهش، نفوس بسیاری را به عرفان مولایشان هدایت نمود. حتی امیر شهر مجذوب فصاحت، علم و دستاوردهای او شد. باز هم در جمیع نقاط شهرت یافت، اما این دفعه به عنوان پیرو حضرت بهاء‌الله. دشمنان امرالله به او حسد بردند. اتهامات دروغین علیه او توجه شاه را جلب کرد و خشم شاه امیر را به وحشت انداخت و شروع به حمله به نبیل نمود و مردم شهر را علیه او تحریک کرد. اما نبیل را بسادگی نمی‌شد ساکت کرد. بالاخره آنها او را از شهر بیرون کردند. او به طهران رفت. در آنجا هم همیشه در معرض خطر بود. اما به انتشار امر ادامه داد و چون چراغی راهنمای بسیاری از نفوس شد. بعد به عشق آباد و بخارا رفت و در آنجا تا آخرین نفس به تبلیغ امر پرداخت و در سال ۱۸۹۲ درگذشت. حضرت عبدالبهاء در باره او می‌فرمایند: «هرچند در این دار فانی مورد بلا یا ای نامتناهی گشت و لکن جمیع مشایخ عظام ... بی نام و نشان گردند و محو و نابود شوند، نه اثری و نه ثمری؛ نه ذکری و نه خبری. لکن نجم بازغ حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق عزت ابدیه می‌درخشد زیرا همیشه ثابت بر امر مبارک و مشغول به خدمت بود؛ تبلیغ نفوس می‌نمود و به نشر نفحات می‌پرداخت.» (۵۸)

جناب نبیل اکبر یکی از مؤمنین برجسته اولیه امر مبارک است و وقتی که شما بزرگتر شوید احتمالاً در مورد زندگی و کارهایی که انجام داده اطلاعات بیشتری به دست خواهید آورد. امروز داستان دیگری در مورد فردی که توسط حضرت بهاء‌الله متحول شد برای شما تعریف خواهم کرد.

همانطور که در جلسات قبل گفته شد و شما می‌دانید، وقتی حضرت بهاء‌الله و همراهان وارد عکا شدند، دشمنان امر مبارک آنها را علناً مورد سرزنش و انتقاد قرار دادند. بسیاری از ساکنین شهر که این دروغها را باور کرده بودند، بی نهایت از ورود آنها ناراحت بودند. در میان آنها یک نفر به نام شیخ محمود، از شهروندان محترم بود که خیلی خشمگین شد که حکومت چنین مردمی را به این شهر فرستاده و می‌خواست از دست آنها خلاص شود. زمانی، او حتی احساس می‌کرد که حق دارد حضرت بهاء‌الله را به قتل برساند.

شیخ محمود رؤیایی را که یکی از دوستان پدرش هنگامی که او دهساله بود برایش تعریف

کرده بود، به فراموشی سپرده بود. طبق این رؤیا، روزی، موعود جمیع اعصار وارد عکا خواهد شد. او به فارسی سخن خواهد گفت و در اتاقی بالای پلکانی بلند اقامت خواهد کرد. پیر مرد پسر خردسال را نصیحت کرده بود که مترصد و هشیار باشد تا شخص موعود را بشناسد. اما وقتی بزرگ شد این کلمات از ذهن او پاک شد.

یک روز شیخ محمود سلاحی را در زیر لباسش پنهان کرد و به قشله عسکریه که حضرت بهاء الله در آن جیوس بودند، رفت. به سربازان گفت که می خواهد حضرت بهاء الله را ببیند و چون شهروند محترم می بود، آنها به او اجازه دادند. اما، وقتی سربازان ورود میهمان را به حضرت بهاء الله اطلاع دادند، ایشان فرمودند: «به او بگویید سلاحش را از خود دور کند و سپس وارد شود.» شیخ محمود وقتی این کلامم را از سربازان شنید چنان آشفته و پریشان شد که بلافاصله خارج شد و به خانه رفت.

بعد از مدتی به قشله نظامی برگشت و هنوز مصمم بود حضرت بهاء الله را بقتل برساند. او مردی قوی بود و تصمیم داشت دست خالی به این کار بپردازد. باز هم از سربازان اجازه خواست وارد شود. اما این مرتبه، وقتی آنها به حضرت بهاء الله گفتند که شیخ محمود قصد تشریف به حضور دارد ایشان فرمودند: «به او بگویید اول قلبش را ظاهر سازد و بعد می تواند وارد شود.» این جواب بیش از جواب قلبی او را متحیر ساخت و پریشان و آشفته قشله را ترک کرد.

بعداً خوابی دید که پدرش و دوست او، همان پیر مرد، به او یاد آوری کردند که دقت کند، والا از عرفان شخص موعود محروم خواهد شد. این رؤیا تأثیر شدید بر او گذاشت. به قشله برگشت و تقاضا کرد با حضرت عبدالهه صحبت کند. موقعی که به بیانات حضرت عبدالهه گوش می داد، نفرت او بکلی از بین رفت. حالا می توانست به حضور حضرت بهاء الله پذیرفته شود. با احترام به حضور مبارک رفت و قلبش در محبت ایشان مملو شد.

## ز - نکات و اطلاعات

چون در درس امروز نکته خاصی وجود ندارد که کودکان بیاموزند، پیشنهاد می شود نکاتی را که در درسهای قبل فرا گرفته اند با آنها مرور کنید.

## ح - نمایش

روشی مناسب انتخاب کنید که کودکان یکی از دو داستانی را که در این درس برایشان تعریف کردید بازسازی نمایند.

## ط - نقاشی

در اشاره به مقدمه این درس، می‌توانید از کودکان بخواهید تصویر کرم ابریشمی را بکشند که به پروانه متحول می‌شود، یا می‌توانید مثال دیگری از عالم عنصری پیدا کنید که شیئی به شیئی دیگری تحول می‌یابد.

## ی - مناجاتهای خاتمه

### درس بیست و هشتم

#### الف - ازیر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را به روش معمول با تلاوت مناجاتها شروع کنید. بعد، کودکان می‌توانند با کمک شما به حفظ کردن مناجاتی که جلسه قبل ارائه شد ادامه دهند.

#### ب - مقدمه‌ای بر این درس

امید چنان است که کودکان در این درس بارقه‌ای از عظمت و جلال حضرت بهاء‌الله را دریابند و درک کنند که اگرچه روزی نبود که موج جدیدی از بلا یا برایشان نازل نشود و رنجها و آزارهای تلخی را تحمل فرمودند اما همیشه و در تحت جمیع شرایط، برای حصول اهداف الهی فعالیت می‌کردند. شما می‌توانید با توضیح نکاتی که ذیلاً ذکر می‌شود، شروع کنید.

همانطور که قبلاً یاد گرفته‌ایم، زندگی حضرت بهاء‌الله در روی زمین مملو از رنجها بود. ایشان زندانی شدند، زیر زنجیر فرار گرفتند، اموالشان را مصادره کردند، و چهار مرتبه تبعیدشان نمودند. اما علی‌رغم تمام این تلاشها برای خاموش کردن ندای ایشان و نابود کردن امرشان، کلام ایشان در قلوب در نهایت استحکام جای گرفت و امرایشان قویتر گشت و روز بروز بیشتر منتشر شد.

به خاطر دارید که وقتی ایشان در سیاه‌چال زندانی شدند و زیر زنجیر فرار گرفتند، این کلمات را از همه طرف شنیدند: «إِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَبِقَلَمِكَ» (۵۹) سالها بعد که به عنوان تبعیدی به عکار رسیدند با فریادهای تمسخر و تحقیر ساکنان این سرزمین روبرو شدند. اما در واقع آنچه که در آستانه‌ی روی دادن بود، بسیار تفاوت داشت. قوای نیرومند روحانی در سراسر عالم در حال آزاد شدن بود که بر جمیع نوع بشر تأثیر می‌گذاشت. در لوحی که چندین سال قبل، مدتها پیش از آنکه سلطان امپراطوری عثمانی تصمیم به تبعید ایشان به نقطه‌ای دور و ویران بگیرد، نازل شده بود ایشان می‌فرمایند: «وَجَدْنَا قَوْمًا اسْتَقْبَلُونَا بِوُجُوهِ عِزِّ دُرِّيَا ... وَ كَانُوا يَأْتِيهِمْ أَعْلَامُ النَّصْرِ ... إِذْ نَادَى الْمُنَادِ فَسَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَدْخِلُ النَّاسَ فِي ظِلِّ

## هَدِيَّةِ الْأَعْلَامِ (۶۰)

حضرت بهاء‌الله در حالی که ظاهر آزندانی بودند، اما روز بروز تفوق و برتری بیشتری نسبت به قوای روی زمین پیدامی کردند. هر بار که دشمنان ایشان طریقی جدید برای ساکت کردن ایشان می‌اندیشیدند، شهرت و پیروان ایشان افزایش می‌یافت. جاه طلبی حکمرانان نادان و غافل ایران و امپراطوری عثمانی آنها را نابیناتر از آن کرده بود که دریابند آنها ناتوان تر از آن هستند که بتوانند به امر الهی آسیبی وارد آورند یا مشاهده کنند که اعمال غیر عادلانه و ظلم ستم آنها در نابودی خود آنها مؤثر بوده است. آنها نمی‌فهمیدند که تاریخ ثابت خواهد کرد زندانی عکاد در واقع سلطان ایران است.

(مضمون بیانات مبارک به فارسی چنین است: ما تو را به تو و قلمت یاری می‌کنیم. قومی را یافتیم که ما را با رویهای تابناک بزرگی استقبال کردند... و در دستهایشان پرچمهای پیروزی بود... در آن هنگام منادی ندا نمود پس بزودی خداوند کسی را بر خواهد انگیخت که مردم را در ظل این پرچمها وارد سازد.)

## ج - سؤالات

- ۱ - برخی از بلاهایی که بر حضرت بهاء‌الله نازل شد چه بودند؟
- ۲ - علی زغم تمام تلاشهایی که برای ساکت کردن حضرت بهاء‌الله به کار رفت چه اتفاقی افتاد؟
- ۳ - حضرت بهاء‌الله ورودشان به مدینه محضنه عکا را چگونه توصیف می‌فرمایند؟
- ۴ - آیا دشمنان می‌توانند امر الهی را از پیشرفت بازدارند؟
- ۵ - حضرت بهاء‌الله از چه لحاظ مظفر و پیروز شدند؟

## د - حفظ کردن نصوص

در پی بحثی که در مورد موضوع امروز با کودکان داشتید، می‌توانید به آنها کمک کنید نص زیر را حفظ کنند. این بیان مبارک به ما اطمینان می‌دهد که امر الهی دارای قدرت استقامت در مقابل تمام ظلم و ستمها می‌باشد.

إِنَّهُ لَا تُضْعِفُهُ قُوَّةُ الْجُنُودِ وَلَا سَطْوَةُ الْمُلُوكِ. يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَيَدْعُ الْكُلَّ إِلَى الْفَرْدِ  
الْخَبِيرِ (۶۱)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بدرستی که قدرت سپاهیان و شوکت پادشاهان او را ضعیف نمی‌سازد. به حق نطق می‌کند و همه را به سوی خداوند یکتای دانا فرامی‌خواند.)

## ه - سرودها



## و- وقایع تاریخی

در این درس درباره دورانی که حضرت بهاءالله در عکا و حومه گذراندند با کودکان صحبت خواهید کرد. به هر طریقی که مایلید این بخش از حیات ایشان را برای متریان خود تعریف کنید. باید سعی کنید در کی از جلال، عظمت و قوت امر ایشان را به کودکان منتقل کنید تا به هدف این درس برسید.

می دانید که رنجهای حضرت بهاءالله در قلعه عکا آنقدر وسیع و شدید بود که ایشان آن را «سجن اعظم» نامیدند. ایشان و گروه کوچک همراهان تبعیدیشان در شرایط سخت قشله عسکریه به دستور سلطان تحت شدیدترین مصائب بودند. ایشان خودشان می فرمایند: «لَا يَعْلَمُ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ... از اوّل دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت.» (۶۲)

دو سال بعد از ورودشان، از دست دادن پسر محبوبشان میرزا مهدی غصن اطهر بر رنجهای بلاهای ایشان افزود. جام احزان لبریز شده بود. اما چهار ماه بعد، از ایشان و همراهانشان خواسته شد قشله عسکریه را ترک کنند تا سربازان در آن مقرز گزینند. آنها از خانه‌ای به خانه دیگر نقل مکان کردند و در هر کدام تنها چند ماه ساکن شدند و تحت نظر سربازان بودند. حضرت بهاءالله و خانواده بالاخره در جایی که امروز به بیت عبود مشهور است ساکن شدند و چند سال در آنجا ماندند. در همین خانه بود که کتاب اقدس نازل شد. شما در درس بعدی در مورد این کتاب بیشتر خواهید دانست. تدریجاً محدودیتهای آنها کاهش یافت زیرا ساکنین شهر به بی گناهی آنها پی بردند و حضرت بهاءالله را مورد تحسین و احترام قرار دادند. تعداد فزاینده‌ای از زائرین در این دوران توانستند از ایران به حضور ایشان مشرف شوند و به این ترتیب آرزوی غصن اطهر مبنی بر باز شدن دروازه‌های شهر به روی پیروان پدرش تحقق یافت.

صاحبان نفوذ و اقتدار نیز نهایتاً روشی دوستانه نسبت به امر درپیش گرفتند و به حضرت بهاءالله احترام گذاشتند. حتی حاکمی در عکا بود که بنظر می رسید به مقام حضرت بهاءالله پی برده است. او عمیقاً تحت تأثیر جلال و عظمت ایشان قرار گرفت و از ایشان تقاضا کرد به طریقی افتخار خدمتی را به او بدهند. حضرت بهاءالله نپذیرفتند زیرا هیچ چیز برای خود نمی خواستند، اما در عوض پیشنهاد کردند که مجرای متروک آب را بازسازی کند. آب عکا در آن زمان آنقدر بد بود که قابل وصف نیست و بازسازی مجرای آب باعث می شد که اهالی شهر از آب تازه برخوردار شوند.

اگرچه حضرت بهاءالله از آزادی زیادی در عکا برخوردار بودند، همچنان در داخل دیوارهای شهر محدود بودند، زیرا فرمان سلطان هنوز به قوت خود باقی بود. اما مقدر نبود این

وضعیت زیاد طول بکشد. یک روز حضرت بهاء‌الله فرمودند که نه سال است چشمشان به هیچ درخت یا بوته سبزی نیفتاده است. ایشان خاطر نشان کردند که روستا جایگاه روح و شهر، عالم اجسام است. وقتی حضرت عبدالبهاء این سخن را شنیدند، متوجه شدند که پدرشان مشتاقند اوقات را در حومه شهر بگذرانند و زیبایی طبیعت که بسیار مورد علاقه ایشان بود اطرافشان را احاطه کند.

در عکا در آن زمان: شخص مشهوری مالک قصر زیبایی به نام مزرعه در حومه شهر بود. متأسفانه این مرد نظر خوبی نسبت به امر مبارک نداشت. حضرت عبدالبهاء به خانه او رفتند و از او خواستند که مزرعه را به ایشان اجاره دهد. مالک از این پیشنهاد جسورانه متحیر شد و در کمال تعجب موافقت کرد. حضرت عبدالبهاء قصر را به قیمت کمی اجاره کردند، آن را تعمیر نمودند و باغ را نیز زیبا ساختند. بعد به حضور حضرت بهاء‌الله رفتند و اطلاع دادند که «مزرعه» برای ایشان حاضر و کالسکه نیز خارج از خانه منتظر است. اما حضرت بهاء‌الله قبول نکردند و فرمودند که ایشان هنوز زندانی هستند. حضرت عبدالبهاء نزد یکی از مقامات برجسته و محترم مذهبی در عکا که بسیار به حضرت بهاء‌الله محبت داشت و مورد علاقه ایشان نیز بود، رفتند و وضعیت: ایرای او توضیح دادند و خواهش کردند که به حضور حضرت بهاء‌الله برود، به زانو بیفتد، دست حضرت بهاء‌الله را بگیرد و رها نکند تا وقتی که قول بدهند که شهر را ترک کنند. مرد همانطور که حضرت عبدالبهاء فرموده بودند عمل کرد. اما حضرت بهاء‌الله باز هم امتناع کردند، و تکرار فرمودند که زندانی هستند. مرد اصرار کرد و گفت: «استغفرالله. چه کسی قدرت دارد شمارا زندانی کند؟ شما خودتان، خود را زندانی کرده‌اید. اراده خودتان بوده که زندانی شوید و حالا من از شما خواهش می‌کنم از شهر بیرون بیایید و به 'مزرعه' بروید. جای زیبا و سرسبزی است. درختان زیبا و پرقالها مانند گوی آتشین هستند. یک ساعت تمام مرد خواهش کرد و بالاخره صبر و استقامت او نتیجه داد و حضرت بهاء‌الله موافقت کردند به 'مزرعه' بروند. روز بعد، حضرت عبدالبهاء کالسکه را آوردند و حضرت بهاء‌الله را به مکان جدید بردند. در حالی که همه می‌دانستند که حضرت بهاء‌الله هنوز به فرمان سلطان زندانی هستند، هیچ کس جرأت نکرد مخالفتی نماید. در واقع ایشان مانند سلطانی مورد محبت و احترام همه بودند.

دو سال بعد از آنکه حضرت بهاء‌الله برای زندگی به 'مزرعه' رفتند، قصری زیبا در آن حوالی خالی شد. این قصر به عنوان خانه بیلاقی مردی ثروتمند و خانواده‌اش ساخته شده بود. قصر موسوم به بهجی بود که به معنای شادی و مسرت است. چون بیماری ای در منطقه شایع شد و بسیاری کشته شدند، مردم ترسیدند و خانه‌های خود را ترک کردند. با این ترتیب حضرت عبدالبهاء موفق شدند قصر بهجی را نیز برای پدر خود اجاره کنند و حضرت بهاء‌الله سیزده سال

باقیمانده حیات عنصری خویش را در آرامش این قصر و اطراف آن سپری نمودند. ایشان اکنون مورد احترام و توقیر جمیع مردم از هر طبقه و مذهبی بودند و حیثیت و شأن جامعه پیروانشان تثبیت شده بود. رهبران و مقامات محلی غالباً تقاضای کردند به حضور ایشان مشرف شوند. اگرچه امر مبارک هنوز در عالم غرب منتشر نشده بود، بعضی از نفوس مغرب زمین نیز از زندانی عکا و نفوذ عظیمی که او بر جمیع کسانی که ایشان را ملاقات می کردند، داشت آگاه بودند. یکی از اینها ادوارد گرانویل براون، محقق مشهور انگلیسی بود که در سال ۱۸۹۰ به بهجی سفر کرد و چهار مرتبه با حضرت بهاءالله مصاحبه داشت. آنچه که او از اولین ملاقات تاریخی اش نوشته این است:

و راهنمای من قدری تأمل کرد تا من کفشهایم را از پا خارج کردم، سپس بایک حرکت فوری دست، پرده را عقب زده و پس از آنکه من از در وارد شدم پرده را انداخت. من خود را در اتاق بزرگی یافتم که سرتاسر صدر آن زانیمکت کوتاهی فرا گرفته بود. در قسمت روبروی در دو یا سه صندلی قرار داشت. با آنکه قبلاً بطور مبهم می دانستم که به کجا می روم و به زیارت چه کسی نائل خواهم شد (اطلاع مشخصی در این باره به من داده نشده بود) ولی مهابت و عظمت آن محیط قلبم را به تپش در آورد و یکی دو ثانیه گذشت تا توانستم به خود آیم و متوجه شوم که در آن اتاق تنها نیستم. در آن گوشه جایی که نیمکت به دیوار چسبیده بود، هیكلی جلیل در نهایت طمأنینه و وقار، در حالی که تاجی به رسم درویشان (اما بلندتر و با شکل متفاوت) و به دور آن عمامه ای سفید و کوچک رأس مبارکش را می پوشانید، جلوس فرموده بود. دو چشمانم به سیمایی افتاد که هرگز فراموش نخواهم کرد و از وصف آن عاجزم. آن چشمان نافذ تا اعماق روح انسان نفوذ می کرد و از آن جبین قدرت و عظمت نمودار بود. خطوط عمیق پیشانی حاکی از کبر سن بود ولی انبوه گیسوان و محاسن سیاه و پرپشت که به یکدیگر آمیخته و تقریباً تا کمر می رسید، خلاف آن را می نمود. میرس در حضور چه شخصی ایستادم و به چه منبع تقدیس و عشقی سرفروود آوردم که پادشاهان عالم غبطه ورزند و امپراطورهای امم حسرت برند. (۶۳)

پروفسور براون برخی از بیانات حضرت بهاءالله خطاب به او راه در این مصاحبه ها عنوان شده ثبت کرده است. یکی از آنها بطور اخص امروزه در میان بهائیان در همه جا معروف است: صدایی ملایم و مهیمن امر به جلوس نموده و آنگاه فرمود: والحمد لله که فائز شده اید ... شما به دیدار یک مسجون منفی آمده اید ... ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم مع نلک ما را اهل نزاع و فساد شمرده مستحق سجن و نفی به بلاد می دانند ... آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظل یک لیانت در آیند

و جمیع مردمان مانند برادر شوند روابط محبت و یگانگی میان ابناء بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل شود چه عیب و ضرری دارد؟ ... بلی البته چنین خواهد شد. این جنگهای بی ثمر و منازعات خانمانسوز منتهی شود و ' صلح اکبر ' تحقق یابد ... آیا شما بر اروپا نیز به همین محتاج نیستید؟ ... و آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده ... با وجود این مشاهده می‌کنیم که پادشاهان و زمامداران شما خزائن خود را به عوض آنکه در سبیل سعادت و آسایش عالم صرف کنند خودسرانه بر تهیه وسایل نمار و انهدام نوع بشر به‌کار می‌برند ... این جنگها و کشتارها و اختلافات باید قطع شود و ابناء بشر مانند یک قوم و یک عاقله گردند ... لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ بَلْ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ ... (۶۴)

در طی این دوران از حیات حضرت بهاء‌الله، هیکل مبارک چهار مرتبه به شهر حیفا که در مجاورت عکا قرار داشت سفر کردند. در آخرین سفرشان، وقتی که در دامنه کوه کرمل ایستاده بودند، با دست نقطه‌ای را به حضرت عبدالبهاء نشان دادند که مقدر بود مقام حضرت باب در آنجا ساخته شود. شما می‌دانید که بعداً در مجاورت مقام اعلی، مقر بیت العدل اعظم ساخته شد. امروزه دو شهر حیفا و عکا مرکز جهانی اداری و روحانی امر بهایی شده است. امر بهایی در جمیع کشورهای جهان انتشار یافته است.

حضرت بهاء‌الله بر چم صلح عمومی و برادری را برپا داشتند و کلام الهی را خطاب به نوع بشر نازل کردند. اگر چه قوای ارض نیروهای خود را علیه ایشان به کار گرفتند، اما همانطور که خداوند در زیر زنجیر در سیاه چال به ایشان وعده داد، بر آنها پیروز شدند. در ایام حیاتشان، پیام مبارک قلوب هزاران نفر را زنده کرد و امروزه امر ایشان همچنان به پیش می‌رود. قوای تمام جهان قادر نیستند آن را از رسیدن به هدف نهایی اش بازدارند، هدفی که جز متحد کردن نوع بشر در یک دیانت جهانی و یک امر مشترک نیست.

## ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - حضرت بهاء‌الله بیست و چهار سال در عکا و مجاور آن بودند، یعنی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۹۲.
- ۲ - بعد از نه سال محبوسیت در عکا، حضرت بهاء‌الله رضایت دادند که از شهر خارج شوند.
- ۳ - حضرت بهاء‌الله سیزده سال آخر حیات عنصری خود را در بهجی گذراندند.
- ۴ - پروفیسور ادوارد گرانویل براون مصاحبه‌های تاریخی خود با حضرت بهاء‌الله را در آوریل ۱۸۹۰ انجام داد.
- ۵ - حضرت بهاء‌الله در یکی از سفرهای خود به حیفا نقطه‌ای را که می‌بایست مقام حضرت باب در

آنجا ساخته شود، به حضرت عبدالبهاء نشان دادند.  
۶- دو شهر حیفا و عکا مراکز جهانی اداری و روحانی امر بهایی هستند.

### ح - نمایش

این قسمت از کلاس را می‌توانید با این توضیح شروع کنید که امروزه صدها نفر از مردم از اطراف دنیا هر ساله برای زیارت نه روزه به ارض اقدس می‌روند و بسیاری از نقاط حیفا و عکا را که در این درس گفته شد زیارت می‌کنند. بعد، از یک یا دو نفر از کودکان بخواهید و انمود کنند که آنها تازه از سفر زیارتی برگشته‌اند و با گروهی از احباء در باره آنچه که دیده‌اند گفتگو می‌کنند. آنها با این کار می‌توانند در مورد اهمیت هر یک از مکانهایی که دیده‌اند صحبت کنند، و سایر کودکان از آنها سؤالاتی را بپرسند که از اطلاعاتی که در باره وجوه مختلف تاریخ امر کسب کرده‌اند نشأت می‌گیرد. اگر احساس می‌کنید مترتبان شما توانایی لازم را برای اجرای نقش زائرین ندارند، می‌توانید این نقش را خودتان ایفا کنید.

### ط - نقاشی

می‌توانید از کودکان بخواهید مقرّ بیت العدل اعظم را که مظهر پیروزی امر حضرت بهاءالله بر قوایی است که علیه ایشان قیام کردند، نقاشی کنند. اگر آنها هرگز تصویر مقرّ بیت العدل اعظم را ندیده‌اند، می‌توانید عکسی از آن را نشان دهید یا به اختصار آن را توصیف کنید.

### ی - مناجاتهای خاتمه

### درس بیست و نهم

#### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

بعد از تلاوت مناجاتهای شروع، کودکان می‌توانند به حفظ کردن مناجاتی که در دو جلسه گذشته در مورد آن کار می‌کردند، ادامه دهند.

#### ب - مقدمه ای بر این درس

هدف از این درس این است که کودکان دریابند حضرت بهاءالله کلام الهی را برای ما آورده‌اند و اینکه ظهور ایشان گرانبهاترین موهبت برای عالم انسانی است. نظرات زیر به شما کمک خواهد کرد موضوع را برای مترتبان خود توضیح دهید:

تمام مظاهر ظهور الهی کلام خدا را برای عالم انسانی آورده‌اند. با مطالعه بیانات و آثار مبارکه آنها ما به اراده الهی برای خود پی می‌بریم. در این عصر جدید، حضرت بهاء الله کلام الهی را در طی تقریباً چهل سال نازل فرمودند. کلام الهی مانند اشعه خورشید است. درست همانطور که تمام موجودات به نور خورشید نیاز دارند تا رشد و نمو نمایند، روح انسانی نیز به کلام الهی نیاز دارد تا رشد کند و به خداوند نزدیکتر شود. حضرت بهاء الله به ما می‌فرمایند: « کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لا تحصی » (۶۵) کلمه الهی ما را پرورش و تعلیم می‌دهد و دارای قوه خاصی است که هیچ کلام دیگری نمی‌تواند داشته باشد. خلاق است، دارای قوه‌ای است که ما را متحول سازد. دارای قوه‌ای است که در ما شهامت، درک، هوش و محبت ایجاد کند. کلام الهی دارای قوه‌ای است که این جهان را جهانی تازه سازد، جهانی که در آن، افراد بشر بیاموزند در کنار یکدیگر در اتحاد و اتفاق زندگی کنند.

کلمه الهی تجلی محبت الهی به ما است. ما سرور حقیقی را وقتی در می‌یابیم که از تعالیم الهی تبعیت کنیم و احکام و اوامرش را اطاعت نماییم. احکام او نوری هستند که ما را در سراسر زندگی هدایت می‌کنند. آنها میزانی هستند که به وسیله آن می‌توانیم خلوص و پاکی گفتار و اعمال خود را بسنجیم. آنها مانند قلعه‌ای هستند که ما را از تحریکات طبیعت پست حفظ می‌کنند.

### ج - سوالات

- ۱ - گرانبها ترین موهبت حضرت بهاء الله به عالم انسانی چیست؟
- ۲ - چگونه می‌فهمیم که اراده الهی برای ما چیست؟
- ۳ - کلمه الهی چه قوه خاصی دارد؟
- ۴ - کلمه الهی در ما چه چیزی را می‌تواند به وجود آورد؟
- ۵ - کلمه الهی برای جهان چه کاری می‌تواند انجام دهد؟
- ۶ - اوامر و احکام الهی را به چه چیز می‌توان تشبیه کرد؟

### د - حفظ کردن نصوص

در بیان زیر، حضرت بهاء الله به کتاب احکام خود موسوم به کتاب اقدس به عنوان فضل و گنجینه‌ای از طرف خداوند اشاره می‌کنند. ایشان آن را به چراغی و به راهی مستقیم و بدون ادنی انحراف تشبیه می‌کنند. اگرچه بیان مزبور طولانی تر از نصوصی است که کودکان در درسهای قبل حفظ کردند، اما تقریباً تمام آنها باید بتوانند این نص را در وقت کلاس بخوبی یاد بگیرند.

هَذَا نُصْحُ اللَّهِ لَوَأْنَتَ مِنَ السَّامِعِينَ هَذَا فَضْلُ اللَّهِ لَوَأْنَتَ مِنَ الْمُقْبِلِينَ هَذَا ذِكْرُ

اللَّهُ لَوْ أَنْتَ مِنَ الشَّاعِرِينَ هَذَا كُنَزُ اللَّهِ مِنَ الْعَارِفِينَ هَذَا كِتَابُ أَصْبَحَ مِصْبَاحِ  
الْقِدَمِ لِلْعَالِمِ وَصِرَاطُهُ الْأَقْوَمُ بَيْنَ الْعَالَمِينَ قُلْ إِنَّهُ لَمَطَّلَعٌ عِلْمِ اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ  
تَعْلَمُونَ وَ مَشْرِقِ أَوَامِرِ اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ (٦٦)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: این نصیحت خداوند است اگر از شنوندگان باشی. این فضل الهی است اگر از مقبلین باشی. این ذکر الهی است اگر از درک کنندگان باشی. این کنز الهی است اگر از عارفین باشی. این کتابی است که چراغ قدم را برای عالم روشن کرد و راه راست برای عالمیان است. بگو به درستی که آن مطلع علم الهی است اگر بدانید و محل اشراق او امر خداوند است اگر بشناسید.)

ه - سرودها

و - وقایع تاریخی

ذیلاً گزارشهایی از بعضی احتیای اولیه فراهم آمده که گوشه‌ای از عظمت ظهور حضرت بهاءالله را به ما نشان می‌دهد. امروز می‌توانید تمام یا قسمتی از آن را برای مترجمان خود توضیح دهید. این بستگی به شرایط خاص کلاس شما دارد. آنچه که اهمیت دارد این است که آنها دریابند که ظهور حضرت بهاءالله چه فضل عظیمی برای عالم است.

حضرت بهاءالله از سوی خداوند برگزیده شده‌اند که به نمایندگی از طرف او با عالم انسانی تکلم کنند. علم و حکمت الهی از طریق ایشان به سوی عالم انسانی جریان یافته است. ما به دشواری می‌توانیم تصور کنیم نزول آیات الهی به حضرت بهاءالله به چه صورتی بوده است. ما از گزارشهای کسانی که از فضل عظیم تشرّف به حضور حضرت بهاءالله در چنین اوقاتی برخوردار بودند درمی‌یابیم که قوای مؤثر در این کار آنقدر قوی بودند که جو و محیط را نیز تغییر می‌دادند. حاجی میرزا حیدر علی، یکی از احتیای مخلصی که اجازه یافت در عکا در زمان نزول الواح به حضور مبارک برود، گزارش زیر را، اگرچه ممکن است ناقص بنظر برسد، برای توصیف آنچه که در آن موقعیت رخ داد نوشته است:

و چون اذن مشول یافت و پرده برداشته شد، سلطان سلاطین مُلک و ملکوت، استغفرالله جمیع عوالم مخلوق به کلمه مطاعه است و مجعول به اراده محیطه، بر کرسی مستوی بودند و آیات چون غیث هاطل نازل است که گویا در و دیوار و فرش و سقف و زمین و هوای آن مقام اقدس همه معطر و منور و همه گوش و هوش و همه مسرور و محبور و مهتر و متحرک و همه سمع شده بودند... چه حالی بود و چه مقامی، من لم یدق لم یدر (٦٧)

یکی دیگر از اجتهاد گزارشی برای ما به جای گذاشته است که ذره‌ای از سرعت نزول آیات الهی توسط حضرت بهاء‌الله را به ما نشان می‌دهد. این فرد، که سالهای زیادی در عکازیت، به خاطر می‌آورد که وقتی میرزا آقاخان، کاتب حضرت بهاء‌الله، کلمات ایشان را یادداشت می‌کرد، صدای قلمش از فاصله بیست قدمی شنیده می‌شد. در آن زمان، نوشته‌های فارسی و عربی، زبان نزول آثار حضرت بهاء‌الله، با قلم نی نوشته می‌شد که موقع حرکت روی کاغذ صدای خاصی داشت. در این گزارش چنین آمده است:

این میرزا آقاخان یک دواتی داشت بقدر یک کاسه کوچک بقدر ده تا دوازده قلم بمثل فولاد دم دست و کاغذهای ورق بزرگ خان‌بالغ و برگ توت مرتب و منظم داشت. عرایضی که می‌آمد از اطراف به واسطه میرزا آقاخان در آن زمان به حضور ارسال می‌گشت. عرایض را میرزا آقاخان به دست گرفته در محضر مبارک حاضر می‌گشت اذن گرفته می‌خواند. جمال مبارک می‌فرمودند قلم گرفته جواب بنویس ... وقتی که شروع می‌نمود به نوشتن تزییل آیات، به درجه‌ای ایشان سریع القلم بودند که صفحه که تمام می‌شد هنوز هو الله لول صفحه خشک نشده بود مثل این بود که یک مشت مورادر میان مرکب بزنی و در روی کاغذ بکشی، هیچ حرفش مخرج معلوم نبود. احدی نمی‌توانست بخواند مگر خودش. خودش هم گاهی نمی‌توانست بخواند می‌آورد حضور مبارک لوح را تکرار می‌نمود ... (۶۸)

حضرت بهاء‌الله صدها کتاب و لوح نازل فرمودند که شامل هدایاتی است که عالم انسانی را قادر می‌سازد جهان جدید باشکوهی بسازد و هزاران سال در صلح و اتحاد بسر ببرد. از زمانی که ایشان در سیاه‌چال زندانی شدند تا پایان حیاتشان در بهجی، نزول آیات الهی هرگز متوقف نشد.

در طی دوران تبعید در بغداد، اگرچه ایشان هنوز مقام خویش را آشکار نفرموده بودند، هدایت الهی که در بیانات و الواح مکتوب نازل می‌شد قلوب بسیاری را متحول ساخت. ایشان در اشاره به آن دوره قوت و قدرت فوق العاده می‌فرمایند: «بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد.» (۶۹)

در طی دوران اقامت در بغداد بود که حضرت بهاء‌الله، در حین قدم زدن در کنار رود دجله و مستغرق در بحر تفکر و تعمق، کلمات مکنونه را نازل فرمودند که برای بهائیان در همه جا به عنوان راهنمایی ارزشمند برای رشد روحانی است. شما از قبل برخی از جواهر حکمت الهی را که در این کتاب کوچک نهفته است یاد گرفته‌اید: «يَا أَيُّهَا الرُّوحُ فِي أَوَّلِ الْقَوْلِ أَمَلِكُ قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنِيرًا لِيَمْلِكُ مُلْكًا دَائِمًا بَاقِيًا أَزْلًا قَدِيمًا» (۷۰)

در زمان اقامت در بغداد، حضرت بهاء‌الله کتاب ایقان را نازل فرمودند که در آن به توضیح



ماهیت ظهور الهی می پردازند. در آن کتاب، ایشان به بیانی روشن و صریح وحدت ادیان بزرگ جهان را تأسیس می فرمایند و تمام موانعی را که آنها را از هم جدا می سازد از میان برمی دارند. این کتاب در جواب بعضی از سؤالات حاجی میرزا سید محمّد، یکی از دانی های حضرت باب، نازل شد. وقتی که او در سال ۱۸۶۲ در بغداد به حضور حضرت بهاء الله رسید، هنوز حضرت باب را به عنوان مظهر ظهور الهی و قائم موعود که مردم ایران سالها منتظر ظهورش بودند، قبول نکرده بود. حضرت بهاء الله از او خواستند تمام سؤالاتی را که او را متحیر ساخته و در باره مقام حضرت باب به شک انداخته، بنویسد. او این کار را فوراً انجام داد و در ظرف دو روز و دو شب، حضرت بهاء الله این جواب طولانی را برایش نوشتند. حاجی میرزا سید محمّد بعد از خواندن این کتاب به عرفان حضرت باب نائل شد و از مؤمنین محکم و مستقیم گردید.

داستانی در باره کتاب ایقان نشان می دهد که هیچ فرد بشری، هر قدر دانشمند و فرهیخته باشد، هرگز نمی تواند حتی یک کلمه بنویسد که قوت کلمه الله را داشته باشد. میرزا ابوالقضائل قبل از آنکه به امر مبارک ایمان بیاورد، رئیس یک مدرسه دینی در طهران بود. او را مردی بسیار دانشمند و محقق می دانستند. برخی از احتیاء که سعی کرده بودند چشم او را به حقیقت امر حضرت بهاء الله باز کنند نسخه ای از کتاب ایقان را به او دادند. اما او بعد از خواندن این کتاب، به عمق آن پی نبرد و گفت که می تواند کتابی به مراتب بهتر از این بنویسد.

روز بعد یکی از بانوان صاحب نام و مهم نزد او رفت و از او خواست نامه ای مهم برای او بنویسد. به او گفته بودند که میرزا ابوالفضل نویسنده خوبی است. او موافقت کرد و قلم برداشت تا بنویسد، اما در کمال تعجب متوجه شد که حتی یک جمله نمی تواند بنویسد. نمی دانست چه کند و لذا شروع کرد در گوشه صفحه خطوط ناخوانا نوشتن، اما هیچ کلمه ای از قلمش جاری نشد. بانوی مزبور با مشاهده این حالت صبرش را از دست داد و بلند شد و رفت. موقعی که بیرون می رفت به مسخره به او گفت که اگر فراموش کرده که یک نامه ساده را بنویسد می بایست این را می گفت و وقت او را هدر نمی داد. میرزا ابوالفضل بی نهایت شرمند شد. ناگهان آنچه را که روز گذشته در باره کتاب ایقان گفته بود به خاطر آورد و متوجه شد که حالت فعلی او نتیجه اعتقاد خود خواهانه اش است که گفته بود می تواند کتابی بهتر از حضرت بهاء الله بنویسد. میرزا ابوالفضل از غرور بیجای خود خجل گشت. دیگر هرگز از سبیل خضوع و فروتنی منحرف شد و بعدها یکی از محققین برجسته امر مبارک گشت.

همانطور که می دانید حضرت بهاء الله موقعی که در استانبول، ادرنه و عکا بودند، الواحی خطاب به سلاطین و پادشاهان جهان نوشتند. حدود سال ۱۸۷۳ بود که در بیت عبود کتاب اقدس را نازل فرمودند. حضرت بهاء الله با عباراتی چون «فرات الرحمة»، «قسطاس الهدی»، «صراط الاقوم» و «محبی العالم»<sup>(۷۱)</sup> به این کتاب اشاره می فرمایند. ایشان در

این کتاب احکام و اوامر دور خود را نازل فرمودند که عالم بشری را قادر خواهد ساخت مطابق اراده الهی زندگی کند. وقتی که شما بزرگتر شوید در باره این احکام با جزئیات بیشتری آشنا خواهید شد. شما با تبعیت از این احکام، در سراسر زندگی خود باید همیشه بیان مبارک را به خاطر داشته باشید: «اعْلَمُوا حُدُودِي حُبًّا لِيَجْمَالِي» (۷۲)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای فرزندان روح محبوب ترین اشیاء نزد من انصاف است. از آن روی مگردان اگر به من راغب هستی و از آن غفلت مکن برای اینکه امین من باشی.)

## ز - نکات و اطلاعات

- ۱ - حضرت بهاء الله کلمه الهی را در طی چهل سال نازل فرمودند.
- ۲ - حضرت بهاء الله چندین جلد هدایات الهی را برای عالم انسانی به جای گذاشتند که او را به ساختن جهان جدید باشکوهی قادر خواهد ساخت.
- ۳ - کلمات مکتوبه حضرت بهاء الله در بغداد نازل شد.
- ۴ - کتاب ایقان در بغداد نازل شد.
- ۵ - کتاب ایقان در سال ۱۸۶۲ در جواب سؤالات یکی از دائی های حضرت باب توسط حضرت بهاء الله نازل شد.
- ۶ - کتاب ایقان در ظرف دو روز و دو شب نازل شد.
- ۷ - در طی دوران تبعید در استانبول، ادرنه و بعداً در عکا، حضرت بهاء الله الواحی را خطاب به سلاطین و پادشاهان جهان نازل کردند.
- ۸ - کتاب اقدس در حدود سال ۱۸۷۳ در بیت عبود در عکا نازل شد.

## ح - نمایش

بسته به اینکه از کدام گزارش، واقعه تاریخی امروز را برای کودکان تعریف کردید، یک یا چند صحنه از موارد زیر را می توان اجرا کرد: یکی از کودکان می تواند وانمود کند حاجی میرزا حیدر علی است و در اجتماعی از دوستان دارد موضوع را حکایت می کند. همین کار را در مورد گزارش فرد دیگر که کاتب حضرت بهاء الله را در حین نوشتن آیات توصیف می کند، می توان انجام داد. و اما در مورد داستان دایی حضرت باب، یکی از مترتبان می تواند این نقش را به عهده بگیرد و وانمود کند که با دوستی ملاقات کرده و برای او توضیح می دهد که چگونه کتاب ایقان را دریافت داشته است. داستان میرزا ابوالفضل را نیز می توان بطور کامل بازسازی کرد.

## ط - نقاشی

پیشنهاد می شود از متریان بخواهید صفحه‌ای کاغذ و یک قلم را برای یادآوری آنچه که در این درس آمده است، بکشند. البته شما می توانید به تصویر یا صحنه دیگری نیز بیندیشید که همین هدف را تأمین کند.

## ی - مناجاتهای خاتمه

### درس سی ام

#### الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

مثل همیشه کلاس را با مناجاتها آغاز کنید. بعد مناجاتی را که از درس ۲۷ تا به حال در حال حفظ کردن آن هستند با آنها مرور کنید. کودکان باید تا به حال توانسته باشند تمام این مناجات را حفظ کنند.

#### ب - مقدمه ای بر این درس

هدف از این درس این است که کودکان پیاموزند که حضرت بهاءالله قبل از صعود هیکل مبارک با احتیای خود عهد و میثاقی تأسیس فرمودند و این قوه میثاق است که جامعه پیروان ایشان را به هم پیوند می دهد و آن را حفظ می کند و پیشرفت مداوم آن را تضمین می نماید. شما می توانید با مطالبی که در زیر آمده مفهوم میثاق را به متریان خود منتقل کنید:

همانطور که می دانید حضرت بهاءالله در طی مدت چهل سال کلمه الهی را نازل فرمودند و آثار ایشان در طی چند قرن آینده عالم انسانی را هدایت خواهد کرد. یکی از آثار ارزشمند و گرانبهای ایشان کتاب عهدی است که در آن آخرین هدایات و خواسته هایشان را مطرح فرموده اند. حضرت بهاءالله در این اثر، هدف اساسی ظهور خویش را اعلام می فرمایند و توصیه های محبت آمیزی به پیروان خود می کنند که چگونه باید رفتار نمایند. از همه مهمتر، ایشان حضرت عبدالبهاء را به عنوان مرکز میثاق خود تعیین می فرمایند، یعنی کسی که بعد از صعود حضرت بهاءالله همه باید به ایشان توجه نمایند.

ما با توجه به حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق حضرت بهاءالله متحداً تلاش می کنیم تا مطابق تعالیم ایشان زندگی کنیم و جهانی جدید خلق نماییم. ما به خاطر داریم که به عنوان بخشی از عهد ما با حضرت بهاءالله، باید به یکدیگر عشق بورزیم و در حضرت عبدالبهاء، مثل اعلی و نمونه کامل شخصی را که عشق می ورزد مشاهده کنیم. به خاطر داریم که باید عدالت را رعایت کنیم، باید بخشنده و سخاوتمند باشیم، باید از خطاهای دیگران چشم پوشی کنیم و از

الگوی زندگی حضرت عبدالبهاء یاد می‌گیریم که معنای عدالت، سخاوت و بخشش چیست. بالاتر از همه، با چشم دوختن به حضرت عبدالبهاء، همیشه از عهد و پیمانی که با حضرت بهاء‌الله بسته‌ایم آگاهیم و می‌دانیم که نباید اجازه دهیم پیوند دوستی و محبتی که ما را به یکدیگر وابسته می‌سازد گسسته شود و اینکه به عنوان یک جامعه جهانی متحد تلاش کنیم تا وحدت عالم انسانی در نهایت استحکام تأسیس شود و این جهان، ملکوت مقدس خداوند گردد.

اینکه حضرت بهاء‌الله جامعه پیروانشان را در ظل حمایت حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم، قرار دادند موهبتی عظیم است که نمی‌توان آن را سنجید. ما هرگز نمی‌توانیم بطور کامل عظمت این فضل را که حضرت بهاء‌الله به عالم انسانی عنایت کردند درک کنیم. ایشان نه تنها آثار متعالی خویش بلکه پسرشان را به ما عنایت کردند تا به بیان هیکل مبارک، با حکمت و درایت و دانش ایشان هدایت و راهنمایی شویم.

### ج - سؤالات

- ۱ - حضرت بهاء‌الله از جمیع مؤمنین می‌خواهند بعد از درگذشت ایشان به چه کسی توجه نمایند؟
- ۲ - اگر می‌خواهیم در تلاش‌هایمان برای زندگی طبق تعالیم حضرت بهاء‌الله و ایجاد جهانی جدید متحد بمانیم، به چه کسی باید توجه داشته باشیم؟
- ۳ - در چه کسی مثل اعلیٰ و نمونه کامل تعالیم بهایی را مشاهده می‌کنیم؟
- ۴ - چه کسی مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله است؟

### د - حفظ کردن نصوص

در بیانی که ذیلاً از کتاب اقدس نقل می‌شود، حضرت بهاء‌الله از پیروان خویش می‌خواهند بعد از آنکه ایشان این جهان مادی را ترک کردند، به حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم، توجه نمایند:

إِذَا غِيضَ بَحْرُ الْوِصَالِ وَقُضِيَ كِتَابُ الْمَبْدَءِ فِي الْمَالِ تَوَجَّهُوا إِلَيَّ مَنْ أَرَادَهُ اللَّهُ  
الَّذِي أَنْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ (۷۳)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: هنگامی که دریای وصال فرو نشست و کتاب آغاز به پایان رسید (صعود جمال مبارک واقع شد)، به من اراده‌اللهی (حضرت عبدالبهاء) که از این اصل قدیم (جمال مبارک) منشعب شده توجه کنید.)

### ه - سرودها

## و- وقایع تاریخی

امروز وقایع مربوط به صعود حضرت بهاء‌الله را برای کودکان تعریف خواهید کرد. همانطور که در تمام این دروس عمل کرده‌اید، باید اطمینان حاصل کنید که این واقعه تاریخی را به زبانی و روشی تعریف خواهید کرد که مناسب میزان درک و فهم آنها باشد.

در طی دورانی که مظهر ظهور الهی در میان نوع بشر زندگی می‌کند، تمام خلقت در اثر قوای عظیم او متحول می‌شود. مدت تقریباً چهل سال، حضرت بهاء‌الله کلمه الهی را برای نوع بشر نازل فرمودند. حالا در هفتاد و پنجمین سال زندگی خود روی زمین هستند و طولی نخواهد کشید که روح ایشان پرواز خواهد کرد و اجتناب درد فراق از ایشان را درک خواهند کرد.

نه ماه قبل از صعود، حضرت بهاء‌الله اظهار تمایل کردند که از این جهان بروند. از آن زمان به بعد، حتی اگر علناً در این مورد صحبت نمی‌کردند، اما از اظهارات ایشان و نحوه توصیه به باران به نحو فزاینده‌ای روشن می‌شد که پایان حیات عنصری ایشان نزدیک می‌شود.

شب یکشنبه ۸ مه ۱۸۹۲ حضرت بهاء‌الله تب کردند. در روزهای بعد از آن، همچنان به پذیرش اجتناب و زائرین، چه بطور انفرادی یا در گروه‌های کوچک ادامه دادند، بطوری که معلوم بود حال هیکل مبارک خوب نیست. نه روز بعد از ابتلای ایشان به تب، حضرت عبدالبهاء تحیات شفقت آمیز حضرت بهاء‌الله را به بارانی که در قصر بهجی جمع شده بودند ابلاغ کردند و پیام زیر را به ایشان منتقل نمودند: «جمیع اجتناب باید صبور و بردبار و مستقیم باشند، و برای انتشار امرالله قیام کنند. آنها نباید مضطرب شوند زیرا من همیشه با آنها هستم و آنها را به خاطر دارم و از آنها مراقبت خواهم کرده. اجتناب با شنیدن این پیام در دریای احزان غرق شدند و می‌ترسیدند که اینها آخرین بیانات حضرت بهاء‌الله خطاب به آنها باشد. اما روز بعد اندوه آنها به شادی تبدیل شد و آن زمانی بود که حضرت عبدالبهاء آنها را با ممدادان بیدار کردند و جای صبحگاهی را عنایت کردند و از آنها خواستند در کمال سرور بنوشند و به درگاه خداوند شاکر باشند. الحمدلله صحت هیکل مبارک حضرت بهاء‌الله برگشته بود.

اما سرور آنها بزودی از میان رفت. چند روز بعد، حضرت بهاء‌الله همه اجتنابی را که در قصر بهجی حاضر بودند، به حضور پذیرفتند. وقتی که ایشان از بستر مبارک، در حالی که به یکی از پسران خود تکیه کرده بودند، آنها را مخاطب قرار دادند، اشک از چشم همه سرازیر شد. اینها کلماتی بود که حضرت بهاء‌الله در آن موقع بیان فرمودند و جناب نبیل، موزخ اولیه امر بهایی، آنها را ثبت کرده است:

«از جمیع شماها را اضمیم. بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید. هر صبح آمدید و هر شام آمدید. همگی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد.» (۷۴)

این آخرین دفعه‌ای بود که گروهی از اجتناب به حضور حضرت بهاء‌الله رسیدند. شش روز

بعد، روز شنبه ۲۹ مه ۱۸۹۲، میل ایشان به ترک این جهان تحقق یافت. در اولین ساعات صبح آن روز، روح ایشان این دنیای خاکی را ترک کرد.

تلگرافی که حضرت عبدالبهاء بلافاصله برای عبدالحمید سلطان امپراطوری عثمانی فرستاده او را از صعود حضرت بهاءالله آگاه فرمودند، این گونه شروع می شد: «قَدْ أَقَلْتُ شَمْسُ الْبَهَاءِ» اتاق کوچکی در خانه‌ای واقع در غرب قصر بهجی به عنوان نقطه متبرکی که رمس مقدس ایشان را در بر خواهد گرفت انتخاب شد. اندکی بعد از غروب آفتاب در همان روز صعود، رمس ایشان در مکان مزبور قرار گرفت. قبله اهل بهاء اکنون بر این مقدس ترین نقاط عالم تثبیت شده است.

در گذشت شخصی چنین محبوب و معبود، مردم را از گوشه و کنار به قصر بهجی کشاند، همه مشتاق ابراز تأثر و حزن خود به خانواده حضرت بهاءالله بودند. بسیاری از مردم از روستاهای مجاور آمدند در حالی که می گریستند و فریاد بلند می کشیدند و حزن خویش را در محیط اطراف قصر آشکار می ساختند. مقامات دولتی و رهبران مذهبی در ابراز حزن از صعود ایشان به سایرین پیوستند و چند نفر از آنها کتباً به عظمت ایشان شهادت دادند و آن را تکریم کردند. اینها و پیامهای مشابه آن از شهرهای دیگر در سراسر منطقه واصل شد که همه به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم گشت. ایشان اکنون نماینده امر مبارک پدرشان بودند.

حضرت عبدالبهاء برای حضرت بهاءالله مانند سپری در مقابل خدا شناسان و حسودان این جهان، بخصوص در ایام آخر حیاتشان، عمل کردند. خدمت به جمال مبارک نقطه تمرکز وجود ایشان بود و یاران در وجود ایشان مثل اعلای تعالیم پدرشان را می دیدند. حال، جمیع پیروان باوفای حضرت بهاءالله به حضرت عبدالبهاء که مرکز میثاق بودند توجه کردند. با رهبری خردمندان ایشان، امیدهای آنها احیا شد و پیام حضرت بهاءالله بزودی در سراسر جهان انتشار یافت.

## ز- نکات و اطلاعات

- ۱- روح حضرت بهاءالله، روز ۲۹ مه ۱۸۹۲، در هفتاد و پنجمین سال عمر مبارک، این جهان را ترک کرد.
- ۲- در موقع صعود حضرت بهاءالله، تلگرافی به سلطان ارسال شد که اینگونه آغاز می شد: «قَدْ أَقَلْتُ شَمْسُ الْبَهَاءِ» (مضمون: به تحقیق خورشید بهاء غروب کرد.)
- ۳- رمس حضرت بهاءالله در اتاق کوچکی نزدیک قصر بهجی قرار داده شد.
- ۴- محل استقرار حضرت بهاءالله در بهجی مقدس ترین نقطه روی زمین و قبله امر بهایی است.

### ح - نمایش

با توجه به ماهیت واقعه تاریخی امروز، پیشنهاد می شود از همه یا دو سه نفر از مترتیبان که توانایی خود را نشان داده اند بخواهید در مقابل کلاس بایستند و در کمال احترام به کلام خود وقایع مربوط به صعود حضرت بهاء الله را تعریف کنند.

### ط - نقاشی

به عنوان فعالیت نهایی کلاس، می توانید محیط زیبا و باشکوه اطراف بهجی را که محل استقرار رمس حضرت بهاء الله است برای بچه ها توصیف کنید و از آنها بخواهید آن را نقاشی کنند. برای کمک به آنها، می توانید تصویر نقاشی شده روضه مبارکه در کتاب چهارم را به آنها نشان دهید.

### ی - مناجاتهای خاتمه

## مراجع

- ۱ - بیان حضرت بهاء‌الله /  
**Baha'i Prayers: A Selection of Prayers Revealed by Baha'u'llah and 'Abdu'l-Baha**  
(مأخذ این بیان در کتب فارسی و عربی معلوم نشد، اصل بیان از حافظه یکی از یاران نقل گردید - م)
- ۲ - این حکمت - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۳۹
- ۳ - کلمات مکتونه عربی، فقره ۳۶
- ۴ - سورة الملوک - الواح نازلہ خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صفحه ۲۸
- ۵ - مناجات لقا - ایام تسعه، صفحه ۵۳۰
- ۶ - اصل بیان یافت نشد. ترجمه آن در صفحه ۱۳۶ جلد اول **Tablets of Abdu'l-Baha Abbas** مندرج است.
- ۷ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۸۹
- ۸ - بیان حضرت عبدالبهاء نقل در صفحه ۴۸۳، جلد دوم، **Tablets of Abdu'l-Baha**
- ۹ - مناجاة، طبع برزیل، صفحه ۱۲۰، شماره ۱۰۶
- ۱۰ - ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء / **Foundation of World Unity, p. 43**
- ۱۱ - مجموعه مناجات چاپ آلمان، طبع ثانی، صفحه ۳۹۵
- ۱۲ - کلمات مکتونه عربی، فقره ۵۲
- ۱۳ - بشارت دوازدهم از لوح بشارت - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۱۲۱
- ۱۴ - کلمات مکتونه فارسی، فقره ۳۹
- ۱۵ - لوح ناپلئون - الواح نازلہ خطاب به ملوک، صفحه ۱۰۲
- ۱۶ - لوح طب - مجموعه الواح طبع مصر، صفحه ۲۲۵
- ۱۷ - بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحه ۶۵، جلد اول، **Tablets of Abdu'l-Baha**
- ۱۸ - کلمات مکتونه فارسی، فقره ۵۹
- ۱۹ - کلمات حکمت - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۳۵
- ۲۰ - آثار قلم اعلی، جلد ۲، صفحه ۶۰
- ۲۱ - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۲۳۸
- ۲۲ - ایقان، صفحه ۷۵
- ۲۳ - همان مأخذ
- ۲۴ - لوح علی - مجموعه اقتدارات، صفحه ۲۹۵
- ۲۵ - منتخباتی از آیات حضرت اعلی، صفحه ۸۷



- ۲۶ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۵۵
- ۲۷ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۵۶
- ۲۸ - منتخبات آیات، صفحه ۱۱۹
- ۲۹ - لوح رضوان العدل - آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۲۴۵
- ۳۰ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۳۷
- ۳۱ - مطالع الانوار، صفحه ۸۰
- ۳۲ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۳۹
- ۳۳ - مناجاة، طبع برزیل، صفحه ۱۸۲
- ۳۴ - سوره هیکل - کتاب مبین، صفحه ۱۷
- ۳۵ - لوح شیخ نجفی، صفحه ۱۷
- ۳۶ - همان، صفحه ۱۶
- ۳۷ - کتاب اقدس، بند ۳۹
- ۳۸ - ایقان، صفحه ۱۹۴
- ۳۹ - همان
- ۴۰ - قرن بدیع، طبع کانادا، صفحات ۲۸۴ - ۲۸۳
- ۴۱ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲
- ۴۲ - قرن بدیع، طبع کانادا، صفحه ۳۰۱
- ۴۳ - کتاب اقدس، بند ۷۵
- ۴۴ - قرن بدیع، صفحه ۳۱۳
- ۴۵ - ادعیه حضرت محبوب، طبع قاهره، صفحه ۳۱۹
- ۴۶ - سورة البیان - آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۱۱۴
- ۴۷ - ادعیه حضرت محبوب، طبع قاهره، صفحه ۱۹۳
- ۴۸ - همان، صفحه ۱۹۶
- ۴۹ - همان
- ۵۰ - قرن بدیع، صفحه ۳۷۲
- ۵۱ - کلمات مکنونه عربی، فقره ۲
- ۵۲ - قرن بدیع، صفحه ۴۲۵
- ۵۳ - بهاءالله شمس حقیقت، صفحه ۳۸۳
- ۵۴ - همان
- ۵۵ - همان، صفحه ۳۸۴

- ۵۶ - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۵۰
- ۵۷ - همان، صفحه ۱۰۰
- ۵۸ - تذکرة الوفا، صفحه ۱۱
- ۵۹ - لوح شیخ نجفی، صفحه ۱۶
- ۶۰ - قرن بدیع، صفحه ۳۷۲
- ۶۱ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۴۰
- ۶۲ - قرن بدیع، صفحه ۳۷۷
- ۶۳ - بهاءالله شمس حقیقت، صفحه ۴۷۵
- ۶۴ - همان، صفحه ۴۷۶
- ۶۵ - لوح مقصود - دریای دانش، صفحه ۲۸
- ۶۶ - کتاب اقدس، بند ۱۸۵
- ۶۷ - بهجت الصدور طبع آلمان، صفحه ۲۱۵
- ۶۸ - نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۱، صفحه ۴۴ به نقل از مصابیح هدایت، جلد ۶، صفحات ۴۴۶ - ۴۴۷
- ۶۹ - لوح شیخ نجفی، صفحه ۱۷
- ۷۰ - کلمات مکنونه عربی، فقرة ۱
- ۷۱ - مقدمه کتاب اقدس، صفحه ۲۸ به نقل از قرن بدیع
- ۷۲ - کتاب اقدس، بند ۴
- ۷۳ - کتاب اقدس، بند ۱۲۱
- ۷۴ - قرن بدیع، صفحه ۴۴۵

مجموعه‌ای از سرودها

برای مرثیان کلاسهای اطفال

## فهرست

- ۱- خدای ما (صفات الهی)
- ۲- خدا (صفات الهی)
- ۳- پراز آسمان (مظاهر ظهور الهی)
- ۴- من، تو، ما (اتحاد)
- ۵- از خاک تا خورشید (مقام انسان)
- ۶- دعا (دعا)
- ۷- خدا نزدیک تر گس (صفات الهی)
- ۸- خوشخویی (خوشرویی و مهربانی)
- ۹- راز شادی (راز شادی و سرور)
- ۱۰- درس زندگی (فضایل)
- ۱۱- قهر و آشتی (بخشش و آشتی)
- ۱۲- های ابرها! (بذل و بخشش)
- ۱۳- پروانه (دوست داشتن حیوانات)
- ۱۴- خدایا! تو خوبی (دعا)
- ۱۵- چرا با هم نرقصیم (سرور)
- ۱۶- بچه‌های جهان (وحدت عالم انسانی)
- ۱۷- آشتی (بخشش و گذشت)
- ۱۸- اول شما! (اول دیگران)
- ۱۹- اخم نکن (سرور)
- ۲۰- چرخها (همدلی در کارها)
- ۲۱- آدمها و رنگها (امید، وحدت)
- ۲۲- من فقط آبم (تواضع)
- ۲۳- گل بگو، گل بشنو (خوشرویی)
- ۲۴- این پنج انگشت (وحدت)
- ۲۵- دنیا پراز قشنگیه (شاکر بودن)
- ۲۶- زیر یک چتر (فداکاری)
- ۲۷- بشقاب چینی (راستگویی)
- ۲۸- دوستی (دوستی)
- ۲۹- دعای صبح (تلاوت آیات و مناجات)
- ۳۰- خانه ما (خانواده بهایی)

## صفات الهی

### « خدای ما »

خداوند جهان داناست  
خدای مهربان بیناست  
به هر حالی که ما باشیم  
خدای خوب ما با ما است

\*

خدا ما را به هر کاری  
به مهر خود کند یاری  
خدا ما را نگه دار است  
چه در خواب و چه بیداری

\*

به هر جایی خدای ما  
رساند روزی ما را  
خداوندی که ما داریم  
ندارد در جهان همتا (۱)

(۱) همان کسی که در جهان همتا ندارد

## صفات الهی

### « خدا »

به مادر گفتم آخر این خدا کیست؟  
که هم در خانه ما هست و هم نیست  
تو گفتی مهربان تر از خدا نیست  
دمی از بندگان خود جدا نیست  
چرا هرگز نمی آید به خوابم؟  
چرا هرگز نمی گوید جوابم؟  
نماز صبحگاهت را شنیدم  
تو را دیدم، خدایت را ندیدم  
به من آهسته مادر گفت: «فرزند!  
خدا را در دل خود جوی یک چند  
خدا در بوی و رنگ گل نهان است  
بهار و باغ و گل از او نشان است  
خدا در پاکی و نیکی است فرزند

بُود در زو شناینها خداوند  
به هر کاری دل خود با خدا دار  
دل کس رازی مهري میازار (۲)

پروین دولت آبادی

مظاهر ظهور

« پراز آسمان »

دلش مثل دریاست

پراز آب و ماهی

دلش مهربان است

ندارد گناهی

\*

دلش پاک و روشن

و صاف عین آب است

دلش مثل خورشید

پراز آفتاب است

\*

دلش مثل چشمه

روان است و جوشان

به غیر محبت

نمی جوشد از آن

\*

دلش آشنا با

غم دیگران است

دلش مثل دریا

پراز آسمان است (۳)

ناصر شاد

اتحاد

« من، تو، ما »

حالا از یک تا صد بشمار

از یک، تا صد، بر هم بگذار

صد یک، تک تک، از صد بردار

یک ها غمگین، خسته، بیزار

\*  
یک تو، یک من، با همدیگر  
یک ما هستیم  
صد تو، صد من، تک تک باشیم  
تنها هستیم

\*  
تا من با تو، یک ما هستیم  
تنهایی نیست.  
در تنهایی خوشبختی نیست،  
زیبایی نیست. (۴)

مقام انسان

« از خاک تا خورشید »  
چشمهای من دو آینه:  
بر جهان بیکران بازند.  
گوشهای من دو دریاچه  
بر سخنهای روان بازند.

\*  
پای من از خاک تا خورشید  
می رود از نور آسان تر  
تا به دست من چراغ ماه  
بر زمین تابد فروزان تر

\*  
صاحب اندیشه ام یعنی  
پاسدار نام انسانم.  
با همین اندیشه تنها  
بهترین مخلوق یزدانم. (۵)

دعا

« دعا »  
پروردگارا  
بخشنده پاک

سازنده ما  
از گوهر خاک

\*

مارا نیرومند  
در جان و تن کن  
دلهای ما را  
شاد و روشن کن

\*

از راز خوبی  
دانائیمان بخش  
در تاریکی ها  
بینائیمان بخش

\*

نامت می راند  
هر بدبختی را  
آسان می دارد  
بر ما سختی را

\*

دور از یاد تو  
سرگردان هستیم  
با درد بسیار  
بی درمان هستیم

\*

در انسان بودن  
یاری کن ما را  
از مهر و پاکی  
پر کن دنیا را (۶)

(محمد زکریا قرنی)

صفات الهی

«خدا نزدیک فرگس»

تو پرسیدی: «خدا کو؟»



و من گفتم: «همین جاست.»  
خدا پیش من و توست  
خدا در سینه ماست

\*

خدا در آسمانها  
خدا روی زمین است  
خدا هر جا که باشد  
بزرگ و نازنین است

\*

خدا نزدیکِ نرگس  
خدا نزدیکِ شب بوست  
گل و زیبایی گل  
نشان از خوبی اوست. (۷)

را محمد زینب

### خوشرویی و مهربانی

« خوشخویی »

بزن بر طبل خوشخویی  
که زیبا عالمی دارد؛  
جهان پر غم، ولی خوشخو  
جهان بی غمی دارد:

تام، تام، تام  
تاتام، تام، تام

\*

بزن بر طبل خوشخویی  
دلشادی و خوشبختی است  
برای آدم بدخو  
زمین رنج و زمان سختی است

تام، تام، تام  
تاتام، تام، تام

\*

بزن بر طبل خوشخویی

ببخند و خوشزبانی کن

چو خواهی مهر از مردم

به مردم مهربانی کن

تاتام، تام، تام

تاتام، تام، تام (۸)

رسمود لیلی نون

### راز شادی و سرور

#### «راز شادی»

جوی آوازه خوانِ کوچۀ ما

به من آموخت رازِ شادی را

گفت آن نارون که چتر گشود

سایه سبزِ کوچۀ ما بود

آفتابی که روز می تابد

شب که شد، پشتِ کوه می خوابد

ماوروشن که نورِ شامگه است

همه شب تا به صبح پا به ره است

چشمکِ هر ستاره از ره دور

می کشد شب تو را به جانب نور

پیچکِ شادِ خفته بر سرِ بام

همه از زندگی است بر تو پیام

هر کسی هر چه هست خوب و نکوست

نیکی هر کسی حقیقت اوست

هر چه بودیم، راست بنمودیم

زین سبب خوب و شادمان بودیم (۹)

رسمود لیلی نون

### فضایل

#### «درسِ زندگی»

درسِ مهر از روزگار آموختیم

سز هستی راز کار آموختیم

با خود آوردن امیدِ زندگی

از نسیمِ نوبهار آموختیم

شور و شوقِ زندگی را هر نفس

از گریز جویبار آموختیم.  
 پرده پوشیدن به راز این و آن  
 از سکوتِ شامِ تار آموختیم  
 سرفرازی، پایداری، صبر را  
 از بلند کوهسار آموختیم.  
 شادی آوردن ز کام غم برون  
 خود ز ایر اشکبار آموختیم.  
 گرم جانی از شرار آموختیم  
 خاکساری از غبار آموختیم  
 ره گشودن پیش پای خلق را  
 مازِ خاکِ رهگذار آموختیم. (۱۰)

سرودین یونانی (۱۰)

### بخشش و آشتی

« قهر و آشتی »

باز خاله سوسکه امروز

قهره با آقا موشه

صبح تا غروب، یک کلام

حرف نزده با موشه

\*

موش تو اتاق نشسته

ساکت و غم گرفته است

نداره هیچ حوصله

دلش یک کم گرفته است.

\*

می خواد بگه به سوسکه :

« چرا تو قهری با من ؟

دلَم برات تنگ شده،

بیا با من حرف بزن.»

\*

یکدفعه، خاله سوسکه

اخماشو وامی کند

آهسته از زیر چشم  
به موش نگاه می کند

\*

یواش می گه: «کلید کو؟»

تو اون رو بر نداشتی؟»

می خنده آقا موشه

زود می گه: «آشتی، آشتی» (۱۱)

بذل و بخشش

«های ابرها»

های ابرها،

دانه زیر خاک

تشنه مانده است

می شود هلاک

\*

های ابرها

دانه نیست خواب

ناله می کند:

آب! آب! آب!

\*

های ابرها،

برقتان کجاست

رعدتان چرا

گنگ و بی صداست؟

\*

نیستید اگر

راستی خسیس

خاک را کنید

خیس خیس خیس! (۱۲)

دوست داشتن حیوانات

«پروانه»

پروانه رنگ رنگ زیبا  
باز آمده‌ای به خانه ما  
در گوشه پنجره نشینی  
تا باغ قشنگ را ببینی  
مهمان قشنگ رنگ رنگم  
همبازی کوچک قشنگم  
امروز که غنچه‌های زیبا  
لبخند زند به صورت ما  
من می‌کنم این دریچه را باز  
پروانه من در آبه پرواز<sup>(۱۳)</sup>

(سرود آه پروانه)

دعا

« خدایا تو خوبی »

خدایا، خدایا، تو خوبی تو خوبی  
خدایا، جهان را تو خوب آفریدی  
بدی نیست در نفس هستی، خدا  
زمین و زمان را تو خوب آفریدی

\*

خدایا، خدایا، جهان تو پر شد  
به کردار و گفتار و اندیشه بد  
اگر جسم ما شاخساری است بدبار  
نداریم در جان خود ریشه بد

\*

خدایا، خدایا، تو ما را کمک کن  
که جهانهای ما روشنایی بگیرد  
گذارد فر و خوی اهریمنی را  
شود پاک و خوی خدایی بگیرد

\*

خدایا، خدایا، تو ما را کمک کن

۱- این شعر با موسیقی کودکانه، در نوار رنگین کمان هم هست.

که از کینه در ما نماند نشانی  
بگیر از همه فتنه و دشمنی را  
به هر کس عطا کن دل مهربانی

\*

خدایا، زمین تو دیگر نیازی  
به یک حال و روز خوش و تازه دارد  
مدد کن که خوبی نگردد فراموش  
بدی بس! خدایا، بد اندازه دارد. (۱۴)

سرود ملی ایران

سرور

« چرا با هم نرقصیم؟ »

بیا با هم برقصیم  
چون باد بامدادی  
بیا با هم بخندیم  
چو گل با شوق و شادی

\*

بیا با هم برقصیم  
چنان پروانه آزاد  
بیا با هم برقصیم  
چو زلف بید با باد

\*

بیا با هم بخندیم  
چو لبخند سپیده  
بیا با هم بخندیم  
که صبح نو دمیده

\*

بده دستت به دستم  
که یار مهربانیم  
چرا با هم نرقصیم  
چو با هم شادمانیم (۱۵)

سرود ملی ایران

## وحدت عالم انسانی

### « بچه های جهان »

بچه های پاکدل  
بچه های مهربان  
چشمه های زندگی  
روشنیهای جهان

\*

غنچه های آرزو  
در گلستان امید  
سرخگونه یا سیاه  
زردگونه یا سفید

\*

قلب امروز جهان  
زنده از مهر شماست  
چشم فردای جهان  
روشن از چهر شماست (۱۶)

رحمیرزا مهری

## آشتی

### « آشتی »

تو وقتی قهر کردی  
دل من را شکستی  
تو الان چند روز است  
که با من قهر هستی

\*

پریشب در خیالم  
صدایت را شنیدم  
همین دیشب دوباره  
تو را در خواب دیدم

\*

برای دیدن تو  
دل من تنگ تنگ است  
بدون تو دل من

کلاغی زرد رنگ است

\*

بیا تا با نگاهی

به روی هم بخندیم

در دل‌هایمان را

به روی غم بیندیم

\*

در آبِ آشتی‌ها

دلِ خود را بشویم

سلامی ساده از نو

به یکدیگر بگوییم (۱۷)

«اول شما!»

قل می‌زنه سماور

قوری چایی روشه

نشسته خاله سوسکه

کنار آقا موشه

\*

براش می‌ریزه چایی

- تازه دمه بفرما!

می‌خنده آقا موشه

زود می‌گه: «اول، شما»

\*

این می‌گه: «نه، نمی‌شه.»

اون می‌گه: «نه، نمی‌شه.»

این همه ناز و تعارف

کار شونه همیشه.

\*

سوسکه می‌گه: «نه آقا

چون شما نمی‌شه.»

اول دیگران



موش می گه: «اول، شما!»

نه به خدا نمی شه!

\*

چایی می شه سرد سرد

شب می رسه به دنیا

هنوز می گن این دو تا:

«اول شما بفر ما!»

سرور

«اخم نکن!»

کودکم

چهره ات

آسمانِ آبی من است

خنده ات

صبح آفتابی من است

\*

اخم می کنی و باغ سینه ام

خالی از گل و گیاه می شود

جان من که آسمان صاف بود

ابر می شود، سیاه می شود.

\*

باز شو، شکفته باش

مثل روی آفتاب و روی ماه

کودکِ عزیز من بخند!

قاه، قاه، قاه... قاه، قاه، قاه (۱۸)

همدلی در کار

«چرخها»

دنده، دنده، چرخها

می روند پایه پای هم

طی کنند راه را

با هم و برای هم

\*

چرخها به گردش مدام  
 کار می کنند صبح و شام  
 از توان این دو می شود  
 کارها تمام ...  
 از دو چرخ دست ساز آدمی  
 سود می برند عالمی  
 می توان به کام و نام راه جست  
 این زمان

به همدلی و مهری و همدلی (۱۹)

« آدمها و رنگها »

سینه‌ها مان سرای امید است  
 چشمها مان فروغ خورشید است  
 گر بهاری است جان خرم ماست  
 زندگی زیر پای محکم ماست  
 سرخ خون در رگ است انسان را  
 دوست داریم جلوه جان را  
 گر سفید است پوستها یا زرد  
 رنگها را نظر نباید کرد  
 روی اگر رنگ تیرگی دارد  
 از سیاهی خبر نمی آرد.  
 دل سیاهان به چشم ما خوارند  
 در گلستان زندگی خوارند.  
 رنگها گر سیاه و سرخ و سپید  
 یا که زرد است چون گل خورشید  
 پوشش جان پاک انسان است  
 پوستی بر حقیقت جان است. (۲۰)

« من فقط آبم »

امید، وحدت

تواضع

ابر را دیدم و به او گفتم:  
خوش به حالت که می کنی پرواز  
همه جا را قشنگ می بینی  
مثل شهر فرنگ می بینی  
ناگهان بر زمین می آیی باز

\*  
گاه در گردش و تماشایت  
می جهد از دل سیاهت برق  
می کنی با نگاه رخسند  
بر زمین و بر آسمان خنده  
خنده ات تندر و نگاهت برق

\*  
باد همراه توست در پرواز  
می پرد او، تو می پری با او  
بالهای سیاه گسترده  
بر سر آسمان زده پرده  
زیر این پرده باد، در هو هو!

\*  
وقت برگشتنت تماشایی ست:  
می شوی قطره قطره مروارید  
رشته رشته شکوفه های یاس،  
دانه دانه بلور یا الماس  
پاکی جان، سبیدی امید!

\*  
ابر ساکت شنید حرفم را  
بعد زد برقی و به من خندید  
گفت: «کارم اگر تماشایی ست،  
من فقط آبم، آنچه زیبایی ست،  
همه را می دهد به من خورشید!» (۲۱)

## خوشرویی

« گل بگو، گل بشنو »

ماه مهربان من،

مهر آسمان من،

نور دیدگان من،

گل بگو و گل بشنو

\*

از سینه دم تا خواب

مثل چشمه در مهتاب

خنده بر لب و شاداب

گل بگو و گل بشنو

\*

گل نسیم و گلبو باش

گل دهان و گلخو باش

خوش زبان و خوشرو باش

گل بگو و گل بشنو (۲۲)

رحموردی

## وحدت

« این پنج انگشت »

این پنج انگشت

هستند با هم

یک خانواده :

بسیار با مهر،

بسیار با هوش،

بسیار ساده

پیوسته همفکر

پیوسته همکار

پیوسته همراه

در فکر معصوم

در کار کوشا

در راه آگاه.

ای کاش امروز

بودیم ماهم  
مانند انگشت:

همواره همدل

همواره همدست

همواره همیشه

با یکدگر راست

با یکدگر خوب

با یکدگر دوست

در زندگانی

اخلاق انگشت

سر مشق نیکوست (۲۳)

شاکر بونین

« دنیا پر از قشنگیه »

شبا که آسمون میشه ستاره بارون

روزا که خورشید می کنه افق رو گلگون

روزهای آفتابی ...

شبهای مهتابی ...

ماه و فلک چه خوشگله سر تو بالا کن

دنیا پر از قشنگیه، چشمتو وا کن

باد بهاری، بانگ قناری

خورشید مرداد، تابستون شاد

برگای پاییز، پاییز گلریز

برف زمستون، ریزش بارون

یه جور قشنگن هر کدام درست نگاه کن

دنیا پر از قشنگیه چشمتو وا کن ...<sup>(۱)</sup>

فداکاری

« زیر یک چتر »

بارون تند و ریزی

۱- این شعر موسیقی هم دارد که در نوار رنگین کمان است.

## تلاوت آیات و مناجات

« دعای صبح »

سپیده می دمد بیا

که خواب را رها کنیم

ز خوابِ نازِ صبحدم

دو چشم بسته وا کنیم

چو غنچه های خنده لب

به روی هم صفا کنیم

چو مرغکانِ خوشنوا

بهار را صدا کنیم

بیا، سپیده می دمد

که صبح را دعا کنیم (۲۷)

## خانواده بهایی

« خانه ما »

خانه کوچک ما

خانه شادی ها

خانه روشن و پاک

جای آزادی ها

\*

مثل کندوی عسل

برز شیرینی ها

برز امید و صفا

خانه کوچک ما (۲۸)

## شعرا

- ۱- عباس یمینی شریف
- ۲- پروین دولت آبادی
- ۳- ناصر کشاورز
- ۴- محمود کیانوش
- ۵- محمود کیانوش
- ۶- محمود کیانوش
- ۷- احمد خدا دوست
- ۸- محمود کیانوش
- ۹- پروین دولت آبادی
- ۱۰- پروین دولت آبادی
- ۱۱- شکوه قاسم نیا
- ۱۲- محمود کیانوش
- ۱۳- پروین دولت آبادی
- ۱۴- محمود کیانوش
- ۱۵- پروین دولت آبادی
- ۱۶- محمود کیانوش
- ۱۷- ناصر کشاورز
- ۱۸- محمود کیانوش
- ۱۹- پروین دولت آبادی
- ۲۰- پروین دولت آبادی
- ۲۱- محمود کیانوش
- ۲۲- محمود کیانوش
- ۲۳- محمود کیانوش
- ۲۴- شکوه قاسم نیا
- ۲۵- شکوه قاسم نیا
- ۲۶- محمود کیانوش
- ۲۷- پروین دولت آبادی
- ۲۸- پروین دولت آبادی

